

# شادون

شماره ۱۴

[Ketabton.com](http://Ketabton.com)



# امور اکتشافی و برمه کاری

## معدن مس عینک به سرعت پیش میرود

### گنبد مزار میر ویس نیکه ترمیم گردید

گنبد مزار میر ویس نیکه در کند هار باسناس پا لیس کلتوری دولت جمهوری از طرف وزارت اطلاعات و کلتور ترمیم گردید.

ترمیم این گنبد که توسط مدیریت عمومی باستان شناسی وزارت اطلاعات و کلتور در ماه حوت سال گذشته شروع گردیده بود خاتمه یافت.

در محلی که بنام سبت ختم کار ترمیم گنبد عصر روز ۲۷ جوزا از طرف مدیریت اطلاعات و کلتور در باغ میر ویس نیکه

ترتیب یافته بود. بنا علی محمد ایوب عزیز والی، صاحب منصبان اردوی جمهوری، رئیس محکمه، شاروا لی و عده ای از شهربان کند هار اشتراک و رزیده بودند. محفل به تلاوت چند آیت از قرآن کریم افتتاح شده و بعدا بنا علی محمد ایوب عظیم عطایی آمر اطلاعات و کلتور، بناروال و عده ای دیگر از شعرا در باره شخصیت تاریخی و مبارزات میر ویس

نیکه بیاناتی ایراد نمودند. والی کند هار از توجهات دولت

جمهوری بر هبری بنا علی محمد داود رئیس دولت و صدراعظم که به امور تاریخی و افتخارات فراوانش ناشدنی کشور دارند و مساعی وزارت اطلاعات و کلتور در ترمیم مجدد گنبد میر ویس نیکه اظهار قدر دانی نمود.

مهندس مربوط مدیریت باستان شناسی وزارت اطلاعات و کلتور که اینکار تحت نظری صورت گرفته گفت در این ترمیمات علاوه بر اصلاح امور ساختمانی گنبد، نصب دو صد و هشتاد و هشت متر مربع سنگ کاشی نیز شامل می باشد.

های مختلف ساحه اکتشافی معدن مس عینک ولایت لوگر باز دید نمودند. کاری توضیحات ارایه مینمودند.

معدن مس عینک در بیست و شش کیلومتر مربع منطقه لوگر کشف گردیده و امور سروی و کندن کاری صوفهای آن بمقصد

تعیین ذخایر مس درین معدن در جدی سال گذشته آغاز شده است.

یک منبع وزارت مادن و صنایع گفت متخصصین داخلی و خارجی فعلا مصروف کار های اکتشافی یک ساحه ده کیلومتر مربع درین منطقه میباشد.

در ساحه اکتشافی معدن مس عینک کندن کاری چار صوف فعلا جریان دارد که در نظر است صوف های مذکور باشاخه های مربوط تاسه هزار متر پیش برده شود.

خبرنگار با ختر می نویسد که متخصصان و کسار کسان مربوطه این معدن باشوق و علاقه مفرط در امور کندن کاری و سایر کار هابدل مساعی نموده و از نتایج کار شان معلوم میشود که امور مربوط به سرعت

پیش میرود و کارکنان این معدن ابراز امید واری نمودند که اگمال کار آن حتی قبل از وقت معینه صورت خواهد گرفت.

بنام علی محمد نعیم و دکتر محمد حسن شرق معاون سدارت عظمی در حالیکه پوهاند عبدا لقیو موزیر معادن و صنایع بایشان همراه بود روز ۲۵ جوزا از قسمت



بنام علی محمد نعیم در حالیکه با اهالی عینک ولایت لوگر احوالپرسی مینمایند.

# فیصله دیوان حرب در باره مسوولین

## حریق سپین زر صادر گردید

۷- محمد اعظم مدیر اداری سپین زر ایام توقیفی بجا لشکری دیده شده است.

یک منبع رسمی گفت تفتیش واقع - حریق شامل تفتیش عمومی امور سپین زر نمی باشد و قرار یک نامنگار با ختر اطلاع گرفته است بکند هار دو سیه های تفتیش عمومی سپین زر شرکت تکمیل شده و بکند هار آن تحت تفتیش میباشد که نتیجه آن بعدا اعلان خواهد شد.

دیوان حرب در مورد شاه ملین دوسیه در دیور سابق ناشر و رحمت الله نگران تخنیک سپین زر هریک شش سال حبس.

۴- محمد عمر مشهور به ملا میر جان مدیر جنبی سازی سپین زر چار سال حبس.

۵- سید احمد و آدم خان نولد حضرت محافظین سپین زر هر کدام سه سال حبس.

۶- محمد عمر نگران و آدم خان و لید بهادر پیره دار هر کدام یک سال حبس محکوم شده اند.

۱- غلام سرور ناشر رئیس اسبق سپین زر به هشت سال حبس و تادیبه سه ملیون و هشتصد و شصت و نه هزار و پنجاه و هشتاد و پنج افغانی خساره وارده از ر هکدر حریق پخته.

۲- محمد صاحب اشرف امر نما یندگی سپین زر هفت سال حبس.

۳- محمد عزیز محسنی مدیر پلان دوست محمد مدیر کنترول نور محمد

دیوان حرب عسکری در باره مسوولین حادثه حریق سپین زر فیصله خود را صادر کرد.

طوریکه هموطنان گرامی مسبوق اند سبب پنج میزان سال گذشته حریق در سپین زر شرکت رخداد که با تیران خساره قابل ملاحظه به آن موسسه عاید گردید.

موضوع بمیان آمدن این حریق از اشخاص مسوول تحقیق شد و دوسیه تحقیقات به دیوان حرب معلول گردید.

# چهار هزار و نهصد شصت جریب زمین در وادی هلمند توزیع شد

به اساس خط مثنی دولت انقلابی ۴۹۶۰ جریب زمین دولت برای ۴۹۶ خانۀ وار مستحق در پروژه وادی هلمند روز ۳۰ جوزا توسط پوهاند فضل ربی بزواک والی هلمند توزیع گردید.

نامه نگار باختر از ولایت هلمند اطلاع میدهد در اثنای توزیع زمین در حالیکه

بناغلی کشا ورز رئیس عمومی وادی هلمند و ارغندا پ نیز حاضر بود و ای هلمند طی بیانیه ای اهداف حکومت انقلاب بر رادر مورد اسکان عمومی طنان کو چی توضیح نموده - موفقیت بیشتر نظام جمهوری رادر تحقق بخشیدن اهداف وادمانهای ملی و مترقی آرزو نمود.

کفت زمین هاییکه برای مستحقان توزیع شده در ساحه دویشتان مربوط ولسوالی گرمسیر و ساحه گورگین و لسوالی ناوه موقعیت دارد.

منبع افزود زمین های مذکور بصورت اساسی و فنی آماده زرع گردیده است . این زمینها ازیک کانال فرعی به طول شش کیلو متر آبیاری شده و دارای یک زابری بطول هفت کیلو متر پیست و پنج ساختمان کنترولی و تعداد زیاد دهنه های آبرو میباشد.

منبع علاوه نمود طبق پروژه یک مکتب ابتدایی یک مرکز صحتی و معارکیت برای

فراهم آوردن تسهیلات ساختن این ساحه اعمار میشود . نامه نگار باختر علاوه میکند در اجتماعی که به مناسبت توزیع زمین ها در فارم

درویشان ترتیب گردیده بود و ای رئیس عمومی وادی هلمند و ارغندا پ روسای دایر و عدله زیادی از مردم اینجا اشتراک نموده بودند .

مستحقان هنگام تسلیمی زمین های شان از این اقدام نیک دولت انقلابی ابراز خوشی و مسرت نموده و احساسات شانرا باشعار های زنده باد رئیس دولت

وصدرا عظم و پاینده باد دولت جمهوری با اجرای این های ملی باشور و شعلند زایدا توصیفی تبارز دادند .

نطاق وزارت امور خارجه در جواب سوال نماینده آژانس باختر گفت :

## بناغلی بوسعه می کند تا کامی حکومت خود را

### بوسیله مغشوش ساختن افکار عامه پیوشاند

نطاق وزارت امور خارجه در جواب سوال نماینده آژانس باختر راجع به بیانات روز جمعه ۲۴ جوزا بناغلی ذوالفقار علی بوتو صدر اعظم پاکستان که طی آن بحرانات اخیر پاکستان راجه به واقعه جداگانه در صحنه بین المللی یکی مسافرت بناغلی رئیس دولت افغانستان به مسکو و دیگری انفجار تجربوی زوری هند و سومی مسافرت خان عبدالولیخان به افغانستان

ارتباط داده بود، گفت بناغلی بوسعه می کند تا کامی مساعی حکومت خود را برای سر کوب کردن جنبشهای آزادیخواهی پشتون و بلوچ و قیام مسلمانان پاکستان علیه قادیانی ها بوسیله مغشوش و منحرف ساختن افکار عامه پیوشاند.

نطاق وزارت امور خارجه گفت بهتر است حکومت پاکستان علل واقعی ایسن بحرانات رادر داخل کشور جستجو کرده و برای حل آن بصورت صادقانه و از روی حسن نیت و با در نظر گرفتن آرزو هاو تمنیات ملی مردم که در حقیقت واقعیت های انکارنا پذیری میباشند اقدام کند.

شماره ۱۴

صفحه ۳

## امکانات احداث فابریکه قند در هرات مطالعه میگردد

امکانات احداث فابریکه قند در هرات تحت مطالعه گرفته شده است . هیاتی مشتمل از نمایندگان وزارت های پلان، معادن و صنایع، زراعت و آبیاری که بمنظور مطالعه امکانات احداث فابریکه قند به هرات رفته بناغلی عبدالقواب

اصفی والی هرات مذاکره کرد. هیات همچنان در باره نتایج تحقیقاتی و تکثیر بلور لبلبو در مزارع هرات از نظر فیصدی تولید قند پارسی اتان تجارت و نمایندگان زارعین هرات مذاکره نموده است .

نامه نگار باختر می افزاید که سال گذشته قطعات ازمایشی لبلبو در اراضی

دهاقین ولایت هرات به صورت تجربوی بلر گردید که نتایج حاصله آن از نگاه مواد قندی اطمینان بخش بود .

## یک میلیون و ۶۲۰ هزار جریب زمین با تطبیق پروژه های آبیاری قابل بهره برداری میگردد

بانتطبیق پروژه های آبیاری که به کمک اتحاد شوروی در آینده صورت میگیرد یک میلیون و ششصد و بیست هزار جریب زمین در کشور قابل استفاده و بهره برداری خواهد شد.

یک منبع وزارت پلان روز ۲۵ جوزا پرامون پروژه های آبیاری مورد نظر که در تطبیق آن همکاری اقتصادی و تخنیکی اتحاد شوروی و عدله داده شده گفت که این پروژه ها عبارت انداز : ساختمان کانال واستیشن و اتریمسب در ناحیه حیرتان، ساختمان بند ذخیره آبدار چشمه شفاء، ساختمان کانال واستیشن و اتریمسب در ناحیه خوش تپه، ساختمان آبگردان بالای دریای کوچیکه با کانال های آن، ساختمان بند ذخیره و دستگاه برق آبی کیکه گی بالای دریای کندز.

منبع تصریح نمود پروژه های مذکور در چوکات یک پلان معین بعد از تکمیل مطالعات اقتصادی و تخنیکی مورد تطبیق قرار خواهد گرفت.

منبع گفت با احداث کانال واستیشن و اتریمسب در ناحیه حیرتان برای تقریباً یکصد هزار جریب زمین کم آب ساحه سفلی دریای بلخ آب کافی تهیه و وضع آبیاری آنجا به سود خواهد یافت طول کانال مذکور در حدود پنجاه و پنج کیلومتر و ظرفیت آن دوازده الی پانزده

پروژه بالاندازه چهار صد میلیون افغانی پیشبینی میشود

منبع علاوه نمود در پروژه کیکه گی - ساختمان یک بند ذخیره آب در چشمه شفاء وضع آبیاری در یک ساحه تقریباً چارصد هزار جریب زمین در ولایت بلخ پیبود خواهد یافت و سطح تولیدات زراعتی این ساحه بطور قابل ملاحظه بلند خواهد رفت.

منبع افزود با اكمال ساختمان کانال واستیشن و اتریمسب در خوش تپه توقع می رود که وضع آبیاری در زمین های کم آب و بدون آب وادی بلخ در یک ساحه پنجاه تا شصت هزار جریب زمین پیبود یافته و میزان حاصلات زراعتی در ساحه مذکور افزایش بیابد طول کانال مذکورالی شهر آقچه در حدود دوسد کیلومتر تخمین شده است.

منبع افزود طوریکه محاسبات ابتدایی نشان میدهد با تطبیق پروژه های آبیاری - متذکره بالاندازه هشتصد و پنجاه هزار جریب زمین سابقه و هفتصد و هفتاد و هفت هزار جریب زمین جدید در ولایات بلخ، بغلان و کندز قابل استفاده و بهره برداری خواهد شد بر علاوه با تطبیق پروژه برق آبی کیکه گی و منابع انرژی دریای کوچیکه در آینده معضله انرژی در یک ساحه وسیع رفع خواهد گردید.

منبع در اخیر گفت مطابق تخمینات ابتدایی مجموع مفاد خالص پروژه های آبیاری مذکور بعد از اكمال در سال سه میلیارد افغانی در ساحه بالغ خواهد شد .



شماره ۱۴ شنبه اول سرطان ۱۳۵۳ برابر با دوم جمادالثانی ۱۳۹۴ مطابق با ۲۳ جون ۱۹۷۴

## توزیع زمین های دولتی

به اساس خط مشی دولت جمهوری افغانستان ۴۹۶۰ جریب زمین دولتی برای ۴۹۶ خانوار مستحق در پروژه وادی هلمند توزیع گردید .  
دولت نوین جمهوری به منظور فراهم آوری تسهیلات مزید برای زارعان کشور واز دیاد محصولات زراعتی، زمین های دولتی را برای دهاقین مستحق توزیع مینماید .

در شرایط موجود که اکثر یت نفوس را در کشور ما طبقه زارع تشکیل میدهد، توزیع زمینهای دولتی برای مردم یکی از مسایل بسیار مهم و حیاتی شمرده میشود . چرا که بسیاری از دهاقین ما از خود صاحب زمین نیستند .

توزیع زمین های دولتی برای مستحقان دراز دیاد تو لیدات زراعتی، نقش بسیار شایانی را بازی میکند زیرا یکمقدار زیاد زمین های دولتی که در گذشته قابل استفاده نبوده است تحت زرع گرفته شده و بدین ترتیب در بهبود وضع اقتصادی مردم و اقتصاد جامعه اثر بخش واقع میگردد .  
بقیه در صفحه ۵۸

## دعینک دمسو کان

دلو گر دعینک دمسو کان چی تیر کال دچنگاښ په ۲۶ نیټه کشف شوی دپاکلی پلان له مخی به ددغه کان سر وی ددریو کالو په موده کی سر ته ورسیری اود ۳۷۰۰ متر و دتونل وهلو د بشپړیدو په صورت کی به دگتی اختلو لپاره آماده او چمتو کرای شی .

دعینک دمسو کان چی د بشپړیدو په صورت کی به د شپیتو کیلو متر مربع ساحه په کی ونیسی د اقتصاد دی توب له نظره دنااید وړ دی ، ځکه په سلو کی یونیم مس بدغه کان کی شته دی او دمسو دغه فیصدی د نری دزیانو متمدنو او پر مختلفو هیوادو دمسو دکانونو په نسبت زیاته ده . داکثرو پر مختلفو هیوادو دمسو کانونه په سلو کی صفر— اعشاریه اوه مس لری .

بدغه کان کبمی له ۱۴۰۲ نه تر ۱۸۰ متر و پوری معدنی مواد موندل کیدای شی .

دلو گر دعینک دمسو په کان کی مخکی تر دی چی هلته دخلکو طاقت په کار ولویزی دتوپو گرافی دقیقې نقشې برابری گری شویدی او د جیو فزیک او توپو گرافی گرو پونه په گډه سره د آسانتیا وو .  
د برابر ولو دمرسته په خاطر بدغه سیمه کی خپلو فعالیتو نوتسه دوام ورکوی .  
پاتی په ۵۸ مخکینی

تصمیم قاطع  
، خلیل ناپذیر  
ودوامداریک  
ملت میتواند  
اورایه هدف  
عالی اش برساند

## در دفتر مدیر

یکی از هنرمندان خوب که چندروز قبل از خارج برگشته است بملا قائم آمد او که جوان بسیار رباحوش ووزنگ است پس از آنکه صحبت های از مسافرتش نمود گفت:

این نخستین باری بود که بخارج می رفتم همه چیز برایم تازه گسی داشت بخصوص هنرمندان شان که از نزدیک آنها را دیدم، هنرمندان خارجی آنقدرها هم که فکر میشود خبر ساز نیستند فقط دروغ های آنها و شایعه سازی نشریات نارجسی است که هنرمندان را اینهمه پسر آوازه ساخته است

من در مصاحبه ای یکی از هنرمندانیکه آنقدر مشهور وپر آوازه نیست حضور داشتم. برای خبرنگارگفت: بنویس که قرار است من بایک هنر پیشه سینما ازدواج کنم وبعد یکی از هنر پیشه های زن را به حیث همسر آینده اش معرفی کرد . فردای همان روز این خبر ماندم منفجر شد وشایعه ازدواج این دو هنرمند سر زبانها افتاد در آینده منم میخواهم مصاحبه باشما داشته باشم ، حالا میدانم چطور صحبت کنم . مثلا هیچوقت به این سوال خبرنگار ان که می پرسند چند سال است که آواز می خوانی چند پارچه ثبت نموده ای ؟ جواب نخواهم گفت : برای اینکه منظور از صحبت کردن بایک نشریه فقط معرفت حاصل کردن نیست ، بلکه آوازه هم مطمح نظر است هر کس هم ازین موضوع انکار میکند . دروغ میگوید ، پس چرا هنرمندان ما کاری نکنند که آوازه شان از مرز ها بگذرد اخبار و رادیو وسایلی اند برای بخش نمودن خبر ، مثلا یک حادثه بسیار داغ در یک محل خاموش به وقوع می پیوندد . چطور با نیست دیگران از این حادثه وقوف حاصل کنند فقط بسوسيله نشرات .

- حق با شماست . ولی شهرت کذا بی به چه در میخورد .  
- شهرت چیز دیگر است و آن مربوط میشود به (هنر) منظور من از آوازه است برای شنا سایی بیشتر و این وسیله ای خواهد بود برای شناخت خود هنرمند .  
- حالا منظور تان را فهمیدم ولی ما زانستی ما را منیو یسم .



# عقیده و وطن

قسمت آخر

وجه صفاتی داشت ؟  
 زتش گفت مردی بود خوش صورت ،  
 نورانی ، خوش خلق و مودب . چون راهی  
 رفت بسوی کتو منانت قدم بر میداشت ،  
 وفار و تمکینی در سر اپای اونمایان بودو  
 چون حرف میزد انسان خو نشی می آیداز  
 حرف های او اطاعت کند و او را محترم -  
 بشمارد آهنگ صدا یش تاثیر مخصوصی  
 بخودش داشت ونسبت بسه نفر و فضای  
 دیگرش خوش قیافه تر و محترم تر بود .  
 شو عرش گفت : این مرد باید همان -  
 شخص باشد که میگویند در مکه ظهور  
 کرده و فرستاده خدا است ، السوس که من  
 نبودم ورنه باوی همراه میشدم و میرفتم .  
 هنگامیکه محمد (ص) وارد مدینه گردید  
 پیش از هر چیز دیگر به تشکیل و تاسیس  
 یک مرکز دعوت و بخش منطق هدایت و  
 تبلیغ اسلام احساس ضرورت میکرد ازین  
 روزدر نخستین گام به بنیان گذاری -  
 مسجدی پرداخت تا ازان مسجد بعیت مرکز  
 دعوت اسلام نیز استفاده بعمل آید و  
 مرکزی بنی بدین وسیله در طریق گسترش  
 برنامه های اصلاحی اسلام بوجود  
 آید .

لوی دینی را که محمد (ص) برافراشته  
 بود ازسه ناحیه جامع الاطراف که هر  
 ناحیه بانحیه ای دیگر پیوند ناگسستی  
 داشت ، موجودیت خود را در دنیای بشریت  
 تبارز میداد و از وجود حقیقی و جهانی اش  
 تعبیر میکرد و این نواحی سه گانه عبارت  
 بود از ناحیه انسانی ، سپس دولت و باز  
 حضارت و تمدن و محمد (ص) درین سه  
 زمینه مساعی پیگیرش را به پیش میرد .  
 مرحله نخست در مکه مرحله ای بود که  
 تلاش ها همه متوجه انسان و انسانی بودو  
 فعالیت های اسلام بمنظور اصلاح انسانیت  
 و اصلاح عقاید و طرز تفکر و صیانت کرامت  
 و ارزش واقعی انسان برامی اتناد اعمالی  
 که از هر یک آنها طی این مبحث نام برده ایم  
 وده ها عوامل دیگر ، نگذاشت تا قدمی برای  
 هدف دوم که عبارت از تشکیل دولت  
 اسلامی بود برداشته شود ازینرو در -  
 موضوع دیگر یعنی دولت و حضارت در مکه  
 مجال ظهور پیدا نکرد .

محمد (ص) به مسئله دولت اهمیت زیادی  
 قایل بود زیرا اوزندگی انسان را خارج  
 از اداره دولت و خارج از سازمان و تشکلات  
 سیاسی و اداری ، فاقد مصونیت و ناقص  
 شپوازه محکم اجتماعی میخواند و سعادت  
 واقعی را جز در سایه یک دولت اسلامی  
 و عدالت پسند جستجو نمیکرد و درین زمان  
 این یک واقعیت است که انسان چه در -  
 چوگات فردی وجه در محط اجتماع نمیتواند  
 بیرون از حمایت دولت و وظایف خویش را طبق  
 مطلوب بانجام برساند .

پس بنابر دلایلی زیاد که باره ای آن  
 هاراندگر داده ایم هجرت محمد (ص) به  
 منظور پایه گذاری نخستین دولت اسلامی  
 در برون عقاید و طرز بنیشت اسلام و برای  
 ایجاد مرکزی که عظمت وشکوه اسلام از  
 آنجا طنین عالم شمول و روح پرورد خود را  
 برگزانه های دور و نزدیک جهان خاکی ما  
 بگسترده آغاز یافت و طتی ایجاد کند که وطن  
 دعوت و مصدر نور و عزت وطن اجتماع عسی  
 نوین و نیرو مند ، وطنی که روح و حسد  
 و هیاهنگی اینار ، عدالت ، مساوات ، علم و  
 تمدن از درود یوارش و از مرز های -  
 جغرافیایی اش سر به بیرون کشد و -  
 انسان ها را از محکومیت هوا و هوای سیاه  
 سوی رشد عقلانی ، و از بندگی بشر و آدمها  
 و از انسانی پرستی بسوی خدا پرستی  
 بیاورد .  
 و در نهایت ، هجرت محمد (ص) از مکه  
 بسوی مدینه در واقعیت امر مبارزه و جهانی  
 بود در جهت آزادی عقل و اراده انسان و در  
 جهت بیروزی حق بر باطل .  
 پایان

شوهر: در حالیکه تو شیر ندا شتی  
 پس چه موردی برای مساعی تو موجود بود؟  
 زن: من نیز بایشان عین واقعیت را گفتم  
 اما از من اجازه خواست تا این گوسفند ما را  
 خودش بدست خود بدوشد .  
 شوهر: (حیرت زده و متعجب) و بعد از  
 آن؟  
 زن: همینکه او بدو شیر ن آغاز کرد شیر  
 از پستان گوسفند بسر ازیو شدن شروع  
 نمود .

شوهر: این واقعه را تو خودت بچشم دیدی؟  
 زن: نخست ازان شیر برای من دادو  
 منم نوشیدم ، بعد دوشید و به رفیقش  
 داد سپس خودش نوشید و در اخیر برای  
 دو نفر همراهان دیگرش نیز داد و اینهم  
 مقداری دیگر که ازان در ظرف باقی مانده  
 است شوهر از دیدن شیر و از شنیدن این  
 واقعه در دنیای از تعجب فرو رفت و از -  
 همسرش پرسید اکنون بگو این مرد چه شکل

راه صحرا را پیش گرفت : زن مدتی بی  
 اختیار بسوی آنها می تگریست بعد مانند  
 هر شخصی مردد و مشکوک دوباره بسراغ  
 ظرف شیر رفت و مشا هده کرد که مقداری  
 شیر در ته ظرف باقی است و چون -  
 شوهرش از صحرا با باز های خویش که برای  
 چرا برده بود باز گشت نخستین کلمه اش  
 باو این بود: قیل از آمدن تو مرد عجیبی  
 ازینجا گذشت .  
 ابو معبد یعنی شوهر: هها تنها که سوار  
 شتربوند ؟ آنها را من از دور دیدم .  
 زن : بلی همانها .  
 شوهر : آنها کی هابوند ؟  
 زن: صبح ایشان را نشناختم و قطعانا  
 آشنا نبودند .  
 شوهر : چرا عجیب بودند وجه عملی  
 تعجب آور از آنها دیدی؟  
 زن: ایشان از من شیر خواستند تا اگر  
 موجود داشته باشم برای شان مساعی  
 کنم .

اینک گذارشی را از واقعات راه مدینه  
 با استفاده از کتاب پیامبر نوشته زین  
 العابدین رعنا تقدیم مینماییم .  
 کاروان چهار نفری محمد (ص) در روز  
 سوم سفر خود سیاه چادر ها را از دور  
 مشاهده کردند ابوبکر از (اریقظ) پر سید  
 این سیاه چادر های کدام قبیله است جواب  
 داد (ام معبد) ابو بکر گفت ای رسول خدا  
 اجازه میدهی که باین سیاه چادر ها و این  
 سیاه خیمه ها برویم محمد (ص) گفت  
 برویم .  
 لحظه ای که بان خیمه ها رسیدند زنی  
 باستقبال شان آمد ، پیامبر اسلام بوی سلام  
 کرد .

اریقظ پرسید این خیمه ازان کیست؟  
 زن در پاسخ گفت: از ابو معبد شوهر  
 من:  
 اریقظ : چیزی از خوردنی و غذا داری که  
 بمانسا عدت نمایی ؟  
 ام معبد: اگر موجود میبود بد و ن -  
 تقاضای شما برای تان به عنوان نمپهانی  
 پیش کش میکردم .

محمد (ص) : ( در حال اشاره بسه  
 گوسفندی که در آنجا موجود بود) این  
 گوسفند شما شیر میدهد ؟  
 ام معبد: نخیر تا حال سر شیر نیامده  
 و مرحله شیر دادنش هنوز فرا نرسیده .  
 محمد (ص) اگر اجازه شما باشد آنرا  
 مینوشیم .  
 ام معبد: (در حال تعجب و حیرت) می  
 توانید بدوشید و لی بی حاصل است زیرا  
 هنوز این گوسفند کجا و شیر دادن -  
 کجا؟

محمد (ص) : در حالیکه پستان های  
 گوسفند را در دست گرفت .  
 بسم الله الرحمن الرحیم ، ا خدا یا -  
 خودت برکتی باین پستان ازرا نی فرما  
 (پیامبر اسلام با این کلمات خود شروع  
 بدوشیدن نمود) .  
 آن زن همینکه دید شیر از پستان -  
 گوسفند سر ازیو گردید بدتبار ل فارغی  
 دوید وزیر پستان گوسفند فرار داد و گفت  
 خدا یا! این چیست که می بینم ، و خدا دانا  
 تر است محمد (ص) همانطور مشغول -  
 دوشیدن شد و زنی بپوسته می گفت ای مرد  
 ناشناس من در حیرتم که چگونه ایسن  
 گوسفند بتو شیر داد ولی در هر حال ، خدا  
 بتو خیر دهد که دست یابری کتی داری .  
 محمد (ص) او کین ظرف شیر را بگوید  
 زن و ظرف دوم را به ابوبکر که بسیار تشنه  
 بود داد سپس خودش نیز مقداری نوشیدو  
 به زن چنین گفت: خدا بتو پادش نیک بدهد .  
 آن زن فریاد زنان گفت : خدا سفر شمارا به  
 خیرترین سازد .  
 محمد (ص) دوباره سوار شترو گردیدو

## قسمت دوم



## حضرت زید بن ارقم (رض)

سینه اش می تپید زما نیکه میا ن مسلمانان  
 و فریش جنگ احد در گرفت سن وی کمتر  
 از هاسا ل بود پیغمبر خدا (ص) نسبت  
 صفات ستمش او را با شترانک جنگ اجازه  
 ندادند و برای اینکه شجاعت و مبارزه اش  
 را تقدیر نموده باشند با گروهی از جوانان  
 وی را بحراست و حفاظت سپردند مدینه مطلق  
 ساختند اما برادرش اوس بن ارقم که نسبت بوی  
 کلانتر بود درین غزوه اشترانک نمود .  
 نعمت شهادت را که خداوند نصیب وی  
 گردانیده بود چشید .  
 زما نیکه عبدالله بن رواحه فریبی آن  
 غزم جنگ موته بود زید بن ارقم را بسا  
 خویش گرفت و نصایح حکیمانه پیغمبر خدا را  
 در آنروز که گفته بود به شما وگسائی را که  
 باشماست به ترس خدا توصیه میکنم . بنام  
 خدا غزا کنید و در راه خدا باگسائی مفا تله  
 نمایند که راه کفر را اختیار کرده است .  
 همیشه بغاظر داشت و از منانت وزیر می  
 که خداوند بوی عنایت کرده بود بر خود  
 دار بود چنانچه دوسر ی دو شخص یکی از  
 مهاجرین و دیگری از انصار با هم جنگ  
 کردند هر دو برای حمایت خود  
 بقیه در صفحه ۵۶

این صحابه مبارز مدار یعنی زید بن  
 ارقم که به ابو عمرو معروف است بعضی  
 هابنام ابوسعید ویر خی هم بنام ابوحوزه  
 و غیره یاد کرده اند اصلا نام او شپرت  
 صحیح آن زید بن ارقم بن یزید بن قیس  
 بن نعمان انصاری خزاجی میباشد که کتیبه  
 اش اباعمر انصاری خزاجی است .  
 وی زیر تربیه عبدالله بن رواحه یکی  
 از علمبرداران و شهدای جنگ مر ته در حالت  
 یتیمی نشا ت نموده از تو چه و تربیه آن  
 بهره کافی گرفت و واحد یکه از زمره -  
 نویسندگانی نوصی رسول خدا (ص) به  
 حساب آمد .  
 زید بن ارقم (رض) از زمره اصحاب  
 کوفی بحساب آمده تا اخیر در آنجا  
 سکونت و بالاخره در همانجا و فسات  
 یافت .  
 این صحابه مبارز قرار حکایت تا ریخ  
 با پیغمبر خدا (ص) در هله غزا شو گت  
 ورزیده است .  
 از زما نیکه بسن بلاغت تر سیده بود  
 عشق جهاد در قلبش بحر کت آمده -  
 احساسات وطن پرستی و خدا جوئی در

# منطق زور گویی و تجاوز اسرائیل دوام دارد

مجهز نیستند و توپ و طیاره ندارند باز هم تکنیک های مبارزه را به اشکال دیگر آن میدانند. حمله آنها به تاریخ سوم سرطان بر یک قریه اسرائیلی به نام نهاریه نشان دهنده این گونه فعالیت ها و تکنیک های آنان میباشد.

طوری که شایع شده است سه تن از مبارزین فلسطین بوسیله زور ق درین محل خود را راسا نیده و عماراتی را با ساکنین آن به گروگان گرفتند و قوای اسرا ئیلی از موضوع آگاه شده و محل مذکور را محاصره کردند درین هنگام تصارما تی صورت گرفت که در اثر آن هفت نفر به شمول سه تن فلسطینی به قتل رسیدند. ولی این گونه عملیات مبارزین فلسطین بجز آنکه یک نوع تسکینی در قبال حملات شدید و وحشیانه اسرا ئیل باشد چیز دیگری نیست. وبه وضاحت معلوم است که اسرا ئیل در برابر مردمی و رغابازی های خود انسانها را بقتل میرساند اما فلسطینی ها جان خود را فدا می سازند و انتقام میگیرند که این عمل شان علامت نهایی شهادت از خود گذری و فدا کاری است.

شاید توقع بیجا باشد که از اسرائیل تقاضا شود چنین از خود گذری و نهایت فدا کاری را بانظر انسانی دیده و در برابر آن روش خود را درست سازد چه اکنون اسرا ئیل آنقدر مغرور و از خود را ضی به نظر میرسد که اصلا نه به قتل دیگران اهمیت میدهد و نه زیانهاییکه به خودش عاید میشود متوجه آنست فلیندا درین امر باید از افکار عامه جهان پیروی شده و از قوای بزرگ مخصوصا امریکا تقاضا شود که کیسنجر را برای حل این موضوع نیز وظیفه بدهد و اصلا وقتی موضوع فلسطین حل شود دیگر کدام معضله ای باقی نخواهد ماند زیرا موضوع آوارگان فلسطینی منبع و منشأ تمام این مشکلات و مبارزات است.

ده ها طفل وزن میشوند. در برابر تمام این عملیات وحشیانه و فاشیستی اسرا ئیل انتظار مردم صلح دوست جهان متوجه است و مورد تقبیح و تردید قرار میگیرد. اتحاد شوروی از طریق آزانس خبر رسانی تاس درین روز صا اعلامیه ای نشر کرده و در آن اسرا ئیل را مسوول تمام تشنجاتی قلمداد کرده است که اخیرا در شرق میانه ظهور نموده است. تاس گفته است تمرکز قوای اسرا ئیل در سرحدات لبنان و فعالیت ها و حرکات قوای بحری اسرا ئیل بر خلاف تمام معاهدات و قوا نین بین المللی در آبهای قلمرو های لبنان و حملات قوای توپخانه آن بر کمپهای مهاجرین و قرای جنوب لبنان همه و همه موثید این تجاوزات

پذیر بوده بیرون ساخته شدند. آنها امروز چه چاره دارند جز آنکه در سر زمین های مجاور عربی بسر برند و آنان چه کرده میتوانند جز آنکه از طرق مختلف مبارزات خود را ادامه داده و حق خود را بخواهند. اما شمون پریز وزیر دفاع اسرائیل اخطار صادر میکند که اگر مبارزین فلسطین به مبارزاتشان علیه اسرائیل ادامه دهند این کار برای لبنان ایجاد خطر خواهد نمود هدف ازین اخطار پریز آن میباشد که حکومت لبنان فعالیت های مبارزین فلسطین را مانع شود که درینجا هم زندگی برین مردم آواره و جلای وطن تنگ گردد. شاید حکومت لبنان چنین کاری نکند و شاید هم مبارزین خود آماده شوند حداقل بخاطر آنکه بر لبنان آسیبی نرسد.

## بررسی مسایل روز

و فتنه انگیز بها است. به همین ترتیب سایر جهان عرب کشور های در حال رشد ساکنین کشورهای افریقایی و سایر مردمان صلح دوست این اعمال اسرا ئیل را مورد تقبیح و نکوهش قرار داده اند و بعضا عملی را تبارز داده اند که نشانه این نکوهش میباشد مثلا از جمله کشور های افریقایی حد اقل سی کشور آن در اثر جنگ ماه میزان سال گذشته بین اعراب و اسرائیل روابط سیاسی خود را با اسرائیل قطع کردند.

از جانب هم طوری که تذکار شد مبارزین فلسطینی اگر خاک و سرزمین شان غصب شده و با یگامی ندارند که از آن به مقابل عملیات دشمنان نه اسرائیل مبارزات خود را انجام دهند و اگر با وسایل مجهز و عصری جنگ

فعالیت های خود را علیه اسرائیل از طریق کشور لبنان متوقف گردانند اما این امر معنی آنرا ندارد که فلسطینی ها فعالیت ها و مبارزات شان را متوقف می سازند. بلکه آنان میدانند به چه وسایل دیگر از اسرائیل متجاوز انتقام بکشند. اسرا ئیل متجاوز عملیات تجاوزی و تحریک آمیز خود را نه تنها از طریق حملات مستقیم طیاران و بمبارا نو و توپخانه و غیره انجام میدهد بلکه به عملیات و تکنیک های دست میزند که شدیدا خلاف انسانی است چنانچه اسرا ئیل به سلسله حملات خود گاهی سامان و آلات بازی اطفال را در داخل کمپهای مربوط فلسطین ها پرتاب میکند که درین بازیچه ها مواد منفلقه تعبیه شده است و با این عمل خود باعث قتل و جراحت

عملیات جدا ساختن قوا نخست درجبهه سوئز موفقانه انجام شده و با عقب رفتن عساکر اسرا ئیل از قرب وجوار کانال سوئز درین جبهه آرامی حکمفرما گردید بعدا در جبهه جولان نیز مساله جدا ساختن عساکر تطبیق گردید و جنگ های قریب سه ماهه بین سوریه و اسرائیل خاتمه داده شد. در جبهه رود اردن که اصلا بعد از جنگ ۱۹۶۷ جز کدم تصادم جزئی دیگر چیزی واقع نشده است این حرکات و اقدام ها همه موید آنست که در شرق میانه یک نوع فعالیت برای ایجاد صلح در جریان است. درین حرکت نه تنها داکتر هنری کیسنجر وزیر خارجه ایالات متحده امریکا دخیل دانسته میشود بلکه زعمای عرب مانند نورا سارات رئیس جمهور عربی مصر و حافظ لاسد رییس جمهور سوریه و غیره سهم براننده دارند و مردم عرب اعم از فلسطینی ها در آرزوی آنند که در اثر چنین عملیات امکان آن میسر گردد تا به سر زمین های خود برگردند و حقوق طبیعی خود را تامین نمایند. اما طوری که ملاحظه میشود با وجود تمام این آرزوها و عملیات بر ا ی- تامین صلح اسرائیل از اعمال تحریک آمیز خود دست برداشته است درین روزها که اصلا از پیکار و مبارزه با سایر جبهه ها تا حدی فارغ به نظر میاید حملات خود را بر کمپهای مهاجرین فلسطین و قرای جنوب لبنان سوق میدهد و دلیل آن هم این است که مبارزین فلسطین چنانچه مبارزات خود را ازین ناحیه انجام میدهند و این یک نمونه دیگر از منطق زور گویی و تجاوز است که اسرائیل در پیش گرفته است. ورنه هم خود هم سایر مردم جهان در هر گوشه و کناری که هستند پوره میداندند که بدون آنکه اندکترین حقوق طبیعی و انسانی آنان مد نظر گرفته شده باشد به شکل مختلف از خانه ها و سرزمین های شان که در آنجا بار آمده اند و اجداد شان در آن سکونت

# ترجمه اوری پیرغ لاندی

سباوون غر نی

## کو چیان له خیلو زړو مناسباً تو خخه دنوی ژوند په خوا خو خیری

د جمهوري انقلاب بېرې زموږ ټولو وطنوالو، په تیره بیا بزگرانو کارگرانو او کوچیانو ته چه د هیواد تر ټولو بی برخې خلک تشکیلی داهیله ورکړه چه که خدای کول د هغو د ژوند سامان به نوی کیری او هغوی به د پیړیو پیړیو رنخونو او اتروسیو خخه خلاصون مومی. همددا چه د لومړی ځل لپاره د جمهوري انقلاب مشر او زموږ دملی ژوندانه ستر غندوی وویل چه موږ به داسی یوه ډیمو کراسی منځ ته راوولو چه یوه ستر او بی برخې اکثریت ته به خدمت کوی دغه هیله لاپسی هم پیاوړی شوه او زموږ بی برخې او محروم وطنوال پدی ډاډه شول چه د جمهوري انقلاب په انسانی شرایطو کی به د هغوی ژوند له هر ډول تیری، بی عدا لسی خخه خو نسی

وی. انقلابی دولت د خپلو اصلاحی کارونو په لړ کی هماغسی چه د کارگرانو د ژوند دتامین او ښه والی لپاره د خپلو مالی امکاناتو په چوکات کی یو لړ گامونه واخستل، هغوی ته بی دما مورینو په شان دتقا عد حقوق ومنل او داجتماعی عدالت د وتامین لپاره بی د هغوی دکار وخت دما مورینو په شان وگرځاوه، هماغسی بی هم د بزگرانو د ژوند په زمینه کی یو لړ او چت گامونه د ځمکو د اصلاحاتو او بڼیادی ریفورمونو دسر نه بی په دود پورته کړ. چه له هغی مجلی خخه یو شمیر خلکو ته د ولس ځمکو ویش د یادونی وړ دی، دا په منطقی توگه کوم حقیقت ثابتوی؟ داپخپله دغه حقیقت ثابتوی چه د جمهوري انقلاب هدف دا دی چه د هیواد درښتنی خلک، یعنی هغوی

چه تولید کوی او د ژوند نعمتونه هستوی، هو سا او آزاده ژوند پیداکړی، د هغوی دژوندانه شرایطه ښه شی او یو هو سا او بسیا ژوند ومومی. نن چه زموږ بی برخې وطنوالو او بی ځمکی کروندگرو ته ځمکی ورکړی شویدی د هغوی بڼی له هر ډول بی گتسی او بی لمره کارونو خخه ټولی شویدی، هغوی لکیا دی په ستر هاند اوهخی سره غوازی چه له طبیعت سره منگولی ورکړی، د ځمکی کلک زړه ورو، خیری او خانته او خپلو وطنوالو ته ډوډی پیدا کړی. پدی توگه ده چه اوس اوس د هیواد انسانی مسایل اوهغه مسایل چه کلونه کلونه زړه او د راسته نظام نشول حل کولی، حل کوی او گام په گام زموږ وطنوال دنیکمرغی او ښه ژوند خوا ته میشته کوی.

او یو انسانی له کرامت خخه ډک او شتمن ژوند ورته برابر وی. همددا شان زموږ د کوچیانو ژوند چه یو دوزخی او له رېږو خخه ډک ژوندو د ښه والی خواته ځی. نن زموږ انقلابی دولت هغه بی شمیره خواره واره کوچیان مشیته کوی او دژوند، متمدن شرایطه ورته برابروی چه کلو نه کلونه او پیړی پیړی لالهانده ورو، د هغوی تر منځه بدهرغی پریمانه او نا خوالی بی شمیره وی، کورنی اوقبیلولی دښمنی ویجاړ ژوند او د جوی شرایطو په څیپرو، وهل شوی او داسی نور بد شرایط ور په برخې وو.

د هغوی ژوند له دی ځای نه هلته او له هغه ځای نه لری سیمو ته لیږدیدلو تشکیلاوه. هغوی په خپلو قبیلوی زړو مناسباتو کی اخته وو، مرگ او ژوبله د هغوی لپاره ابدی سرنوشت انگیرل کیده.

د هغوی تر منځه کورنی اوقبیلولی مناسباتو داسی ژوری رینمی درلود بی چه بی له یوه ژور بدلون خخه بی هڅو خه چاره کیدلی نشوه. د هغوی ژوند د بدمرغیو سره ملگری تیریده او خو مره هم بی گتسی تیریده.

دغه کوچیان، دغه لالهانده کوچیان چه ډیر خیره خو زړه ورو او مهربان خلک وو، او دی د زړو ماسباتو په اوری سوزیدل، د هغوی تر منځه په لوی لاس سره بی اتفاقی اچو له کیده او هغوی ته بی داسی شرایط برابرول چه په خپلو کی سره وښلی او تل مرگ او ژوبله ورکړی. او د

هغوی دمیشته کولو خیال هېو د چا سره نهو. خو د جمهوري انقلاب له بری سره هر خه بدل شول. جمهوري انقلاب دا وپتیه چه یوه اکثریت یوه بی برخې او محروم اکثریت، ددی خاوری اصلی هستوگنو ته خدمت کوی او کوم ډیمو کراسی هم چه راو لی نو اساس او بنسټ به بی همدی اکثریت ته په خدمت ولاړی وی. نو همداخیره وه چه دکارگرانو بزگرو او کسب گرو په لړ کی د کوچیانو ژوند ته تر نورو زیاته پاملرنه وشوه. او داپریکړه د جمهوریت د مرکزی کمیټی له خوا وشوه چه کوچیانو ته دی ځمکه ورکړی شی او هغوی دی میشته شی او دا د جمهوري دولت یوه پخه اراده ده چه کوچیان په ژر تر ژره میشته کوی. هغه ځمکی چه د هیرمند او ننکرها په ناو کی کوچیانو ته ورکړی شویدی ښایی چه ژر تر ژره ودانی شی او کوچیان دژوند نویو مناسباتو گام پورته کړی او پدی توگه هغوی د ژوند دزړو او ورستو شرایطو خخه خلاصون ومومی. او داهیله اوس اوس منځ ته رغلی چه چه دکو چنی زوی اولور به دنور و هیواد والو په شان د ژوند له ښیگڼو خخه بر خور داره وی. هغوی به هم ددی وطن په ودانی اوسرنوشت کی خپل ځلاند رول ولوبوی. لکه هماغسی بی چه د خپلواکی په جگړه کی دخپلو ټولو امکاناتو سره ولوباوه اوله آزادی دجنگ محاذی سی په خپلو وینو بانندی سور کړ.

تردی وروسته په دغه خلک دنورو وطنوالو په شان ودانو ونکی کارونه، او خلاق کارونه سر ته رسوی. او پدی ډول به خپله ونډه دوطن دودانی پکار کی تر سره کوی. هغه وخت لری ندی چه زموږ وطنوال کوچیان به تر جمهوري پیرغ لاندی د ژوند دښو شرایطو په خوا لیږدی او د نورو وطنوالو په شان به د ژوند په ښو مناسباتو پیل کوی، د هغوی اولاد په دخپلو زړو ورو پلرونو په شان ددی خاوری دودانی او ساتنی په سنگر کی وی.

هوکی، دا ټول کارونه به د هغه تاریخی تکل په لړ کی کیری چه د انقلاب مشر اکثریت ته د خدمت لپاره کړیدی او ټول وطنوال په انقلابی شور سره د هغه شاتنه خو خیری.







# تمنت موسیقی در زینب‌نداری

(بزگی چینی) یاد آوری دوستانه است برای نویسنده و تهیه کننده محیط مادر این مور که کود کا نر نباید از یار بروند .

برای اولین دفعه، نوازند ه ، آوازخوان و اکتور بیک سویه از عواید کنسرت سهم میبرند .

امیرمحمد در خشش دا رد در بخش کنسرت نمایش آواز جوانانی چون ظاهر هویدا، حبیب - شریف، مسحور جمال ، وحید خلاند ونسیم شرکت دارند که هر کدام آهنگ يك پارچه تازه ای را که اجرا مینمایند خود شان ترتیب نموده و خوب استقبال میشوند .

در این بخش تو ومیت نو ز معروف ننگیالی که رهبری اعضای آرکستر را نیز به عده وارد افسون میکند و این هنرمند جوان مثل همیشه در کار رهبری ونواز ندگی خود موفق است .

ظاهر هویدا آوازخوان با استعداد که یکسال است تصدی پروگرام نمایشی رادیو بی را عهده دار است تو نسته است با محتوای طنز ز مینه این پروگرام شنو ندگان زیادی را برای رادیو جلب نماید دایر کتر وتنظیم کننده عمومی

حاجی کامران در پیس کوتاهتری (خواب آلوده زاده) با طنز تلخ ونیش سخنش هسته يك واقعیت دیگر محیطرا میگشاید و مارا با تیپ دیگری از اجتماع ما موفقانه آشنا میسازد . ونمایش (بزگی چینی) که ظاهر اولین گام در راه بوجود آوری تیاتر کودکان است مارا متیقن میسازد که اگر شالوده این تیاتر خوب گذشته شود و پایه ها خوب بالا رود استعداد های هست که قابلیت شکوفا شدن را دارد و چهره های که هنر مندان واقعی کودکان گردند در این پیس زحمت کشی وتلاش سردار محمد ایمن درد ایرکتوت تهیه ماک و ابرگردان نوشته از شکل فولکلور ريك به شکل نمایشی امید وار کننده است وبازی حسا بشده حبیبه عسکر ، انیسه وهاب شکیلا عزیز زاده ، صوفیا هدف ماریا عسکر و

و(خواب آلوده زاده) با آنکه در محتوا و متن خود نمود هایی از واقعیت دارند فرم و رویه در آن طوری است که میتواند ذوق آن گروه دوم را ارضاء نماید و برای تماشا چی تیاتر های ما سرگرم کننده باشد عزیزالله هدف اکبر روشن، رحمت الله، ایمن قدیری احدزاده ، پیمانی و حبیبه عسکر هر کدام در نقش های خود پیروز ند و خوب میتوانند مفاهیم نمایش را به بیننده ایفاء نمایند و او را راضی و خوش نگاه دارند .

نمود و این راهی است که گروه هنرمند ، رادیویی کنسرت آنها می می پیمایند و موفق نیز هستند ، نمایش رادیویی کنسرت که با سهم گیری رادیو افغانستان و دپارتمنت موسیقی و به همت عده ای از خوب ترین آواز خوانان و اکتوران ما به نمایش گذاشته شده است . با چنین روحیه ای ترتیب گشته و از چنین خاصیتی بر خور دار است پیس های کو تاه (اطفا ئیه) شماره ۱۴

# معدن مس عینک

معدن مس عینک در ۵۶ کیلو متری جنوب شهر کابل در منطقه (عینک) که از مربوطات ولایت لپوگر است، قرار دارد. پروژه اکتشافی این معدن که فعلا مصروف کار و تحقیقات در این ساحه میباشد، ساحه سه کیلو متر ربع قسمت مرکزی معدن را تحت سروی قرار داده و در نظر است تا در مدت سه سال ساحه (۶۰) کیلو متر مربع ساحه معدن مذکور سروی شود.

انجنیر عصمت اله آمر پروژه در جواب سوالی گفت: فعلا پروژه فقط چهار تونل را در عمیق معدن حفر کرده است که دو تونل در قسمت

مرکزی یک تونل در چهار کیلو متری غرب و تونل آخری در بین تونل های مرکزی و غربی حفر گزیده است.

وی گفت عمق معدن در قسمت های مختلف تغییر میکند چنانچه در یک قسمت از ۱۸-الی ۸۳ متری طبقات مس به نظر میخورد در حالیکه در قسمت های دیگر از ۱۴۴- ۱۸۰ متر

مواد قرار دارد.

منطقه سروی شده این معدن از سطح بحر (۲۴۸۰) متر است و ارتفاع کوه در این منطقه از ۱۰۰ تا ۱۵۰ متر میرسد.

فیصدی مس معدن عینک تا بحال بصورت موثق معلوم نیست به اثر تحقیقات علمی که صورت گرفته از یک الی یکنیم فیصد

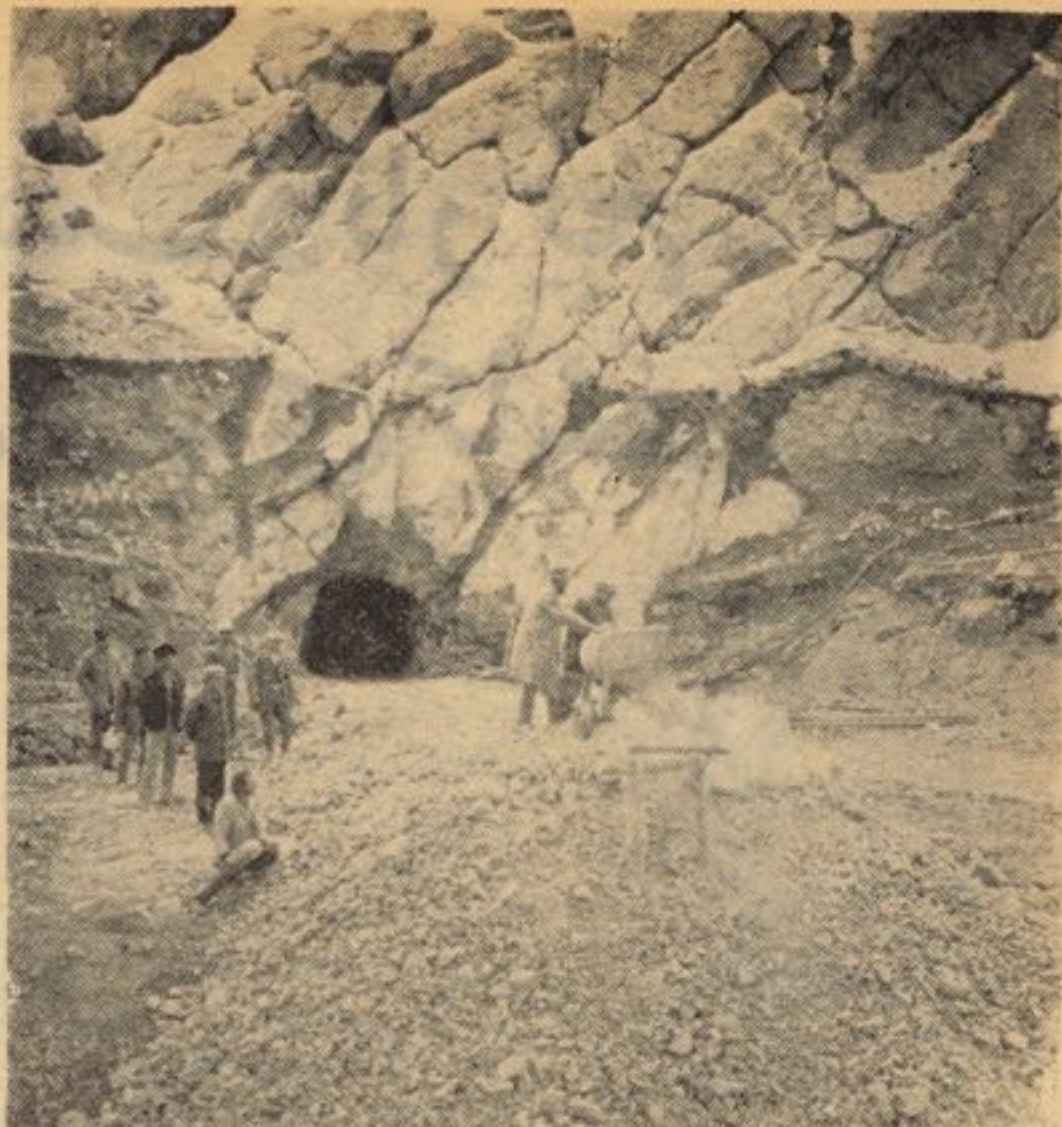
بیش بینی شده میتواند البته این مقدار مس از نظر استخراج اقتصادی میباشد گرچه در کشور های صنعتی مقدار فیصدی معدن مس ۴-۷ فیصد قابل استخراج میباشد.

انجنیر عصمت اله آمر پروژه اکتشافی معدن مس عینک گفت: قرار یکه از جوار این معدن، بعضی سکه ها و سفال های قدیمه پیدا شده نشان میدهد که از این معدن در سابق هم استفاده بعمل آمده و همچنان در ضمن کار و عملیات گروه اکتشافی یک تعداد مغاره و سرف ها نیز پیدا شده است که دلیل به استفاده از معدن است باستان شناسان بعد از تحقیقات علمی در مورد سفال و سکه های یافت شده گفته اند که در حدود (۱۲۰۰) سال قبل از این معدن، مردم همان وقت استفاده کرده اند.

کشف جدید این معدن در سال ۱۳۵۲ در ماه سرطان صورت گرفته است کار سروی آن در بیست و دو جدی سال گذشته بشکل مقدماتی آغاز یافت و امید است تا کمتر از سه سال کار سروی آن به پایان برسد. فعلا کار اکتشافی معدن با سرعت زیاد به سه شکل کندن جز ها بر مه کاری به فاصله های صد متری برای تجزیه لابراتواری و به شکل تونل های بزرگ حفری شود.



انجنیران جوان در بین صوف هانمونه ها را می گیرند تا فیصدی مس در آن معلوم گردد.



حالیکه فعلا در مدت کم (۱۱۵۰) برمه کاری و دیگر ضروریات معدن  
 متر تونل حفر کرده ایم، تونل اول یکصد و بیست و پنج متره با دو شاخه  
 (نه) متره و سی متره و تونل دوم با  
 (پنججاه) متر اصل و دو تونل بشکل  
 فرعی (شصت و نه) متر و ده متر  
 و همچنان تونل اصلی سوم با یکصد و  
 چهل و نه متر و شاخه های (دوازده)  
 و (هفده) متره و تونل آخر با (پنججاه  
 و شش) متر حفر گردیده است. البته  
 این نشانه جدید پروژه میباشد.  
 امر پروژه نبودن آب کافی  
 و نبودن کارگر را در منطقه معدن  
 از مشکلات عمده و نامرد  
 ساخته گفت: نبودن کارگر  
 مسلکی و دوری راه ما را مجبور می  
 سازد تا کارگر و مزدور کار از کابل  
 استخدام کنیم عدم آب کافی برای

مشکل رفع گردد.  
 مشکل دیگر موجودیت سقف های  
 قدیم در داخل تونل میباشد که  
 هنگامی حفر کردن تونل، سر ازیر  
 شدن خاک و غیره مواد طبیعی باعث  
 کندی کار میگردد.  
 بناغلی انجنیر عصمت الله در  
 قسمت مامورین و کارکنان این پروژه  
 چنین گفت:  
 در گروپ اکتشافی مس عینک،  
 هفت نفر متخصص خارجی، (۶۸)  
 نفر مامورین ارازی و مسلکی و (دو صد  
 و چهل) نفر کارگر در سه تایم داخل  
 خدمت میباشند.

امر پروژه افزود: بلان کار طور -  
 یست که بایست در سه سال ۳۷۰۰  
 متر تونل در این منطقه حفر گردد



یکی از تونل هائیکه تازه حفر آن  
 آغاز یافته است که در همه جا تونل  
 های قدیمی مانع کار کارگران گردیده



در هر حصه از تونلها برای گرفتن  
 نمونه سنگ از وسایل دست داشته  
 استفاده بعمل می آید تا فیصدی  
 مس در معدن معلوم گردد.



# کریستوف کلمب د تار یخ ډیر لوی کاشف



متن کاریکرو ، کبانیوونکو او مانو گانو ته داسی لولی : (دلوی خښتن په نامه ، مونږ (دون فر دینانسد) او (دونا ایر ا بلی) دکاستیل ارا گون ، لیون ، غر فاطه ، توله دو ، والانسیا او دجبل الطارق اوبالریک د سیندونو کناری ، کنت بارسلون ، دوک آتن ، تیوپارتیا مارکیز او اورستان ټولواک او ټولواکمنی د سلطنت د شوری تصمیم او لارښودنه پالوس د بندر اوسیدونکو ته اعلاموو .

(پینتا) نومبري ، په اسپانیه کښی جوړه شویده اوله (تینا) څخه لږ څه لویه ده اود کلبوس په لارښودنه دطوفان په وخت داندول دسا تلو دپاره دتیرو ټوټی دهغی په شاو خوا کښی خړوی ، مثلث ډوله باد بانونه دمربع ډوله باد بانونو سره چه په باد کښی زیات کښل کیږی ، بدلوی دخلکو د عقل او سترگو دتیرایستلو دپاره په بیړیو کښی زیکه ښیښی ، دښکاری باز ونو ژانگولی اودغه راز نور بی ارزښته تجملی اجناس پاروی ددری واړو بیړیو نوی تنه ماڼو گان تقریبا په زوره پیدا کوی څکه چه هیڅ ماڼو نه چمتو کیږی خان په خطر کښی واچوی اوهغه سفر ته لارښی چه هیڅوک یی ستیږدو ته قایل نه دی . کله چه لومړنی مقدمات برابر یږی ، ددولس میاشتمنی سفر په اندازه خوراکی مواد او خوږی اوبه په بیړیو کښی باروی .

دکلبوس په لار ښودنه نهه دیرش ټنه ماڼو په سانتا ماریا ، نهه ویشت تنه په پینتا او دوه ویشت تنه په تنیا کښی ځای نیسی او سمندری غلو سره دمقابلې دپاره په هره بیړی کښی دری دری توپونه هم نصب کیږی .

دهری بیړی دپاره یوجراح هم په نظر کښی نیول کیږی اویو تن یهودی چه په عربی ، یونانی ، اسپانیا ، نیایی ، پرتگالی اویتالیایی ژبو پوه هیږی ، د مترجم په نامه له ځان سره اخلی .

دلوی خښتن په نامه مونږ کرسٹیف کلمب په امیر الجری ټاکلی دی ترڅو پخپله نقشه اوز مونږ په لگښت په سمندرونو کښی د نوو سیمو د کشفولو په هڅه کښی شی . ددغه فرمان په صادریدو سره د پالوس محل حکومت موظف دی چه په لسو ورځو کښی د اړتیاوړی بیړی دخپلو وسایلو سره برابرې کړی . اود بندر ماڼو گان مکلف دی چه د کرسٹیف کلمب تر فرمان اولار ښو دنی لاندی دلوی خښتن په مرسته دهغه سره ملگر توپ وکړی .

۱۴۹۲ کال داپریل په ۳۰ نیټه

په غرناطه کښی لاسلیک شو . دبیړیو برابرول په لسو ورځو کښی غیر ممکن دی ، له همدغه امله دری میاشتی وخت نیسی چه دری بیړی چمتو شی . لومړنی پوه گالیسا یی بیړی ده چه د (خوان دولاکا) تر لار ښودنی لاندی دپالوس په بندر کښی لنگر اچولی ده اودا هماغه بیړی ده چه د کلبوس دفرمان ور کولو او لار ښودنی ځای گرځی اود تاریخ په پاڼو کښی د (سانتیا ماریا) تر لار ښوونکی دی . دغه بیړی سل ټنه ظرفیت اوله اویا څخه تر اتیا ټنه پوړی اوبڼ دوالی لری .

دوهمه بیړی (تینا) په نامه ده ، وزن یی شپيته ټنه اواوږد والی یی اویا ټنه ده . کلبوس دغه بیړی دسرو زرو په زره سگو له خپل خښتن (مارتین) څخه اخلی . دریمه بیړی چه

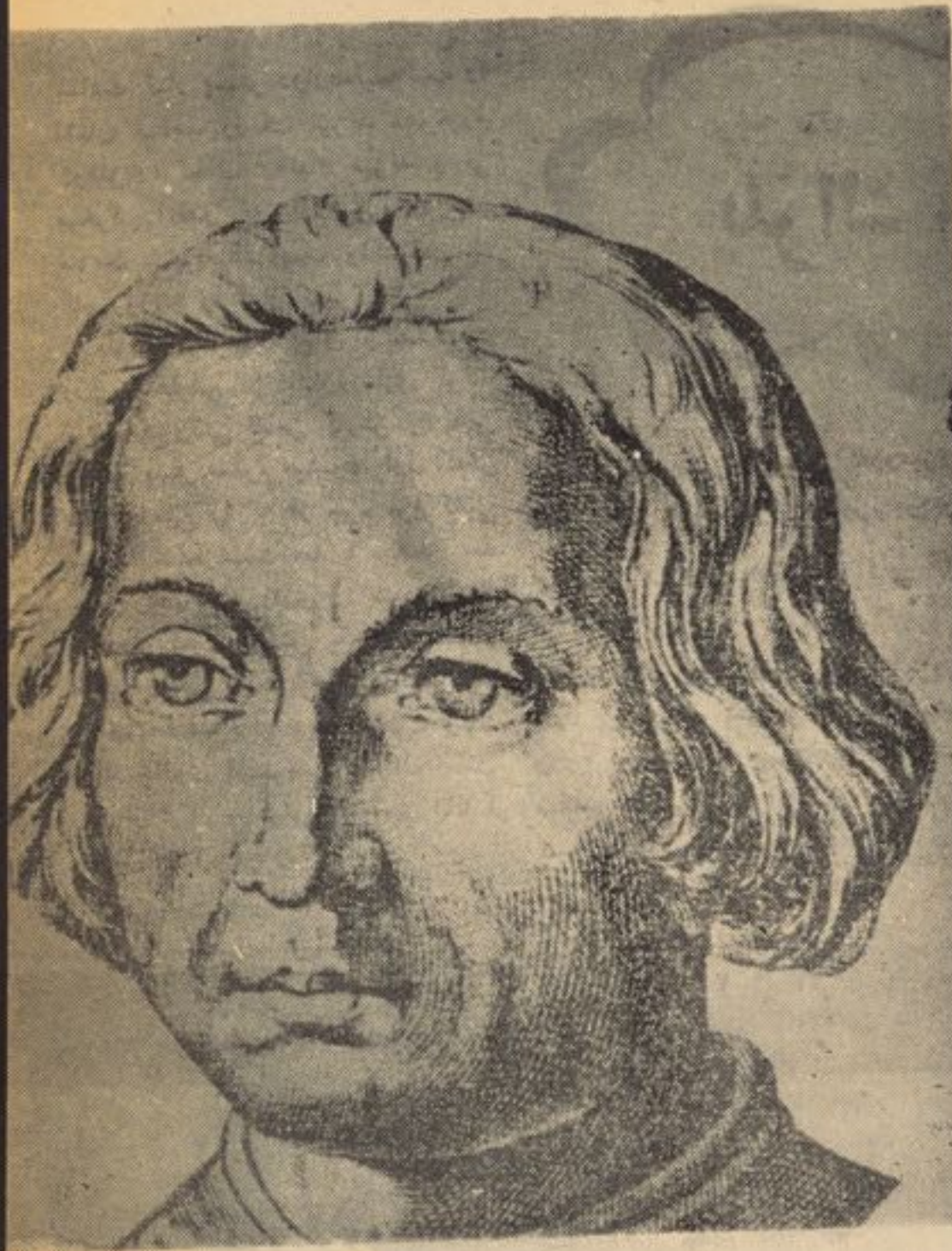
● هغه ما جراغو ښتونکی چه له اوقیانوس څخه ونه ویرید ، هند ته درسیدو په لاره کښی یی نوی خاوره کشف کړه اود اسپانیې دپاره یی ډیره لویه استعماری خاوره منځ ته راوستله .

● کلمبوس دخپلی نقشی د عملی کولو په لاره کښی ډیر ځله له خنډونو اوموانعو سره مخامخ شو ، خو هیڅکله یی له خپل عزم اوارادی څخه لاس وانه خیست او خو کاله وروسته یی خپله اراده عملی کړه .

۳- دنوو کشف شوو ځمکو د شتمنیو او لاس ته راغلو عایداتویو په لسمه برخه د کلبوس وی .  
۴- سفر یو په اتمه برخه پخپله د کلبوس په غاړه ده ، په مقابل کښی به د شتمنیو او عایداتو یو په اتمه برخه به په ده پوری اړه ولری . ددغه تړون نه وروسته ټولواکمنی ایزابلی په لاتینی ژبه د کلبوس د پاره یو پاسپورټ صا دروی او څرنکه چه هدف د چین او هندد خاورو کشفول دی ، دده د پاره دری پانی معرفتی لیکونه هم لیکي . لومړنی معرفتی لیک دچین دامپرا تور (لوی خاقان) په نامه دی او دوه نور معرفتی لیکونه د دوو نورو ناپیژندل شوو پاچاهانو په عنوان دی چه د نومونو ځای یی تش پرېښودل شویدی تر څو کلبوس دهر چا نوم چه ایجاب وکړی او وغواړی ، پکښی ولیکي . تردی وروسته کلبوس د خپل زوی

### لومړنی سفر :

کلبوس تصمیم نیسی چه د (پالوس) بندر د خپل حرکت ځای وټاکي او ضمنا په هماغه کښی بیړی اومانو گان وویښی او ویی ټاکي . کلبوس (پالوس) ته تر رسیدو وروسته بیا صومعی ته ځی او له خپل زوی څخه لیدنه کوی . وروسته بیا د ۱۴۹۲ کال د می په ۲۳ نیټه دخپل دوست (فری خوان برز) د پالوس دصومعی د رئیس سره د (سین جارچ) کلیسا ته ځی . په کلسا کښی دصومعی رئیس ددربار دفرمان



اویو بل تن هم دسفر دپینو په  
 نبتولو مامور وی کلمبوس دافسرانو  
 اومانو گانو دزړه دخوښی دپاره دهر  
 تنمانو دپاره دسرورزو داود دالرو  
 دافسرانو دپاره دسرورزو دخوار لس  
 دالرو اود بیړیو دعملی او کارکوونکو  
 دپاره دسرورزو دخلور اعشاریه پنځه  
 دالرو معادل حقوق قاکي اود ټولو  
 خلورو میاشتو حقوق مخکښی وړ-  
 کوی . (گارسیا فرناندر) داکتر او  
 جراح هم په لار ښوونکی بیړی کښی  
 په خدمت گمارل کیږی کله چه ټول  
 وسایل برابر بیړی ، کلمبوس دخدای  
 پامانی دپاره دټولو اکښی حضور ته  
 راځی ، وروسته وروسته بیا د خپل  
 زوی دیگو اونورو خپلوانو سره مخه  
 ښی کوی ، وروستی شپه د «لاراییدا»  
 په صومعه کښی په لمانځه اودعاتیر  
 وی اودسبا دسفر دپاره خان چمتو  
 کوی . سبا چه ۱۴۹۲ کال د اگست  
 میاشتی دریمه نیټه اودجمعی ورځ ده  
 دپالوس بندر دلیدلو وړ ښه لری ، د  
 ښار ټول خلک په بندر کښی راغونډ  
 شویدی اوله دی امله چی دغسی یو  
 سفر ایلهانه اوبیرته نه راستنیدل  
 بولی ، ټولو خان ته غم خپلی ښه نیولی  
 ده ، حتی هغه ډله چه ترنورو زیات  
 احساساتی دی ژاړی ، دکلمبوس د  
 خوځیدو لار له پخواڅخه حساب  
 شوی اوروښانه ده هغه غواړی چه  
 شمالی باد څخه په استفادی سره د  
 «کناری» ټاپو گانو ته لاړشی ، هلته  
 نوی درجه دلودیځ په لوری خپله لار  
 واړوی اودختیځ له باد اوله نسبتا  
 آرام سمندر څخه سمندر څخه په  
 استفادی سره خپله لار تعقیبه کړی ،  
 دسفر په دریمه ورځ دسخت باد په اثر  
 دپلینتا دبیړی بادبان شلیږی اوزیان  
 ورته رسبیږی . سره ددی د اگست په  
 دیار لسمه نیټه دکناری ټاپو گانو ته  
 رسبیږی اوله دی کبله چه (پنتیا) تر  
 میمولو ته اړتیا پیدا کوی ، دکلمبوس  
 په لارښورنه هغه لاس په لاس تلوری  
 اودوی نوری بیړی کو مرا ته  
 چه دکناری دټاپو گانو په وروستی  
 لودیځه برخه کښی یوه ټاپر ده  
 خوځیږی .

دسپتمبر په دوهمه نیټه دپنتیا  
 بیړی هم چمتو شوی اودری واره  
 بیړی د (سان سباستین) خواته  
 حرکت کوی او هلته لنگر اچوی .  
 دسپتمبر په شپږمه نیټه له سان  
 سباستین یا دپنخلسمی نړی له ورو  
 ستی برخی څخه حرکت کوی اود

هغی پسی حرکت کوی ، (سانتا ماریا)  
 په ښی خوا کښی او (تینا) په کیڼه  
 خوا کښی ده . دزی واره بیړی په ډیر  
 چټکی سره حرکت کوی او مرموزه  
 رها هم سمدرستی وړک کیږی . داکتوبر  
 د ۱۲ شپي د دوېجو په شاوخوا کی  
 د (بینتا) له بیړی څخه ناڅاپه آواز  
 پورته کیږی- (وچه وچه) دبیړی  
 خاوند هم چه (بینزون) نو میږی و چه  
 وینی اود چټکتیا دکمولو په ترڅ کی  
 دبیړیو دلار ښوونکی دخبرولو دپاره  
 دټوپ ډزی کوی ، کله چه (سانتا  
 ماریا) بیړی نژدی کیږی ، کلمبوس په  
 لوړ آواز وایی- (آلوزو بینزون !  
 وچه تاپیدا کړه ، دسرورزو پنځه زره  
 سکه په ټاپوری اړه لری .)

داخل وچه دروغ نه ده او ټول  
 سپرلی په ډیری تعجب سره نوی  
 نړی ته څیر کیږی . دکلمبوس په امر  
 بیړی دسمندری غټو تیږو له ویری  
 څخه ځای په ځای لنگر اچوی او تر  
 گڼیځ پوری گوری . کله چه سپیده-  
 داغ څرگندیږی ، دامریکی دبرا عظم  
 کاشفان ، پخپله دوه میلی فاصیله کی  
 پاتی په ۵۸ مخ کی

# ترجمه (رز) بلزاک، چهره جاویدان

ساعت کنار بستر دوازده نیمه شب را نشان میدهد و زنگ میزند «هونوره دو بلزاک» لحاف را کنار میزند و بر میخیزد. آنقدر که لازم پوره - چار ساعت خوابیده است و اکنون باید کار روزانه را آغاز کند.

بلزاک مردیست چاق و سنگین وزن. پاهایش از اندازه عاری کوتاه تر است و وقتی لباس کارش را به تن میکند بهتر معلوم میشود. اول کفش های راحتی را که از چرم مرا کشی ساخته شده است، به پا میکند. بعد جامه راهبانه و درازی را میپوشد. به دور کمر بزرگش یک زنجیر طلایی را می بندد. به این زنجیر یک چاقوی کاغذ پری، یک قیچی کوچک و یک چاقوی قلمتراش آویزان است. بلزاک با سنگینی به سوی اتاق کارش می رود. چار تا شمع را روشن

میکند. پشت میز کوچکی که روی میز سبز رنگی دارد، قرار میگیرد بر میز توده بی از کاغذ های آبی رنگ دیده میشود.

اکنون دیگر وقت آن است که شروع کند. رومان نویسی بر جسته قلمش را در دیوات فرو میبرد و با سرعت شگفتن انگیزی به نوشتن میپردازد تنها لحظاتی توقف میکند که چند

پدرش معاون بنا و مال شهر (تورن) بود. «بلزاک» به سمت قانوندان به کار آغاز کرد. ولی این شغل او را پسندیده نیامد. از یئرو تصمیم گرفت تا به نویسندگی روی آورد. از وقت گرفتن این تصمیم تا ده سال برای (بلزاک) سخت فلاکتنا بود. در مدت این ده سال با نامهای گوناگون کتاب پشت کتاب نوشت. ولی همه با ناکامی روی به رو میشد. سر انجام به کار چاپ و امور نشراتی روی آورد. نتیجه بدتر بود.

جرعه قهوه مینوشد. بدینصورت، ناسپیده دم به کارش ادامه میدهد. کار او بسیار عظیم است برای اینکه (بلزاک) روی مجلات سلسله بی، ظاهرنا تمام، کار میکند که خودش آن را (کمیدی انسانی) می نامد. این کار تا پایان عمر پر عمر او به درازا کشید.

در سال ۱۸۳۳ هنگامیکه نخستین بار اندیشه نوشتن کمیدی انسانی در ذهن او پیدا شد، فریاد کشید:

«من یک نابغه خواهم شد!»

تنها یکی دو نفر این سخن او را در آن هنگام باور کرده بودند. بسیاری از مردم اصلا (بلزاک) را به چشم یک نویسنده نمیدیدند. فکر میکردند که او یک دلگ است این وضع کاملا مفهومی بود زیرا بسیاری از مردان برجسته در شخصیت های شان پهلو های عجیب و غیر عادی دارند.

«بلزاک» در سال ۱۷۹۹ زاده شد

(کار بلزاک) به افلاس کشید. ناگزیر شد از شر قرضداران به دهکده بی در بیرون از پاریس فرار کند. درین دهکده در خانه کوچک منزل گزید و یکبار دیگر دست به قلم برد. در همین دهکده بود که در سال ۱۸۳۰ کتاب «پوست خرو حشی» را نوشت (این کتاب با نام (چرم ساغری) به دری بر گردانیده شده است مترجم) این کتاب نام (بلزاک) را بلند آوازه ساخت. دیگر سالهای



تغییر دادن پروفها خرج اضافی را ایجاب میکرد و مولفان ناگزیر بودند تا آنجا که امکان داشت، پروف را تغییر ندهند. ولی «بلزاک» اینطور نبود. وی پروفها را به حیثیت اساسی برای دو باره نویسی به کار میبرد هر سطر و هر پره گرا فدا خط میزد و از سر مینوشت. لاست نویس «بلزاک» سخت ناخوانا بود و چاپخانه داران دسته مخصوصی را موظف به خواندن دست نویسهای «بلزاک» کرده بودند.

«بلزاک» این شیوه کار را برای مدت کوتاهی اختیار نکرد. بیست و یکسال بدین شیوه کار کرد غالباً ساعت شش از کار دست میکشید تا دو ستانش را ملاقات کند و غذا بخورد: درین وقت زیاده غذا میخورد چنانکه دریک مورد، مهمانی او را دید که صد تا صدف، دوازده پارچه گوشت، یک مرغابی، یک دانه ماهی بزرگ و دوازده دانه ناک را خورد. بعد، ساعت هشت شام به خواب میرفت و تا ساعت دوازده نیمه شب میخوابید. ساعت دوازده، همه چیز از سر شروع میشد.

«بلزاک» غالباً شکایت میکرد: «من اسیری هستم که باید در کشتی پارو بزنم یا روی من قلاب است.»

درواقع او اسیر بود، داستانهای او چون «پندارهای گمشده» با «با گوریو»، «پیره»، «آلرت ساوا روس» و دیگرها از چاپ بیرون میشد. این داستانها باید سیل پول را به سوی او سر از یر میساخت. ولی بخش عظیمی از درآمد او به مصرف تغییر پروفها میرسید و آنچه برای خودش میماند تکافوی خرج گزاف او را نمیکرد.

شاید فکر شود که «بلزاک» بسا این شکل زندگانی، اصلاً وقت برای مصرف پول نداشت. ولی اینطور نیست. برای اینکه گاه گاهی میسر عاری را بر هم میزد و باز از سر می گرفت و برای جبران این اختلال با شدت بیشتری کار میکرد. باری در پایان یک مهمانی به میز بانسش گفت:

«برای جبران امشب باید چارده ساعت بلاوقفه کار کنم»  
وقتی «بلزاک» در کاری سرگرم میشد، هفته ها کسی وی را نمیدید  
بقیه در صفحه ۵۹



رومانهای دیگر ظاهر شوند. «بلزاک» لباس راهبانها را به تن کرد و به کار پرداخت. به نظر نمیرسد که هیچ نویسنده دیگری پیش از «بلزاک» یا بعد از او، بسا اینهمه شدت کار کرده باشد. نه تنها فرا ورده کار «بلزاک» شگفتی میکرد.

رنج او سپری شده بود و «هانوره دو بلزاک» به زندگی نوینی پامی گذاشت.

«بلزاک» حق نداشت کلمه (دو) را به نامش ببندد. ولی او شیفته القاب و عناوین بود. وی پول خودش و دیگران را مثل ریک خرج می کرد. با اینهم (بلزاک) به گرد آوری برخی از اشیاء سخت دلپستکی داشت او خانه خودش را در خیابان (کاسینی) با کتاب، آتالاه و ساعتی گوناگون انباشته بود. برای قسمتی از این اشیاء پول پرداخته بود و برای قسمت دیگر هرگز چیزی نپرداخت. برای او قرضداری پروا نداشت. وی یک نویسنده بود و فکر میکرد که تنها مردم عادی از شر قرض را حسست هستند.

وناگهان اندیشه نوشتن (کمیدی انسانی) به ذهنش رسوخ کرد. این اندیشه «بلزاک» را به هیجان آورد. برای اینکه پیش ازین هرگز کتابی به این طول و عرض ننوشته بود. از این لحظه به بعد، کتاب بهایش باید همه اجزای یک نقشه عمومی میبود هر رومان، یا دسته رومانهای پاره از خصوصیتهای مر بوط به روش آدمیان را روشن سازد. آدمهای هر رومان باید بار دیگر و بار دیگر در



وناگهان اندیشه نوشتن (کمیدی انسانی) به ذهنش رسوخ کرد

# معدن جر قدوق سی ملیار د متر مکعب گاز

راپور: مریم محبوب افسری

## ظرفیت دارد

گاز در ذخیره مذکور گفت نظر به مطالعه که صورت گرفته ذخایر گاز ساختمانهای جر قدوق - جوراسیک خواجه گوگرد از نوع ترش میباشد یعنی گاز مذکور دارای هیدروژن سلفاید و کاربن دای اکسید می باشد طور مثال فیصدی هیدروژن سلفاید به حجم (۰.۲۴) و کاربن دی اکسید (۸.۰۰) در ساختمان گتریف جر قدوق کافی برای تولید عزم جر قدوق تثبیت گردیده است سلفر گاز مذکور مخرب بوده پیش از انتقال ایجاب تجرید را مینماید. وی خاطر نشان کرد که زیتر و برای بهره برداری گاز ترش بر علاوه تا سیسات از قبیل دستگاه تجمع و خشک کردن گاز، ایجاب احداث دستگاه تجرید سلفروکاربن دای اکسید را مینماید. بناغلی زمان رئیس پلان وزارت معادن و صنایع در پاسخ سوالیکه در آینده چه پلانی در مورد ذخیره مذکور مد نظر است چنین گفت

در پروژه ساختمان جر قدوق که دارای (۳۰) میلیارد متر مکعب گاز ترش میباشد یک دستگاه تجرید سلفر به ظرفیت سالانه دو میلیارد متر مکعب گاز در سال پیش بینی گردیده است چون فیصدی هیدروژن سلفید در گاز طبیعی ساختمان جر قدوق کافی برای تولید عنصر سلفر نمیشد فلذا سلفر مذکور بعد از پرو سس مشتعل ساخته میشود او سط عمق چاه ها در جر قدوق (۲۲۰۰) متر تعیین گردیده است و قرار است در طول پانزده سال اول بهره برداری به تعداد (۴۴) چاه حفر گردد. و همچنان قرار است به طول (۳۵) کیلومتر پایپلین به قطر (۵۲۹) ملی متر برای انتقال گاز جر قدوق الی خواجه گوگرد که پایپلین انتقال گاز موجود است میباشد تمدید گردد

آب مورد ضرورت این پروژه از بقیه در صفحه ۶۳

## در پروژه ساختمان معدن جر قدوق یک دستگاه تجرید سلفر به ظرفیت سالانه دو میلیارد متر مکعب گاز در سال پیش بینی گردیده است.

دولت جمهوری افغانستان غرض رفاه و آسایش بیشتر مردم به تاسی از پلان گذاری های اقتصادی در کشور که در سالهای ۱۳۳۴ و ۱۳۳۵ جهت ترقی و بلند بردن سویه عمومی ایجاد شده جهت تسریع و تطبیق این پلان هائساعی و تلاش زیادی به خرج داده و خواهد داد.

دولت جمهوری غرض بهره برداری از منابع طبیعی و منابع نفتی، نقاط مختلف کشور بخصوص نقاط شمال مملکت را تحت ارزیابی قرار داده تا به منظور تطبیق پلان مطروحه بتواند از انرژی نفت گاز بطورول طورباید و شاید استفاده مزیدی جهت ارتقا و انکشاف صنایع در کشور بنماید. این عمل در همه نقاط با جدیت تمام در جریان عمل قرار گرفته است. ایتک گوشه ای ازین فعالیت ها راجعت استفاده مزید خوانندگان عزیز طی مصاحبه ای که با انجنیر عبدالسمیع زمان رئیس پلان وزارت معادن و صنایع بعمل آمده، قرار میدهم

فعالیت در مورد تفحصات نفت و گاز در مناطقی شمال افغانستان از سال ۱۳۳۴ آغاز یافته است که در پلان های اول - دوم و سوم پنجساله مملکت با اندازه ۲۴۵ هزار متربرمه کاری تفحصاتی و استخراجی انجام یافته است. که باین اساس اگر برمه کاری های دو ساله پلان پنجساله چهارم نیزدر نظر گرفته شود مجموع برمه کاریها به (۳۱۰۴۵) متر بالغ میگردد. دیپلوم انجنیر زمان رئیس ریاست پلان وزارت معادن و صنایع ضمن ارائه این مطلب درمورد تفحصات



دستگاه برمه کاری که در یکی از ساحات تفحصاتی صفحات شمال مملکت به کمک متخصصین افغانی فعالیت میکند



## گروهی هنر...

با شرکت: هدف، روشن، پیمان، قدیری عزیز زاده، کامران و حبیبه عسکر.

نوشته از: احمد منیر هویدا.  
دایرکت: ظاهر هویدا -  
وحاجی کامران در نقش خواب  
آلوده زاده دایر کترو تنظیم کننده  
عمومی پرو گرام ظاهر هویدا.  
گوینده: حمید جلیا.  
تهیه کننده: رادیو افغانستان  
و دیار نمونت موسیقی به همکاری  
افغان فلم.

رهبر ارکستر - نکیالی  
آواز خوانان - ظاهر هویدا - حبیب  
شریف - مسحور جمال - وحید خلاند  
و نسیم.

دیزاین و دیکور کپزاد.  
ساختمان دیکور: کپزاد، قیوم  
زاده، حیات الله، نسیم، تاج محمد  
و ظاهر هویدا.



### پیس بڑک چینی

چیست؟  
میگوید:

- فراهم آوری زمینه های تازه  
برای سرگرمی آموزنده بمردمو به  
تقریب نخستین جشن جمهوریست  
افغانستان هدف اصلی واولی مااز

تدویر این نمایش است ودر قدمدوم  
کارگرفتن از استعداد های خوب  
برای ارضای ذوق های هنری محیط  
تفاوت اساسی این نمایش با آنچه  
در گذشته بمردم ارائه میگردید،  
دراین است کهما کوشیده ایم فرم  
ورویه را بدارنظر داشت ذوق و سلیقه  
اکثریت تهیه نمائیم ومحتوای پرو-  
گرام در مجموع خود هم آموزنده  
باشد وهم هنری.

درمورد تقسیم عواید نیز برای  
او لین دفعه تهیه کنندگان و اجرا  
کنندگان در حقیقت سهم مساوی  
دارند ونوازنده وآواز خوان بیك  
نسبت استفاده میبرند.

کارکنان رادیوی ننداره مثل  
همیشه تکتازی را در کار  
های هنری نفی میکنند وبه هیچ  
صورت قصد شهرت طلبی ندارند.

بقیه در صفحه ۲۱

هنرمند پیرامون نمایش از زبان  
موسسه تعلق میگیرد وهدف از  
هویدا بجواب نخستین پرسش  
خودش.

نمایش کنسرت رادیوی در زینسپ  
نداری است واین گفتگو بی است  
کوتاه و فشرده با این



# ((نقش های افسانه گوی))

آیا ممکن است سنگ‌ها روح داشته باشند؟  
نقش هنرهای زایل ناشدنی  
بر بدنه سنگ‌ها، ادراک آثار هنری  
هر بوط به بصیرت هنری اشخاص  
است



این مجسمه کلایک سنگ است که صرف دوازده سانتی بلندی و ده سانتی عرض دارد.

(کنستانتین برا نکوز) بزرگترین نقاش و مجسمه ساز در نقاشی ها و مجسمه سازی های قرن بیستم قبول شده و این بخاطر است که وی روی هر فته و بصورت يك كل شیوه رومانتیسم را در نقاشی هائیکه بر روی سنگ میکند و یا مجسمه ها ییکه از سنگ میسازد بکار میبرد که این کار نمایانگر مایه ناب هنر او بوده و انباشته هنر اصیل او در آفرینش های هنر دستی او بشمار میرود .  
نظر و طرز تلقی و عقیده این هنرمند اگر چه صوفیانه است و گزینش و گرا ئیش خاصی بجهان تصوف دارد ولی ذر اصطکاک و برخورد با آثار او ، پدیده های ثابت دیگری را می توان لمس کرد که غیر از دایره عقیده وی میباشد چنانچه ناولست مشهور آلمانی پیرامون او و آثار هنری اش چنین ابراز عقیده کرده است .



(پرندۀ های مستخره) نا همین مجسمه است

وقتی اگر بخوا هییم بدا نیم سنگ ها چگونه صاحب روح میشوند لازم است از آثار (بر انکوز) دیدن نمائیم .  
سخن گویی در مورد آثار «برا نکوز» شخص را بسرحد مبالغه و اغراق می کشاند و این بجبهتی نیست که حقیقتا مبالغه در میان باشد بلکه از خاطر-یست که چون نادیده کمتر میشود بواقعیت آن یقین حاصل نمود و

# بروی سنگ

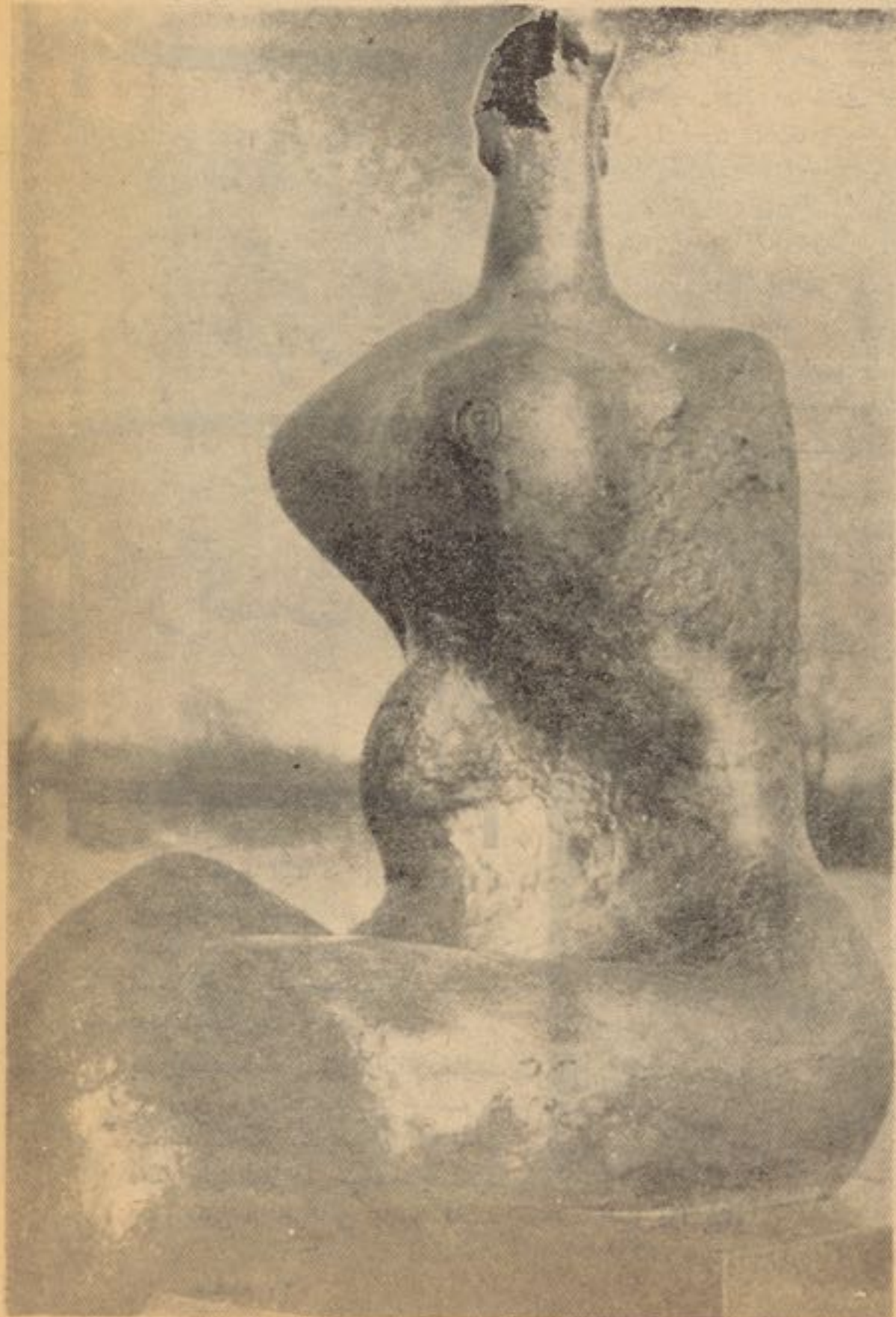
قرار گرفت. بعدها فیصله در مورد  
بعمل آمد تا آنجا را که در واقع  
یک بنای متروک نظامی بود بشکل یک  
مرکز نمایشی در آورند مشروط باینکه  
آن نمایشگاه فقط محدود و منحصر به  
مجسمه های سنگی باشد.

در قرار دادن مجسمه های سنگی  
هم قید وجود داشت باین تو ضیح  
که در مجسمه ها انگیزه هنری توأم  
با خاصیت تاریخی ساختمان باید  
مد نظر باشد که در این صورت جز  
توصل به هنر آفرینی های (هنری  
مور) دیگر راهی وجود نداشت.

(هنری مور) مجسمه ساز متبرک  
انگلیسی پنجاه سال تمام زحمت  
کشید تا توانست که در صد و هشتاد  
ونه پارچه از سنگ خلق نماید و آن  
محل دور افتاده و متروک را مبدل به  
یک مرکز نمایشی نماید. این مرکز  
نمایشی بانمایشگاه بزرگ که چندی  
قبل در ایتالیا افتتاح و بر پا شد  
بود از جمله بزرگترین نمایشگاه  
بقیه در صفحه ۵۵



این مجسمه عساکر سنگر گرفته نام دارد.



تألیفیکه بازرش و ارزشمند هنرهای  
نابیت و ظریف معتقد اند این حقیقت  
زایه خوبی میدانند که هنرهای زیبا  
در بسیاری از جهات بازگو کننده آن  
سلسله واقیعت هائیت که غالباً آدمیان  
در جستجوی آن اند ولی متأسفانه  
این بازگونی طوری نیست که نوازش  
دهنده هر چشم و نگاه باشد بلکه  
انعکاس آن در نگاهها و طرز دید  
هائیت است که بصیرت هنری را صاحب  
باشد. زیرا بازگونی های آثار هنری  
ارای سنت و خاصیت و روحیه است  
که در جنب مقابل خود فهم و ادراک  
بصیرت می خواهد در غیر آن اگر چنین  
نباشد دیدن یک سنگلاخ و تماشای  
یک پارچه که نوازش انگشتان هنر  
مندی را دیده است برای دیدن و نگاه  
کردن تفاوتی نخواهد داشت.

مطلب قابل ذکر در مقارنه این  
مبحث اگر در دایره امتزاج واقع  
نشود، ذکر موقعیت و موفقیت (هنری  
مور) است که در ساحه مجسمه  
سازی و نقاشی ها بروی سنگ  
موقعیت درخشان و فنا ناپذیری دارد...  
چه اینمرد بزرگترین مجسمه ساز  
متبرک و صاحب نبوغ قبول شده بری  
اینکه او خالق بهترین و ابتکاری ترین  
نابلو های سنگی بوده و در پرتو  
توانائی شگرف و قدرت نبوغ ذاتی  
خود آثاری بوجود آورده که هر کدام  
آزبان گویائی و رسا داشته و مجموعه  
است از باز آفرینی های فنا ناس  
زیر که عمرها دستخوش نیستی

مجسمه به بلندی یکتیم متر بنام  
«زیبائی طبیعی زنان»

# ایفای یک نقش کافی

## نیست، باید در

## نقش خود

## زیست



الینا در فیلم سپیده‌ها اینجا آرام است

سپیده‌ها اینجا آرام است، متفاوت است وضع روانی چهره او، طرز سخن گفتن او و ادب او، تمایل و علائق او همه آن بکلی مغایر آن خصوصیتی است که روی پرده سینما دیده ایم.

خود این اکتوریس، لیزا، را یک شخص عادی و معمولی نمی پنداشت و عقیده دارد که نامبرده انسان غیر نور مال و عادی بوده است و وقتیکه رژیم شوروی در رستو تسکی الینا را مامور ایفای رول الیزا کرد بی نهایت مورد تعجب الینا قرار گرفت گرچه این نقش را کس دیگری بایست بازی میکرد ولی رژیم شوروی خصوصیات عجیبی را در الینا مشاهده کرد که در انتخابش بعدها نام نبود.

... در ابتدا الینا به سپورت علاقه خاصی داشت و خیز بلند را بیشتر میپسندید «زیرا پاهای دراز و بلند داشت. این سخن نیست که معلم سپورت بر سبیل مزاح یاد آور میشود.

نواختن را فرا گرفت ولی مکتب موسیقی را بخواهش خودش به آخر رسانید. سیزده ساله بود و به صنف هفتم درس میخواند که شامل تیاتر «دوم کلتور پو شکین» واقع لنینگراد گردید. در انستیتوت تیاتر لنینگراد



الینا در اپیکو

همینکه با الینا در اپیکو شناسائی یافتم قطعا تصور نمی کردم که او همان اکتوریس - لیزا بر یچکین - است که در فیلم سپیده‌ها اینجا آرام است نقش هیرو نین فلم را بازی میکند چه بسی از اکتورهاست که روی پرده سینما اکثراً خصو - صیات شخصی خویش را تبارز می دهند ولی الینا اگر میخندد یا میخرد - آمد بکلی از حرکتی که در فلم

تهیه نمودن آنها می باشد. در یک از این فلم ها که بنام (گرمتر یس ماه سال) یاد میشود او نقش معاصر دسپیچر را عهده دار است و قناد است درین فلم (قدرت را بدسپیچر آورد) و دسپیچر را که از جنس قناد است رام کند و مطیع خود سازد. در دیگرش کمیدی (یافته) است که خاطر عشق از... میله تفنگچه نیز میشود. در فلم های (من در سر کشور وظیفه دارم) و فلم تلویزیونی

الینا امتحانات موسیقی و تمثیل سینما را نتوانست بگذراند. به آینده اکت و تمثیل دست و دایع با لا کرد و قصد آن نمود تا بحیث رئیسور در تیاتر های آمانوری ایفای وظیفه کند. در سال در انستیتوت کلتور

(قصه من) نقش هایی را ایفا میکند که در آن در خشش بی نظیر دارد الینا درین روزها بیشتر به مسافرت می پر دازد و این بدانجه نیست که فلمها یش در اطراف کشور واکناف دور دست فلمگیری میشود



الینا در صحنه از فیلم سپیده‌ها اینجا آرام است

در فاکولته رژیموری درس خواند، بلکه او خود به مسافرت علاقه مند ولسی از کرده پشیمان شد و است.

دو باره به فاکولته اکتوری مراجعت نمود. این بار موفقیت به سراغش آمد. نقش های عمده را بازی کرد در فلمهای «تاریخ ایر کو تسک» «ترتیوف» «رعد» بازی نمود و صنف سوم بود که نقش الیزا بر یچکینا، به او محول شد.

طبعاً بعد از موفقیت در فلم (سپیده‌ها اینجا آرام است) تقاضاهای زیادی از هر طرف متوجه او شد.

و فعلاً الینا در چهارفلم نقش های مختلف را بازی میکند و مصروف

## گروه هنری

**هنر در محیط ماوراء مجموع خود گاه تا مرز ابتدال پیش تاخته است .**

**گروه نمایشی رادیوی نهنداره بزودی سلسله نمایشات خود را برای مردم بولایات آغاز میکنند و قیمت تکت ها را برای محصلین شاگردان معارف و مامورین پائین رتبه کاهش میدهند .**

به همین علت عواید نمایش بعد از کسر مصارف و پرداخت ده فیصد به صندوق هنرمند وده فیصد به حساب عواید دولت مساویانه میان نوزنده، آواز خوان، اکتور، گوینده تهیه کننده و اجرا کننده تقسیم میگردد.

در مورد پیسیس (بزك چینی) نظر تو چیست، اگر هدف بوجود آوری تیاتر کودکان باشد و بنظر تو در شرایط کنونی و با توجه با اینکه هنوز تیاتر بزرگسالان نیز فعالیت چشمگیر و قناعت بخش ندارد، زود و قبل از وقت نیست.

بزیك چینی را نمیتوان صرفاً پیسیس مخصوص اطفال خواند ایست نمایش محتوای تیاتر مارا زیکنواختی بیرون میکشد و در حقیقت يك کار نو است در يك روال نو از آن گذشته این نمایش این سوال را که کودکان هم وجود دارند و باید برای شان سرگرمی های آموزنده وجود داشته باشد طرح میکنند و همین یار آوری اولین گام است درین جهت و برای اینکه در آینده نویسندگان و تهیه کنندگان ماکودگان را از یار نبرد و زمینه تربیت ذهنی اطفال از سنین خوردی مهیا گردد .

شنیده ایم که می خواهی این نمایش را برای محصلین پو هنتون و شاگردان مکاتب به قیمت ارزان اجرای نمایی، این افواه حقیقت دارد.

در صورت که وخت کافی داشته باشیم چنین پروگرامی خواهم داشت نه تنها این نمایش بلکه تمام نمایشات گروه رادیوی ننداره بسا تسهیلات بیشتر در خدمت محصلین

خوان فقط يك آهنگ تازه اجرا می کند استقبال آنقدر زیاد گرم است که مدت نمایش از ۲ ساعت به چهار ساعت افزایش مییابد و امکان اجرای آهنگ های تازه بیشتر را باقی نمیگذارد .

برای آینده چه نمایشی را در دست تهیه داری؟

گروه نمایشی رادیو از همین اکنون مصروف تهیه يك پروگرام تیاتری وسیع بهاری هستند که بدون شك تازه، ابتکاری و هنری خواهد بود.

و مقداتی هم در دست تهیه است که نمایش موجود بولایات کشور ارسال گردد.

اگر تو به سمت يك منتقد بی طرف از نمایش موجود دریدن میکردی

کدام بخش نمایش از نظرت بیشتر قابلیت تأیید و یا انتقاد را داشت .

بگذارید بگویم این نمایش سرا با اشتباه است و تا شروع و آغاز نباشد اشتباهی نیست و فقط آن اشتباه نمیکند که حرکت ندارد ما کار خود را آغاز نمودیم و شکی نداریم که هر نمایش از نمایش قبلی خود کمتر اشتباه خواهد داشت .

گفتنی دیگری نداری .

چرا بنویس که مردم ما هنوز هم گمان دارند سنگین نشستن در سالون، تکان نخوردن که کف تریز و شاد نبودن نوعی وفا است و به همین دلیل سالون نمایش را سرد نگاه میدارند، نوشته کن که گرم ساختن سالون تنها وظیفه ستیج نیست نوشته کن که تماشاچی نیز در آن

سهم دارد .



گروه نمایشی رادیوی ننداره وزارت موسیقی

# روزنه‌ای بسوی تارپکی‌ها

امشب جز تو کسی اینجا نمی‌ماند. صدایش گرفته و سنگین شده است. انگشتانش نرم لای موهایم فرو میرود و لبانش تا نزدیک گونه‌هایم میرسد.

من با اینکه حال درستی ندارم، من با اینکه حال درستی ندارم، صورتم از خجالت گلگون میشود و لرزشی سر تا پایم را فرا می‌گیرد. سرم را عقب می‌کشم و از آقای «ص» کمی فاصله میگیرم.

امتناع من، او را جری‌ت‌سازد و این بار، دستش را حلقه‌گردنم می‌کند، خودش را بمن می‌چسباند و گنگ ز مزه می‌کند: «لیلا! وقتی آدم ترا داشته باشد، همه چیز دارد. محسن خان آدم خوشبختی است. وقتی از تو حرف میزد، از جاذبه و زیبایی تو حرف میزد، من در اندیشه و خیال خودم از تو زن خیالی انگیز می‌ساختم که من زن زیاده دیده ام و زیاد با آنها برخورد کرده‌ام. اما وقتی ترا دیدم، در همان اولین نگاه، در همان اولین برخورد، دریافتم که محسن خان تاج‌حد حق داشته است، حتی دریافتم آنچه محسن خان درباره تو گفته است کم‌گفتار است. چشمان تو، ترکیب صورت و هیكل تو، مخصوصاً نگاه تو که به آدمی جان می‌بخشد و جان می‌

## یادداشت از: لیلا - تنظیم از دیدبان

می‌توانم ... برسا نمت ... هر جا بعد انگشتش را جلو چشماتم حرکت میدهد:

«و لی تو ... هیچ جا نمی‌توانی بروی هیچ جا ... همین‌جا میمانی. پیش من ...»

آبی را که از گوشه‌ی دهانش سر کشیده و تا چانه‌اش رسیده است، با پشت دست پاک میکند و میگوید: «تو ... تو امشب اینجا هستی در کنار من ...»

خنده می‌کند. خنده اش به زق‌زق گریه آلود طفلی مانده است:

«محسن خان یقیناً گفته که امشب اینجا هستی؟ امشب پیش من میمانی؟»

سرم به علامت نفی تکان میدهم و میگویم: «نه ...»

سعی میکند، چشمان نیمه بازش کاملاً از هم باز شود. یکبار دیگر پشت دستش را روی لبانش کشد دوباره تم زده است. می‌کشد و می‌پرسد:

«نگفته ...؟! ... بد کاری کرده ... خوب عیبی ندارد، خودم میگویم.»

آقای «ص» به سختی از جایش بلند میشود و به سختی میتواند سر پایش بند شود. دستش را به لبه میز تکیه داده است و سرش به دوران افتاده. من همه اینها را می‌بینم و درک نمی‌کنم و لی، نمی‌توانم کاری انجام بدهم، نه برای خودم و برای آقای «ص» چون وضع من بدتر از اوست و من کنترول پر خوردم را از دست داده‌ام. وضع مضحك و خنده آور شده است. آقای «ص» در حالیکه خود نیاز مند کمک دیگری است، در تلاش آن است بازوی من را بگیرد و به اتاق پهلویی به سالون را هنگامی که من در این حالت را می‌بینم اما دم نمی‌زنند. تنها محسن خان است که می‌خواهد کمی پهر دو نفر ما بکند، طوریکه به آقای «ص» برخورد.

بهمین جهت، قدمی جلو تر می‌گذارم و در حالیکه سعی می‌کند آقای «ص» متوجه حرکت او نشود بازویم را در حلقه انگشتانش می‌گیرد و بطرف سالون را هنگامی ام می‌کند. من سرم را روی شانه محسن خان تکیه میدهم و آقای «ص» هم بازوی دیگرم را میچسباند و تمام سنگینی بدنش را روی شانه من می‌اندازد. بدین ترتیب از اتاق غذاخوری وارد سالون می‌شویم.

بیچاره محسن خان! که بسختی وزن هر دوی ما را تحمل میکند و هر دوی ما را تا میل گران قیمت سالون میرساند.

آقای «ص» لبخندی می‌زند و بریده، بریده می‌گوید:

«دیدم! ... من هنوز ... هنوز سر حال ... هر جا بخوام ...»

احمد فرید ازبغمان

بناغلی دید بان!

## خوانندگان عزیز ژوندون قضاوت میکنند

زندگی بی دغدغه و سادگی را به انحراف کشا نده و او را حتی از همسرش جدا ساختن است و وقتی هم این جوان پسر متوجه شده که همه چیز را از دست داده همان دختر که منظوری پلیدی داشته رها یش کرده و دنبال یکی دیگر به راه افتاده است. من نمی‌گویم که مثلاً لیلا هم درین حادثه که برایش پیش آمده گناهکار است و در جریان واقعه نقش منفی داشته است. ولی فقط باز هم به تکرار می‌گویم که در نامه‌های رسیده خواه از طرف دختر است و یا پسری عموها سنگت ملا متی به سر مردها خورده است در حالیکه دختران و پسران در محیط ما تحت شرایط خاص بسر می‌برند و در جریان حوادث نقش یکسانی دارند. ژوندون

فریب جواد و دار و دسته اش را خورده است. ازینرو من هم بتائید گفته دیگر در قضاوت خود لیلا را بی گناه میدانم، ولی تمام نامه‌های که برای شما عنوانی روزنه‌ای بسوی تاریکی‌ها میرسد سر سر مردها ملا مت می‌شوند.

در حالیکه بعضاً اینطور اتفاق افتاده که در حوادث شبیه همین قصه لیلا که يك قسمت از داغ‌ترین زندگی نامه او را می‌سازد. دختران هم مقصر هستند. ای بسا دخترانی که بانیرنگد پسر آن را بدم کشیده و آنهارا در منجلاپ از بد بختی‌ها غوطه ور ساخته‌اند.

مگر شما بارها شارا نبوده‌اید که زنی محض بخاطر آنکه استفارده مادی از يك پسر کرده باشد مسیر

از زمانیکه شما یاد داشت های لیلا را تنظیم می‌نمایید پیوسته با آن نامه‌های از طرف خوانندگان ژوندون برایتان می‌رسد که همراه بیاد داشت های لیلا به نشر میرسد رسد. ولی شما هیچ متوجه شده‌اید که در این نامه‌ها پیوسته از لیلا و در مجموع از دختران مانند لیلا دفاع میشود و همیشه گناهرا به گردن مردان می‌اندازند. در حالیکه در جریان يك حادثه که مربوط به دو نفر یا بیشتر از آن باشد ممکن نیست یکی از طرفین حادثه کاملاً بی قصور باشد. بلکه کسانی که شامل حادثه‌اند مقصر خواننده میشوند. این درست است که حوادث که برای لیلا پیش آمده و به صفت يك دختر ساده و بی تجربه

کیرد ، چیزی نیست که بتوان آنرا با کلمات بیان داشت . بایستی آدم ترا ببیند تا زیبایی ترا در یاد بگیرد ...

بعد حرفی میزند و زبانش میگیرد و من از آن چیزی نمیفهمم . آنوقت آه بلندی میکشد و میگوید :

— آه ، لیلا ! لیلا ! امشب برای من غیر از شبهای دیگر است . . . امشب شب خوشبختی من است . سرش را جلو تر می آورد و عاجزانه زمزمه می کند :

— حاضری امشب خوشبختی ام کامل کنی ؟ ... حاضری امشب ... دیگر صبر نمی کنم ، با اینکه نمی توانم درست روی پا بند شوم ، از جایم بلند میشوم و چند قدمی

بطرف در بر میدارم .

آقای «ص» شتابزده صد امی-زند :

— لیلا ! لیلا !

من جوابش را نمی دهم و لکات خوران بطرف در اتاق میروم ، اما ، پیش از اینکه به آخر اتاق برسم ، محسن خان خودش را بمن میرساند . در حالیکه بازویسم را در چنگش گرفته است با صدای پستی می گوید :

— چه شده لیلا ! کجا میخواهی بروی ؟

گریه ام گرفته است ، بغض آورد میگویم :

— می خواهم بروم ، بروم خانه !

— خانه ؟ دیوانه شدی ؟ هنوز دعوت تمام نشده . تو با این کارت با آبروی من بازی میکنی !

— با آبروی تو ؟ چرا ؟! تو در این میان چه نقشی داری ؟

سرش را پائین می اندازد و به زمزمه میگوید :

— لیلا ! تو تا حال باید متوجه بعضی چیزها شده باشی . آخر میدانم آقای «ص» ...

ناگهان از حرف زدن باز می ایستد ، نگاهش را در نگاهم می دوزد و میگوید :

— و وقتی من اینجا هستم ، وقتی من از تو میخواهم که اینجا باشی ، تو نباید از جایت بلند شوی و مجلس را بهم بزنی . آقای «ص» خوشش نمی آید ، خوشش نمی آید .

کسی خلاف میل و خواسته او کاری کند ، فهمیدی .

سعی میکنم جلو ریزش اشکم را بگیرم ، میگویم :

— نه ، نفهمیدم .

محسن خان باخسونت آشکار می گوید :

— بعداً می فهمی !

فشار به انگشتا نش می دهد و مرا بطرف صدر اتاق را هتما یی میکند ، بهتر است بگویم با فشار انگشتا نش مرا بطرف آقای «ص» می کشاند .

بقیه در صفحه ۶۳





«ماریا اشتایدر» در فیلم «آخرین تانگو در پاریس» - سخت در خشید و سرو صدایی بسیار برپا کرد. ولی به عقیده بسیاری پیروزی او مرهون بازی «براندو» بود. از «فیلم فیر» ترجمه (رز)

# وقصه «آخرین تانگو» هنوز ادامه دارد



آخرین تماس و بعد... مرگ.

ژوندون

فیلم «آخرین تانگو در پاریس» ساخته (پرتو لوجی) در سینمای «پرنسس چارلز» در لندن، به دو مین سال نمایش خود آغاز کرد. اگرچه مراسم اوسکار که ماه گذشته برگزار شد، توجهی به این فیلم نشان نداد، با آنهم تقاضا برای دیدن این فیلم مانند روزهای اول بسیار زیاد است.

در آغاز، هنگامی که موج عظیم نوشته ها در باره این فیلم نمودار گشت، چنین به نظر میامد که این نوشته ها از وزن و سنگینی فیلم خواهد کاست، ولی اینطور نشد.

درست است سرو صداهایی که در باره صحنه های عاشقانه فیلم بلند شده، بر شهرت فیلم افزود، ولی فیلم «آخرین تانگو در پاریس» بدون میسازد.

(بقیه در صفحه ۵۶)





## دوستدار سوسمار

گرلیتف میک اهل المان فدرال که ۱۳ سال از عمرش میگذرد، بعوض سبک و پشک از سو سمار و مارمولک خوشش آمده و آنها را در خانه اش نگهداری میکند. چون درباره این خزندگان کتب زیاد در دست نیست

گرلیتف خودش بصورت یک کاشف درآمد و تحقیقات وسیعی درباره عادات، تغذیه و اعضای حواس آنها جمع آوری نموده است.

گرلیتف که انواع و اقسام زیاد سو سمار و مارمولک را در خانه اش نگهداری می کند، سال پیش در مسابقات جوانان محقق جمهو ریت اتحادی المان به دریافت جایزه ممتاز برای تحقیقات درباره رفتار مارمولکهای پلنگی نایل گردید.



## موتری برای خانوادهها

کارخانه موتور سازی پورشه واقع

در المان غرب با وجود موفقیت و نو آوری در صنعت موتور سازی اخیرا موفق گردیده که تا تازه ترین نوع موترهاش را به اسم موتور خانواده به بازار عرضه کند. این موتور که از هر حیث زیبا و قابل اعتماد است برای مدت بیست سال بطور عادی کار می کند و نیز برای این نوع موتور پیمودن ۳۰۰۰۰ کیلو متر بیش بینی شده است. اگر چه قیمت موتور خانواده در



حدود سی درصد موتور های فعلی خواهد بود ولی بعلت دوام و عمر طولانی بدون دررسر، هم اکنون در المان فدرال علاقمندان زیادی دارد.

## پشنهاد جالب

اخیرا در ازبکستان شوروی، دانشمندان شیوه جدی را برای ازبین بردن رود غلیظی که روز و شب فضای کار خانجات شیمیایی و کار خانجات ذوب آهن و غیره را می پوشاند پیشنهاد کرده اند. برای اینکار باید گازهای نیتروژن را که برای همه موجودات زنده مضر میباشد، با هوای مخلوط نمود و در حرارت هزار درجه همراه میتان سوزند، با این کار تراکم اکسیدهای سمی دو هزار بار کاهش می یابد.



## چمن مصنوعی

دیگر نیازی به کوتاه کردن و آب چمن نخواهید داشت. زیرا در المان غرب هم اکنون چمن های مصنوعی بطریق مترانه بفروش میرسد، این چمن لوله شده را می توان به آسانی بازو و بطور ثابت در هر نقطه ای نصب کرد و بدین جهت هم برای باغ تراست و برنده هم برای اطراف



حوض شنای زمین های بازی تنیس و فوتبال مناسب می باشد. چمن مصنوعی بظاهر فرق با چمن طبیعی ندارد و همیشه سر سبز است کارخانه ای که آنرا ساخته برای چندین سال این چمن را در برابر فسار، فرسودگی و سخت ترین شرایط آب و هوای تضمین می نماید رنگ والیاف همیشه ثابت خواهد ماند.

از گل احمد زهاب نوری

# زیبارویانی بر فراز ابرها

نمی بینی که بل بل می کند...  
تازه بی می برم که او اشتباه کرده  
و چراغ بال طیاره را بجای چراغ  
سرخ میدان هوایی پنداشته است...  
فوزیه پس از این قصه می خندد،  
دستانش را حرکت می دهد،  
پاهایش را بالای هم می اندازد و  
منتظر سوال دیگری می شود...  
راستی، من هنوز نگفته ام که او  
کیست، ما کجا هستیم و پیرامون  
چه موضوعی قصه می کنیم...

هفته گذشته، گفتگویی داشتیم  
با یک مهماندار طیاره، و وعده داده  
بودیم، که این سلسله را، یکی  
دو شماره ادامه میدهم، فوزیه  
باچشممان کمرنگ و آهویی اش و با  
دست های کمی گوشت آلودش که  
از زیر آستین کوتاه یونیفرم مهمان  
داری، خود نمایی می کند، در یکی از  
دفاتر آریانا، نشست و از خاتمه اش  
از زندگی اش و از دیدگی هایش قصه  
می کند.

نگهداشته اید!

من تعجب می کنم. می پرسیم  
میدان هوایی کجاست؟ چطور پر واز  
نکرده ایم؟  
با انگشتش چراغ سرخ بال طیاره  
را نشان می دهد و میگوید:  
- چراغ... چراغ سرخ میدان را

درفضا است و پایین شدن، امکان  
ندارد.

این مهماندار طیاره، خاسته  
شنیدنی و خنده داری دیگری دارد،  
که اینطور قصه می کند:

- باز هم شب است و تاریکی،  
چراغ های سرخ دو طرف خط رنوی،  
چون پارچه های آتش، در تیرگی  
شب به نظر می رسد. مردی به یکی  
از چوکی های آخر طیاره، نشست و  
تک چراغ سرخی که در بال طیاره  
چشمک می زند، چشمهای او را خیره  
ساخته است.

لحظه بعد، طیاره آرام و سریع  
اوج می گیرد، بلند و بلندتر می رود  
تا از زمین هزاران فوت، دور می شود،  
بعد به حرکت یکنواخت خود ادامه  
میدهد...

مرد مسافر، هنوز چشمانش را، از  
چراغ سرخ بال طیاره برداشته  
است، آرام بر جایش نشست و در  
عالم رویایی اش سیر می کند.  
ساعتی می گذرد، دو ساعت و سه  
ساعت...

رشته تفکرات مرد میگذرد،  
چشمانش را می مالد، بعد باز هم  
چراغ سرخ در برابر نگاهش ظاهر  
می شود، ناگاه عصبانی می شود،  
باخشم به سوی می نگرند، فکر میکنم  
به چیزی ضرورت دارد، به او نزدیک  
می شوم، احوالش را می پرسم، ولی  
او عصبانی است. با صدای بلندی  
میگوید:

- چرا پر واز نمی کنید؟ ساعت  
ما است، ما را در میدان هواپی

مصاحبه این هفته خود را به فوزیه  
محمدی اختصاص داده ایم. این شما  
و این خاطرات جالب او.

طیاره بوینگ که هزاران فوت از  
سطح بحر ارتفاع دارد، با غرشی  
رعد آسمان، دل فضا را می شکافد  
و به پیش می رود، سر نشینان طیاره  
که ساعت ها قبل، از سطح زمین،  
اوج گرفته اند، تک تک به خواب رفته  
و دسته یی هم، از پشت شیشه های  
کوچک بغل طیاره به سیاهی شب در  
دامن آسمان خیره شده اند...

مرد، بروی چوکی، خود را  
حرکتی می دهد، سرش را محکم  
می گیرد، تا از درد آن کمی کاسته  
شود، فایده ندارد، از جایش بر می  
خیزد، به قطار چوکی ها، کس  
مسا فران نشسته اند می نگرند، او  
خسته شده، دیگر طاقت نمی آورد،  
ناگاه فریاد میکشد:

- طیاره را ایستاده کن! من پایین  
میشوم....

دخترک مهماندار، بسوی پیش می  
آید، او را آرام بجایش می نشاند و  
می گوید تا آرام بگیرد.

مهمانداران طیاره، خاطرات جالبی  
دارند و از این خاطرات قصه های  
شیرین و خنده داری...

فوزیه محمدی می گوید:

- آن شب، ما مسافری را که می  
خواست از طیاره پایین شود، سرگرم  
ساختیم و لحظه یی بعد، که اعصابش  
کمی آرام گرفت، خودش فهمید که



فوزیه محمدی مهماندار طیاره



فوزیه محمدی

روم، که شاید سالها بعد هم، وقتی موی های کمر نگش، سپید شد، بیایم وبا او مصاحبه بی انجام دهم که آیا چنین شو هری یافته است، یاچطور؟ او بگو ید که: متا سفانه هنوز هم نه...

از فوزیه می پرسیم:

- ظا هرا معلوم می شود، که سپورت می کنی، کمی در بسا ره علاقه ات به سپورت حرف بزنی!

او، باز هم در حا لیکه می گوشد پادست هایش، گفته های خود را ترسیم کند، میگوید:

- من در دوره تحصیل نه سال به والیبال علاقه داشتم و در مسابقات بسیاری کپ هایی نیز گرفته ام، بعد ها در کلب پو هنتون به باسکتبال پرداختم و دو کپ نیز ازین سپورت دارم، مدتی سکی بازی کردم و فعلا سر گرمی مرا تینس تشکیل می دهد. از او میخو ا هم تا خاطره های دیگری، از سفر هایش، قصه کند، فوزیه می گوید:

- در یکی از سفر ها، مردی که شاید او لین سفرش ذریعه طیاره بود، در وسط آسمان، وقتی همه مسافرین بی پروا به جای های شان نشسته بودند و طیاره به اثر خلی هوایی چند تکانی خورد، از جای برخواست و فر یاد زد:

- بخیزید، زلزله شده...

وچند مسافر دیگر که بخواب رفته بودند با شنیدن صدای این مرد، وحشت زده، از جاهای شان حرکت کردند....

فوزیه عقیده دارد:

- استفاده و پیروی از هر مودی، برای دختران، غیب ندارد، ولی به شرطی که وقت ومحل آن را بدانند، پو شنیدن لباس مینی و ما کسی.

(بقیه در صفحه ۶۰)

صفحه ۲۷

- اصلا زنان اگر همه چیز را راست بگویند، يك مو ضوع زارا است نمی گویند: یکی سن خود را... می گویم: ولی تو راست بگو، میگوید:

- من راست میگویم، بیست و یک سال عمر دارم!...

از فوزیه می پرسیم:

- چرا ازدواج نمی کنی؟

او پس ازینکه بیاله جای رابر می دارد و کمی از آن را می نو شد، میگوید:

- من بر عکس دختران دیگر، از مردی که بیاید وبمن بگوید که ترا دوست دارم و.. خوشد نمی آید.

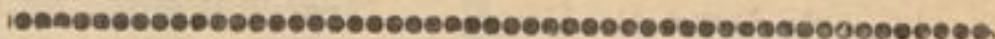
من باکسی ازدواج میکنم که مغرور باشد، زیبا باشد، تحصیل کرده باشد، از ۲۷ تا ۳۵ سال عمر داشته باشد، اخلاق و رفتار خوب داشته باشد و بالاخره باهم، توافق روحی داشته باشیم.

او باز به نو شنیدن بیاله چایش می بردازد ومن به این اندیشه می

\* مسافری ساعت ها بعد از پرواز طیاره در سیاهی شب، چراغ سرخ بال طیاره را می بیند و بالای مهماندار فر یاد می کشد: - چرا پرواز نمی کنید؟ \* طیاره در هوا تکان خورد، مردی از خواب پرید و فر یاد کشید: - بخیزید، زلزله شده!...

\* شوهر من مغرور، تحصیل کرده، خوش قواره، ۲۷ ساله تا ۳۵ ساله باشد...

\* زن ها دو چیز را، راست نمی گویند: عشق و سن شان را...



او چهار زن داشته است. یکی ازو يك شهر و دیگری از شهر دیگر... ما دوازده خواهر و برادر هستیم، که من کو چکترین آنها هستم.

می گویم:

- نکفتی که چند ساله هستی؟! باز هم همان خنده... بعد می گوید:

فوزیه دختر عجیبی است، او از حصار حرکات و عادات محدودی که آمده، آزاد صحبت میکند، تند تند حرف می زند، پاسخ ها یش صریح و کمی هم دور از انتظار است... می پرسیم:

- چرا مهماندار طیاره شدی؟ مانند اینکه جواب این سوال را، قبلا آماده کرده باشد، میگوید:

- من شوق زیادی به اینکار داشتم، سالها قبل، وقتی تا صنف نهم مکتب درس خوانده بودم، خواستم که به حیث مهماندار در طیاره های آریانا شامل کار شوم ولی قیود فامیلی ام، مانع اینکار شد و پس از سه سال دیگر که تحصیلات خود را تا صنف دوازدهم لیسه زرغونه تکمیل کردم، به این آرزوی خود رسیدم و مهماندار طیاره شدم.

راستی دیدن شهر های دور و نزدیک، تماس با مردم و سفر در فضا، انگیزه های بود، که مرا وا می داشت تا این شغل را انتخاب کنم.

فوزیه می افزاید:

- شما فکر کنید، در هر سفر بیش از صد یکصد و بیست مسافر، یا بیشتر از آن، در طیاره می باشند، اگر آدم از هر يك آن ها يك چیز، یا يك مطلب را بیا موزد، در مدت کمی خودش می رسد...

میگویم:

فوزیه، درباره سنت، فامیلت و زندگی خود کمی حرف بزنی! می خندد، دست ها یش را حرکتی می دهد - راستی خنده و حرکت دادن دست ها، عادت او است - می گوید:

- پدر من مرد زنده دلی بوده،



فوزیه محمدی

# علیشیر نوایی

تایینجای داستان

بهار سپهر زیبای هرات را طراوت و زیبایی خاصی بخشیده است. در یکی از حجره های مدرسه گوهر شادسه تن از طلاب علم با همگانی تازه وارد و سرگرم گفتگوی اندک بعد از جمله آنها ذین الدین و سلطان مراد راه بازارد پیش می گیرند و خود را بدوکان شاعر حلوا فروش مولانا ترابی می رسانند و با وی در اطراف مهترین حادثه روز، خبر بازگشت نوایی به هرات به بحث و گفتگو می پردازند.

اما او میتوا نست سوار بر اسب در میان طوقا نهیای برف و در مسیر سیلابهای دهشت زا، هفته ها تردد نموده، از ستیغ کوهها و فراز کوتلها بگذرد و در ایام سوزان تموز در حرارت جهنمی بیابان و در برابر امواج ریگ روان، تشنه و گرسنه صحاری بیکران آسیارا در نورد و هیچ يك را بحساب کار دشوار و مشقت زانگیرد.

توغان بیک در گوشه و کنار بازار بر هیاهوی هرات به گشت و گذار پرداخت، بسوی دکانهای مملو از امتعه هند، ایران، چین و مصر، با حرص و هوس نگاه کرد، از دیدن بیکهای پرصولت که بر اسبهای تند رو و سرکش، چون آرزو و حسه در میناختند، آتش آرزو و حسه در چشمانش میدرخشید. نزدیک شام، گاهان در مقابل دکان بزرگ مرد اسلحه فروشی توقف کرد. پیر مرد کوچکی اندام با چرب زمانی او را استقبال نمود:

بیک جوان، چه فرما یستی داشتی تا بخدمت برسم؟

توغان بیک بی آنکه حرفی بزبان آورد، از زیر پوستین کلفت، خنجری را که دور کمر آویخته بود بیرون کشید به پیر مرد تقدیم کرد:

پدر، مرا از تنگدستی نجات بده، تا زنده ام این احساس نیست را فراموش نخواهم کرد و چون پدر خود در خاطرت خواهم داشت.

پیر مرد در کار خود ماهر بود، در شناخت و انتخاب پولاد رقیب نداشت. او نه تنها تمام خصوصیت های هر نوع پولاد را یکایک توضیح میداد، بلکه میتوا نست بلاد رنگت بگوید که فلز مورد نظر در کجا مثلا در بغداد یا اصفهان و یا سمرقند ساخته شده است.

پیر مرد همینکه خنجر را دید، نوعی مسرت در چشمانش درخشید سپس سر ایای توغان بیک را از نظر گذرانید و برای اینکه متاع را به بهای

نازلتر بخرد، با خو نسرودی و بسی اعتنائی گفت:

بیک جوان، من خود فروشنده ام و بیوسته در جستجوی خریدارانی میباشم که بتوانند به ارزش و اهمیت اینگونه امتعه پی ببرند. با آنهم اگر خیلی در مانده باشی، حاضر ترا از چنگ احتیاج نجات بخشم. زیرا تا کنون در زندگی توفیق نیافتم ام اساس مسجد و مدرسه ای را بگذارم، یا آرامگاه (عزیزان) را تعمیر نمایم، حتی نتوانسته ام بزیارت کعبه شرفیاب شده، خاک پاک را که روزگاری نقش قدمهای پیامبر ما روی آن نقش می بست، بر چشمان خود بمالم. با این وضع، هیچگونه زاد راه، برای بردن به دنیای دیگر ندارم.

توغان بیک در حالیکه ذفن خو در او میخارید گفت:

پدر، در صدر فروش آن نیستم پیر مرد پرسید:

خوب پس منظورت چیست؟ وریش دراز خود را که به نوك بازیک منتهی میشود، درست گرفت. توغان بیک جواب داد:

این خنجر نزد تو گرو باشد - و در کنج دکان نشست -، برای من در بدل آن مبلغ پنج دینار پسر دازد. درست یکماه بعد، بجای آن شش دینار بتو خواهم پرداخت و متاع خود را واپس خواهم گرفت. هر گاه بحکم

سر نوشت نتوانم پول بدست آورم آنگاه روی فروش حرف خواهم زد و خود از روی انصاف بهایش را تعیین خواهی کرد.

پیر مرد چشمان خود را در زیر

ابرون درشت خود فرو برده، کمی خاموش ماند و بعد از آن با تردید گفت: جوان، مرا در موقف دشوار قرار دادی، نمیدانم چه کنم...

توغان بیک با لهجه ای التماس آمیز گفت:

از در ماندگی زیاد نرت آمده ام پدر مرحوم این تیغ را هنگامیکه هنوز کودک نوزاد بودم، در گهواره زیر بالینم گذاشته بوده است و من از روزیکه خود را شناخته ام، تا کنون آنرا با خود دارم.

جوان عزیز من میدانم، این پارچه پولاد، ترا از بلیات گونا گونی حفظ نموده است. چون این تیغ به عزیز ترین خاطرات زندگیت پیوند دارد، بنابراین آن خیلی گرامیش میداری اما تصور مکن که من آنرا به عرض خریداری عرضه خواهم کرد، نه خیر، آنرا به جوان تیغ پرستی چون خود میدهم. از تیغ اصیل راحتی پر تراز معشوقه دلربای خود میداند و خوراز بیک زادگان پر لاس است.

امید توغان بیک قطع شد. دست خود را بسوی تیغ دراز کرد، اما پیر مرد نخواست این متاع گرانها را از دست بدهد و با مید اینکه شاید پس از یکماه بتواند آنرا به بهایی نازلتر خریداری کند، دست به جیب برده گفت:

خیر است پسر، دست زدن سینه جوانان زن، کار جوانمردان نیست.

توغان بیک پنج دینار را گرفته در کمر گره زد و وداع کنان از جابر خاست. با اینکه از تشویش گرسنگی

رهایی یافته بود، مثل اینکه پارچه ای از قلبش را بریده باشند، اندوهی جانگاہ توام با ذری شدید احساس کرد. سوال اینکه آیا خواهد توانست خنجر را دو باره بدست آورد یا نه مغزش را میخورد. مدتی سر ازده ای طرف و آنطرف گشت به دکان آشپزی داخل شده تا سر حد اشباع شدن

غذا خورد و بعد از آن در تاریکی شامگاهان راه مدرسه را در پیش گرفت در طول راه بزرگی که به درازده (فیروز آباد)، براسمت منتهی میگردید

به میخانه داخل گردید و از میفروش چاغ و چله که با چشمان مست، در عقب خمهای کوچک و بزرگ، روی کرسی نسبتا پستی نشسته بود، دو کاسه بزرگ (آب انگور) خواست و در گوشه ای از خانه که با یک جفت شمع روشن شده بود، سنگین زانوزد تعداد آنها زیاد بنظر نمی رسید. برخی تنها نشسته غرق در تخیل مینوشیدند، عده ای دور هم گرد آمده، سر گرم صحبت های دوستانه بودند و گاه گاه بصدای بلند چیغ میزدند. در گوشه ای دیگر چار نفر پیر مرد، گرد هم حلقه زده بودند یکی از آنها با صدایی ضعیف گرفته

یک غزل از رازمزه میگرد و دستار های بزرگ سبید مانند دیگران هماهنگی با صدای او، آرام آرام میچنید گروهی از (او باش) شهر مثل اینکه با هم رقابت نمایند، کاسه ها را بی در پی سر میکشیدند. شاعری به زحمت روی پا ایستاده، غرق در ستایش خود بود. شور و هلهله ای که از آمیختن کلمات دری واز بکی، میخاست، سر ها را بدر می آورد.

توغان بیک چون قزاقها که حدودی برای نوشیدن شیراناسپ نمیشنا سندن بدون توجه به نوعیت و یا طعم شر مشروبی، خیلی زیاد مینوشید، لذا دو کاسه می، هیچگونه تأثیری بر او نبخشید، درست مثل این بود که لب شتر گرسنه فقط به آب تر شود و

ژونون.



بس . او عادتاً هنگا میکه مینوشید ، برای پول هیچگونه ارزشی قایل نبود اما این رویه خود را در هرات شهریکه ممکن بود در آن مطابق میل و ذوق خود نوشید ، تغییر داده بود و می نوشید ولو بزحمت ، جلو تمایلات لجام گسیخته خود را بگیرد . بنا بر آن از جابر خاست تا پولی را که در بدل یار گار پدر - خنجر گرا نبهاتر از جان خود ستانده بود بیسوده مصرف میکنند . اما همینکه میخواست به دروازه پا گذارد آوازی آشنا به گوشش رسید .

- (توغان ، چوپه س !)

توغان بیک چون به عقب برگشت چشمش به (توقلی میرگن) افتاد که عقب حلقه پیر مردان تنها نشسته بود . گرچه از دیدن او چون کسیکه به دولت سرمدی رسیده باشد ، خیلی مسرور شد ولی با آنهام بسا غرور و بزرگواری خاص بسا دران جوان ، باوی احوال پرسی کرد و چهار

زانودر پهلویش نشست . توغان بیک زمانی با این جوان رسید و باشهامت در خدمت حاکم بدخشان بود .

توقلی میرگن شانه تنو مند خود را بالا انداخته خندید و کاسه ای به توغان بیک تقدیم کرده گفت : (ببینم ، زیرا مانند گذشته لاجرعه سر بکش ! ) و برای خود کاسه ای جدا گانه خواست . هر دو دوست سابقه دار مثل گذشته ساغر ها را بهم زده ، جویای احوال همدیگر شدند . توغان بیک راجع به گذشته و زندگی فعلی خود به وی معلومات داد . توقلی میرگن گفت که او نیز یک هفته قبل از عراق برگشته و فعلاً مصروف خدمت در قلعه (اختیارالدین) میباشد . او توغان بیک را جوانی مستعد و کارآگاه میدانست و از اینکه وی دچار چنین وضعی گردیده بود خیلی متاثر شده و پیوسته غم شده گفت :

سرخ دولت ، در وقت وساعت معین بر دوشت خواهد نشست . من میدانم تو جوان با استعدادی هستی و میتوانی از عهده سرگردگی صدها هزار نفر بدر شوی . اما نباید زیاده عجله کنی ... فعلاً فقط در اندیشه تأمین معاش باش و بس !

توغان بیک به تندى وجدیت گفت : چه میگوی ؟ مگر میخواهی به خانقا رفته درو یشی کنم و یا اینکه

نزد کلال شاگرد بنشینم ؟ - درینجا ولی نعمتی دارم که از اقارب دورم میباشد ... تو خود میدانی که من هر وی الاصلم ، آن شخص در سخاوت و بخایش کمتر از حاتم طی نیست و در دولت نیز جایگاهی رفیع دارد . بجوانی سوگند که او شبانگاه ضمن ملاقات با من گفت : ( جوانی دلیر و با شها مست سراغ کن ، تار خدمت ما باشد ) . من خودم نیز بیاری او در قلعه وارد

خدمت شده ام . اگر میل داری ، همین الساعه برویم . توغان بیک کاسه را سر کشیده ، پروت تار تار درشت خود را بانوک آستین پاک کرد و لب ضخیم خود را زیر دندان گرفته ، در اندیشه فرو رفت .

توقلی صیاد با تائر گفت : میدانم ، غرورت اجازه نمیدهد ! اما بپیورده است . تودر نزد آن شخص فقط بخاطر تأمین حیثیت و شکوه او

بسو خواهی برد . آیا بی بردی ؟ توغان بیک بطرف دوست خود بدقت چشم دوخت و چون احساس کرد در چشمان بزرگ و روشن او جز صنمیت ، علایم اندیشه دیگری خوانده نمیشود ، آمادگی خود را ابراز داشت . آنها باز هم هر یک کاسه ای نوشیده ، از جابر خاستند . نزد دروازه ، هر دو را پیر مرد نسبتاً تنومندی که فانوس بدست داشت ، استقبال کرد . توغان بیک

بقیه در صفحه ۶۰

صفحه ۲۹

# کوتاه و دلچسپ خواندنی

## تخت خواب برقی

آخرین اختراع در عالم تخت خواب سازی عبارت از يك تخت سبك و راحتی است ، بالحافوتشك برقی كه بسو سیله باطری نیز كار می دهد و قابله حمل و نقل هم هست ، این تخت خواب و متعلقات آن مخصوصا برای کسانی كه در خواب راه میروند، ساخته شده است.

## دختران امر کایی به استرالیامیر وند



میگویند ، چندی پیش يك نشریه امریکایی اعلان کرد : كه در استراليا در حدود چهارصد هزار جوان مجرد بوده و به انتظار زن چشمك می زنند و آن ائنا يك اكتو امریکایی حاضر شد كه برای این جوانان از امریکا دختر ارسال كند .

وی پس از كار و تلاش زیاد توانست پانزده هزار دختر امریکایی را به استراليا صادر كند . و اكتو ساندرز قول داده تا برای ۲۸۵۰۰۰ نفر دیگر نیز فكري بکند .

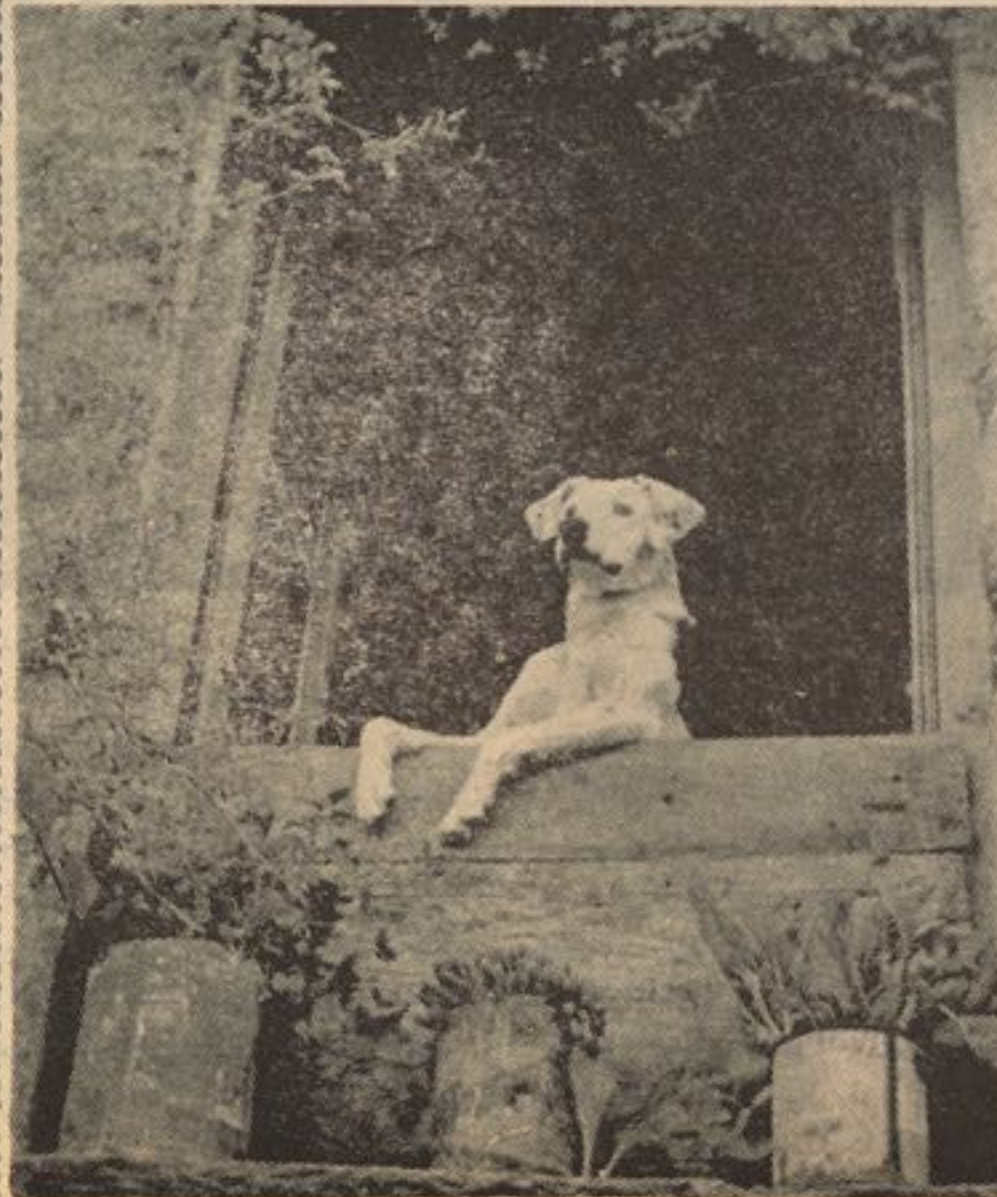
## سر مصنوعي

جالب ترين چیزی كه در نمايشگاه بين المللی مخابرات واقع در برلين غربی توجه كار مندان را بخود جلب كرد يك « سر مصنوعي » بود كه برای تشخيص و ضبط خصوصيات اطاق های كنسرت ساخته شده است . این سر مصنوعي مجهز به عضو سا معه كاملی مانند گوش های انسان است . بجای پرده و ديگر اعضای گوش ، ميكرو فونهای كار میكند كه متفقا همه امواج صوتی از تما می جهات را میگیرند و بالنتیجه يك تصویر صوتی همانند سامعه انسان بوجود می آید

## ایمان واقعی

خوبست بدانید كه در « نیوپورت » یکی از شهرهای (تنسی) واقع در امریکا افراد فرقه مذهبی عجیبی زندگی میکنند كه معتقدند « اگر ایمان به مسیح واقعی باشد ، نه زهر مار در انسان اثر میكند و نه سم استر كنین به همین جهت ، این اشخاص به همراهی دهها مار بزرگ و چندین شیشه ای استر كنین در کلیسای اختصاصی خویش جمع شده و در ضمن خواندن سرود های مذهبی با مارها بازی میكند و ضمنا سم استر كنین را مثل آب نوش جان میكند ، تا كنون چندین تن از اعضای این فرقه در اثر گزیدن مار و خوردن استر كنین جان داده اند ولی دیگران مرگ آنها را به ضعف ایمان شان توجیه میكند اخیرا قانون ، فعالیت این فرقه را محدود تر ساخته ولی با آنها در خفا به كار شان ادامه میدهند .

## عكس جالب



## استاد سازنده

### آلات

## موسیقی ملی

سر زمین تا جكستان از حیث داشتن مردم با استعداد شهرت سرشار دارد در پامیر استاد كه بنسال مرادعلی صقایف را استاد سازنده آلات ملی مینامند .

مرادعلی در طی هفتاد سال زندگی قریب ۱۲۰ ساز ملی را از چوب آلو بالو توت و غیره تهیه کرده است و نامبرده از ۱۵ سالگی بارموزبصدا درآوردن چوب آشنا می دارد .

# یاد آور

به آندم که...  
 همای اوج پرواز طر بها  
 به پهنای امیدت پر کشماید  
 به آهنگ نو استجنان عشرت  
 سرود شادکا میبا سراید  
 فشانند بالها چون چتر رحمت  
 به ابر شادمانی بال ساید  
 تو آنگاه...  
 ز مرغ بال بسته یاد آور!

به آندم که...  
 طربگاه بساط ناز عمرت  
 ز تاب شمع زیبا یی فروزد  
 فروغ حسن گرم شعله خیزت  
 متاع هستی جانها بسوزد  
 شود روشن ز رویت داغ دلها  
 نگاه برقی تازت دیده دوزد  
 تو آنگاه...  
 ز شمع پا نشسته یاد آور:

به آندم که...  
 دل اوج آشیانت زی کرانها  
 فرشته طر بگیرد در آغوش  
 شود چون جام می لبریز شادی  
 خوشی چون نشه ها دروی زند جوش  
 نیارد سایه غم بر دلت داغ  
 ز داغ نامراد میبا فراموش  
 تو آنگاه...  
 ز دلهای شکسته یاد آور:

به آندم که...  
 بنا سازی بساط فتنه ناز  
 بنای شادی دلها بریزی  
 به نیرنگ جفا گیشان خمیریز  
 بپاخوندل شیدا بریزی  
 کشی دلها بغالک و خون بیداد  
 ذراتش درره غمها بریزی  
 تو آنگاه...  
 ز آه قلب خسته یاد آور:

به آندم که...  
 بسا زفته آهنگ زمانه  
 بساده طینتان نیرنگ بازی  
 چون آشفنگان عشق خود را  
 بسوز داغ غم دلها گدازی  
 به عهد روز گاران خجسته  
 بیا افتادگان غم جو تازی  
 تو آنگاه...  
 ز مرغ دام بسته یاد آور:

به آندم که...  
 بناب حلقه دام جفایت  
 فشاری بیکر مرغ گر فتار  
 زنی در سینه اش تیر گلو سوز  
 که جای نغمه خون آرد ز منقار  
 بچشم بستگان تار مویت  
 جهان از تیره بختی ها کنی تار  
 تو آنگاه...  
 ز مرغ دام بسته یاد آور:

به آندم که...  
 بکوی عشقیان شبر الفت  
 محبت پیشه زری نیایی  
 بزم مدعیان محبت  
 یکی پاکیزه کرداری نیایی  
 جهان عشق را گردی سراسر  
 و فامستر یکی یاری نیایی  
 تو آنگاه...  
 ز بار دلشکسته یاد آور:  
 از: (دکتور شمع ریخ)

# ترانه ارغوانی

نگهی و آرزوی  
 عرقی ببرگ روی  
 هوسی به شرم پنهان  
 غم پاده از سپوی  
 بزم ارغوان نو شکفته دلکش است  
 شاخ ارغوان تر چو یاد دلبر پاست  
 تن ارغوان ز یبا  
 به بنفشه گونه دریا  
 چونگار عشق پرور  
 چو عروس شبر رویا  
 در نشیب کوه ها و بیشه ها و باغها  
 جلوه گر چو دره های شامها چراغها  
 سحری به سرگرا نی  
 تو که دلبر چیا نی  
 به کنار ارغوان شو  
 به لبها س ارغوانی  
 رنگ ارغوان شود چمیل تر ز تو  
 ارغوان تازه را ببخش رنگ و بو  
 از: (آیینه)

# پرواز رویا

ای ماه ای چراغ فروزان بزم شب  
 ای مشعل طلا یی ایوان آسمان  
 ای دختر برهنه سیمین زال چرخ  
 ای ساقی فستق شبستان اختران  
 ای خانه بلور ی سیمین پیکران  
 زندان نقر یسین پر بهای شبگریز  
 گر دونه طلایی و مر موز امر هن  
 اندر دیار تیره شبهای و هم خیز  
 ای تخت عاج سحری و زیبا که نیمه شب  
 پر روی توالیه میخواست و جمال  
 با بیکر برهنه خود می رود به خواب  
 اشباح شب بگرد سرش میزند پتان  
 ای روز نی که دست خدا از جهان نور  
 سوی زمین تیره ترا بساز می کند  
 در پر سبید تو رویای شاعران  
 تا یای عرش یکسره پر واز می کند  
 از: محمود فارانی

# خاطره

در بهاری...  
 خوش بهاری بود و غم ده ای  
 آبشاری نو چه گری...  
 با صدای دلنشین مرنگان  
 همچو قاصد ن ما هر وی فتنه گر  
 صد هزاران پیچ و خم میخورد و پابین می پرید  
 دلریا یاری بود و زیبا دره ای  
 کبک ها چه چه زنان بالای سنگ  
 عند لیان نغمه خوان پوشا خسار  
 بلبلان سنگ شکن دیوانه وار  
 هر کدام نوعی به ذوق خو یشتن  
 لانه بهر زندگی می ساختند  
 نو بهاری بود و زیبا دره ای  
 در پناه سایه آن تک درخت  
 مادری فرزند ناز خویش را  
 بوسه میزد از صفای مادری  
 آهویی با کودگان خو یشتن  
 در کنار چشمه خوابیده بود  
 و چه زیبا منظری...  
 آب دریا خود نما یی مینمود  
 بید می و قصید و سر و ایستاده بود  
 خیل سی سی هر طرف پر می کشود  
 مرغی از لانه ای سر می نمود  
 میگذشتیم از چنین یکدره ای  
 باتکار فتنه جو...  
 از: شاه محمد خوشه چین



زیر نظر: گل محمد ادیبار

# افتخار

آخر تو آدمی  
 چه شود ننگ آدیت  
 این درد فزون  
 داغ دل سوخته اوست  
 با خود ببر بگور  
 ای شرم آدمی!  
 ننگین نمیشوی  
 که به میری به خو یشتن  
 زینجا بکن سفر  
 زین مهلکه بگریز  
 با خو یشتن آویز  
 آری:  
 برو، برو  
 در گریه گهن  
 با آرزوی نو  
 نی آنچنان که دی  
 آنجا درون کلبه ز نی انتظار توست  
 بی کین و بی ریا  
 بایک جهان صفا  
 و آنسو میان غلغل و آوای کودگان  
 پایان تپهها  
 طفلی خوش گنان  
 سویت دوان دوان  
 به آغوش گرم و باز  
 بایک جهان نیاز  
 گوید بیا به  
 از: (شریله دانش ادیبار)

آری  
 غذای خوب و بسی خو شتر از گهر  
 ای مرد بی بصر  
 ای فتنه جو  
 برو...  
 برگردنم حمایت نیرنگ زر مریز  
 زین مهلکه بگریز  
 در گوش دلم فتنه اسون نمیرود  
 بگذر ازین خطا  
 بخشی اگر کم کاخ شکوه، یک جهان گهر  
 ای مرد خودنگر  
 تاری ز موی همسر خود کم نمیکم  
 ما عاشق همیم  
 صفا کیش همدگر  
 اوسر و منست  
 بخدا یاور منست  
 از بخر راحتیم نه به شبها غنوده است  
 مردانه و عجول  
 پر شور و با صفا  
 دایم شود بکار  
 باشان و افتخار  
 دنبال لقمه نان  
 یک لقمه نان پاک  
 ای مرد فتنه گر

# يك دختر وقت آبی می خواهد

قسم دوم

درآ تشبیر بزرگ او تنها ی تنها بود  
اینجا زندگی برایش شکو می خا مردانست  
ویر از ماجرا بود اما بعد هایدنیا ل بست  
مقدار امسال لطیفه رفت .

مترجم سیرومند

دید که از مغازه خارج شد پرسید: تصور  
باسفداد! پول ل قیمت آترا با خسود  
دارید؟

آری - ایلا ندادم اما بجزدی پول  
بهدانم دین خود را بشما آلا میگویم .  
بیکسال شما ۳۶۵ روزه ساعت ۱۸ دقیقه  
و ۱۶ ثانیه می باشد وقت رابه سیه هرگز  
معا مته نمی کنم وحی بخود مهم به سیه  
حق استفاده آزان را میدم هم تمام تا رایی  
و نرون این جهان بدون ن وقت هیچ هست  
وقت نسبت به پول با ارزش تر است .  
اگر خواست باقیم که وقت را بدون -  
پرداخت پول به جنگ آوریم مفهوم آترا  
خواهد دانست که پول نسبت به وقت دارای  
ارزش بیشتر و اهمیت بیشتر است . در  
اصورت همه چیز را برون خواهد شد . نی  
من این کار را میگویم .

ساعتی مقدار وقت سبز ندا شده پانچ  
نمیخواهیم آری را که نیمه کار گردیم رابه  
آهرسا نم . من یک مقدار وقت خلاصه . . . می  
خواهم .

لحن صدای جوان با احساس عهد رده  
عمره بود .  
کارلا به چشمهای آری رنگ واد نو  
عیاری جوان دیده پاسفداد : پلی مزیدان  
ضرورت زیاد احساس میشود م .  
کارلا با آواز گریه آلود لاین حرفها  
را زده ا هر عمیق گشاید وا شانه نمود:  
من وقت آبی میخواستم .

ساز من پیشتر دید من هیچگاه از  
چشم دادم واز شما دعوت میکنم به یک  
کافه برویم ویک قهوه بنوشیم .  
نمی فهمیم چه لزومی دارد ؟ ولی ما  
میتوانیم متقابلا عهد گر را دلگه آری  
لغابیم .  
شما بدون پول ا متب را در کجا می  
نویزید بطوابه ؟  
بازد دوستا ن خود دوستا ن خوب که باب  
هستند .

کارلا احساس خسته می میشود دنیاگر  
نظری خالی و دیوانه می آید . دنیای برای  
انسانهایی که آرزو های شان هرگز برآورده  
نخواهد شد دلفنا در خود شدیدا احساس  
مبارزه با آترا نمود .  
کارلا در حالیکه از دستگول خود یک  
۱۰ قاری را بیرون آورده به کف دست  
آن جوان نگاه داشت گفت این پول را برون  
بیرون کنید .

سخت نمی توانم پول شما را قبول کنم  
من آرا نبرده امی لستم که . . .  
سزا هست میکنم . من این پول را برای  
خریدن یک دستگول جمع آوری کرده بودم  
اندازه به آن احتیاج ندارم .  
کارلا پس از اظهار این جمله آماده -  
رفتن شد .  
صبر کنید یک لحظه صبر کنید اسم شما  
جست ؟  
کارلا وود .  
سخت براس واین لیله هستم .  
پس از اظهار این جمله مرد جوان با زوری  
کارلا را جیبیده گفت : برای رفتن به یک  
کافه اعتراضی ندارید ؟

بسیار توبی بار ک بسیار زود آرا ر سید .  
بارک آلتیو لکه های رنگ و رنگ روید . -  
بارک مرکزی در هر گوشه و کنار وسایه  
عاشق شده یاد ملا می بیرون آید نگرمت  
کار آوری و این لیله در کنار هم آ -  
هوای بیابانی شیر لذت میبردند .  
بشیر لیه براس شایه کو چک گل -  
خریده پیش بینی کارلا گرفت .  
کارلا با لیسم ولید آری گفت : این گلها  
هیچ بوی نمیدهند . حتی یک زده هم عطر  
ندارند .

براس پا خنده شایه کو چک گل رابه  
کارلا اندامی کرد و او آترا به روی سینه اش  
نشرده بعد ها شایه گلها در لای یک کتاب  
از اشعار عاشقانه نهاد .

کارلا وانی بگذشت روز ها می اندیشد  
از خودش پرسید این عشق نیست . ولی باز  
هم یک چیزی هست . کارلا خود شورا در  
جریان خود ن خود شیفت احساس میشود .  
دورسابق اینگونه نبود اما باز هم این برای  
او کافی نبود . ویا خود می گفت که اگر یک  
مقدار وقت آبی میدانست . شاید میتوانست  
بیشتر گفت کند .  
کارلا وانه براس به سراغ ملا م -

کارلا با لحن استیجاب میگوید که به  
این ساعت هیچ کاری ندارد چه نشان  
دانن وقتی که مشتری از من خریدمانست  
زمانی وقت خرید می پس میرسد مشتری  
ساعت را برون باز میگرداند .  
چشمهای مادام گرا شینگو تکرار شده  
مانند دو درز معلوم میشد وانه اندام حرف  
هایش گفت: اگر مشتری در روز کارها تمد  
ساعت لعلت یو زود غریبه های ساعت -  
باب کرد میکند ویا م آنچه تا اندم اتفاق  
افتاده است مجددا خراب میشود .  
وقتی ساعت بسیار ساده است و -  
همچنان درک موضوع برای شما نیا بنویزید  
حلقی باشد میفهمید که چه میگویم ؟  
کارلا با لحن استیجاب میگوید که به  
این ساعت هیچ کاری ندارد چه نشان  
دانن وقتی که مشتری از من خریدمانست  
زمانی وقت خرید می پس میرسد مشتری  
ساعت را برون باز میگرداند .  
چشمهای مادام گرا شینگو تکرار شده  
مانند دو درز معلوم میشد وانه اندام حرف  
هایش گفت: اگر مشتری در روز کارها تمد  
ساعت لعلت یو زود غریبه های ساعت -  
باب کرد میکند ویا م آنچه تا اندم اتفاق  
افتاده است مجددا خراب میشود .  
وقتی ساعت بسیار ساده است و -  
همچنان درک موضوع برای شما نیا بنویزید  
حلقی باشد میفهمید که چه میگویم ؟

برای هر هفته دو هزار دالر .  
مدان کارلا از شنیدن این جواب بیخود  
گرا شینگو از تعجب باز ماند . این عالم  
بسیار مسافرا دیوانه شده و فلفلس را باخته  
بود . کارلا میخواست باک مو فوع د بگردد  
سوال کند که در همین لحظه دلفنا میگرد  
جوان وارد مغازه شد و باز آری بود که -  
کارلا این جوان را مقابل مغازه مادام گرا شینگو  
میدید .  
جوان فریاد زد: وقت سبز میخواهم .  
شما بیکمقدار وقت سبز دارید ؟

مغازه بیرون رفت کارلا مادام گرا شینگو  
پرسید: شما چرا به او کمک نکردید؟  
مادام با نگاه سوزی خیره تصور ت کارلا  
تکریست پاسفداد این موضوع هیچ قابل  
چروبحث نمی باشد .  
از خودش شرایط را میداند و شما هم  
اکتون از شرایط معا مته با من را میدانشید  
وقت را بایزید خرید خلاصه بشما میگویم که  
وقت را نمیفروشید هیچگاه به غارت گر رفتن  
نوع بخشش آرا دانست .  
کارلا با حرکت قیر آمیزی دود خورد  
از مغازه بیرون رفت .  
در لحظه خارج شد ناز مغازه صدای  
مادام گرا شینگو را از فلفلس شنید که  
گفت: ساعت ۱۲ روز با بیاید پاسفداد  
۱۲ شب و آنوقت صدای زنگ ساعتیارا  
شنوید .  
مرد جوان در بیرون مغازه به یک دیوار  
تعمارت تکیه کرده بیود هنگام کار لارا

مغازه بیرون رفت کارلا مادام گرا شینگو  
پرسید: شما چرا به او کمک نکردید؟  
مادام با نگاه سوزی خیره تصور ت کارلا  
تکریست پاسفداد این موضوع هیچ قابل  
چروبحث نمی باشد .  
از خودش شرایط را میداند و شما هم  
اکتون از شرایط معا مته با من را میدانشید  
وقت را بایزید خرید خلاصه بشما میگویم که  
وقت را نمیفروشید هیچگاه به غارت گر رفتن  
نوع بخشش آرا دانست .  
کارلا با حرکت قیر آمیزی دود خورد  
از مغازه بیرون رفت .  
در لحظه خارج شد ناز مغازه صدای  
مادام گرا شینگو را از فلفلس شنید که  
گفت: ساعت ۱۲ روز با بیاید پاسفداد  
۱۲ شب و آنوقت صدای زنگ ساعتیارا  
شنوید .  
مرد جوان در بیرون مغازه به یک دیوار  
تعمارت تکیه کرده بیود هنگام کار لارا

مغازه بیرون رفت کارلا مادام گرا شینگو  
پرسید: شما چرا به او کمک نکردید؟  
مادام با نگاه سوزی خیره تصور ت کارلا  
تکریست پاسفداد این موضوع هیچ قابل  
چروبحث نمی باشد .  
از خودش شرایط را میداند و شما هم  
اکتون از شرایط معا مته با من را میدانشید  
وقت را بایزید خرید خلاصه بشما میگویم که  
وقت را نمیفروشید هیچگاه به غارت گر رفتن  
نوع بخشش آرا دانست .  
کارلا با حرکت قیر آمیزی دود خورد  
از مغازه بیرون رفت .  
در لحظه خارج شد ناز مغازه صدای  
مادام گرا شینگو را از فلفلس شنید که  
گفت: ساعت ۱۲ روز با بیاید پاسفداد  
۱۲ شب و آنوقت صدای زنگ ساعتیارا  
شنوید .  
مرد جوان در بیرون مغازه به یک دیوار  
تعمارت تکیه کرده بیود هنگام کار لارا

مغازه بیرون رفت کارلا مادام گرا شینگو  
پرسید: شما چرا به او کمک نکردید؟  
مادام با نگاه سوزی خیره تصور ت کارلا  
تکریست پاسفداد این موضوع هیچ قابل  
چروبحث نمی باشد .  
از خودش شرایط را میداند و شما هم  
اکتون از شرایط معا مته با من را میدانشید  
وقت را بایزید خرید خلاصه بشما میگویم که  
وقت را نمیفروشید هیچگاه به غارت گر رفتن  
نوع بخشش آرا دانست .  
کارلا با حرکت قیر آمیزی دود خورد  
از مغازه بیرون رفت .  
در لحظه خارج شد ناز مغازه صدای  
مادام گرا شینگو را از فلفلس شنید که  
گفت: ساعت ۱۲ روز با بیاید پاسفداد  
۱۲ شب و آنوقت صدای زنگ ساعتیارا  
شنوید .  
مرد جوان در بیرون مغازه به یک دیوار  
تعمارت تکیه کرده بیود هنگام کار لارا

مغازه بیرون رفت کارلا مادام گرا شینگو  
پرسید: شما چرا به او کمک نکردید؟  
مادام با نگاه سوزی خیره تصور ت کارلا  
تکریست پاسفداد این موضوع هیچ قابل  
چروبحث نمی باشد .  
از خودش شرایط را میداند و شما هم  
اکتون از شرایط معا مته با من را میدانشید  
وقت را بایزید خرید خلاصه بشما میگویم که  
وقت را نمیفروشید هیچگاه به غارت گر رفتن  
نوع بخشش آرا دانست .  
کارلا با حرکت قیر آمیزی دود خورد  
از مغازه بیرون رفت .  
در لحظه خارج شد ناز مغازه صدای  
مادام گرا شینگو را از فلفلس شنید که  
گفت: ساعت ۱۲ روز با بیاید پاسفداد  
۱۲ شب و آنوقت صدای زنگ ساعتیارا  
شنوید .  
مرد جوان در بیرون مغازه به یک دیوار  
تعمارت تکیه کرده بیود هنگام کار لارا

مغازه بیرون رفت کارلا مادام گرا شینگو  
پرسید: شما چرا به او کمک نکردید؟  
مادام با نگاه سوزی خیره تصور ت کارلا  
تکریست پاسفداد این موضوع هیچ قابل  
چروبحث نمی باشد .  
از خودش شرایط را میداند و شما هم  
اکتون از شرایط معا مته با من را میدانشید  
وقت را بایزید خرید خلاصه بشما میگویم که  
وقت را نمیفروشید هیچگاه به غارت گر رفتن  
نوع بخشش آرا دانست .  
کارلا با حرکت قیر آمیزی دود خورد  
از مغازه بیرون رفت .  
در لحظه خارج شد ناز مغازه صدای  
مادام گرا شینگو را از فلفلس شنید که  
گفت: ساعت ۱۲ روز با بیاید پاسفداد  
۱۲ شب و آنوقت صدای زنگ ساعتیارا  
شنوید .  
مرد جوان در بیرون مغازه به یک دیوار  
تعمارت تکیه کرده بیود هنگام کار لارا

مغازه بیرون رفت کارلا مادام گرا شینگو  
پرسید: شما چرا به او کمک نکردید؟  
مادام با نگاه سوزی خیره تصور ت کارلا  
تکریست پاسفداد این موضوع هیچ قابل  
چروبحث نمی باشد .  
از خودش شرایط را میداند و شما هم  
اکتون از شرایط معا مته با من را میدانشید  
وقت را بایزید خرید خلاصه بشما میگویم که  
وقت را نمیفروشید هیچگاه به غارت گر رفتن  
نوع بخشش آرا دانست .  
کارلا با حرکت قیر آمیزی دود خورد  
از مغازه بیرون رفت .  
در لحظه خارج شد ناز مغازه صدای  
مادام گرا شینگو را از فلفلس شنید که  
گفت: ساعت ۱۲ روز با بیاید پاسفداد  
۱۲ شب و آنوقت صدای زنگ ساعتیارا  
شنوید .  
مرد جوان در بیرون مغازه به یک دیوار  
تعمارت تکیه کرده بیود هنگام کار لارا

مغازه بیرون رفت کارلا مادام گرا شینگو  
پرسید: شما چرا به او کمک نکردید؟  
مادام با نگاه سوزی خیره تصور ت کارلا  
تکریست پاسفداد این موضوع هیچ قابل  
چروبحث نمی باشد .  
از خودش شرایط را میداند و شما هم  
اکتون از شرایط معا مته با من را میدانشید  
وقت را بایزید خرید خلاصه بشما میگویم که  
وقت را نمیفروشید هیچگاه به غارت گر رفتن  
نوع بخشش آرا دانست .  
کارلا با حرکت قیر آمیزی دود خورد  
از مغازه بیرون رفت .  
در لحظه خارج شد ناز مغازه صدای  
مادام گرا شینگو را از فلفلس شنید که  
گفت: ساعت ۱۲ روز با بیاید پاسفداد  
۱۲ شب و آنوقت صدای زنگ ساعتیارا  
شنوید .  
مرد جوان در بیرون مغازه به یک دیوار  
تعمارت تکیه کرده بیود هنگام کار لارا

مغازه بیرون رفت کارلا مادام گرا شینگو  
پرسید: شما چرا به او کمک نکردید؟  
مادام با نگاه سوزی خیره تصور ت کارلا  
تکریست پاسفداد این موضوع هیچ قابل  
چروبحث نمی باشد .  
از خودش شرایط را میداند و شما هم  
اکتون از شرایط معا مته با من را میدانشید  
وقت را بایزید خرید خلاصه بشما میگویم که  
وقت را نمیفروشید هیچگاه به غارت گر رفتن  
نوع بخشش آرا دانست .  
کارلا با حرکت قیر آمیزی دود خورد  
از مغازه بیرون رفت .  
در لحظه خارج شد ناز مغازه صدای  
مادام گرا شینگو را از فلفلس شنید که  
گفت: ساعت ۱۲ روز با بیاید پاسفداد  
۱۲ شب و آنوقت صدای زنگ ساعتیارا  
شنوید .  
مرد جوان در بیرون مغازه به یک دیوار  
تعمارت تکیه کرده بیود هنگام کار لارا

مغازه بیرون رفت کارلا مادام گرا شینگو  
پرسید: شما چرا به او کمک نکردید؟  
مادام با نگاه سوزی خیره تصور ت کارلا  
تکریست پاسفداد این موضوع هیچ قابل  
چروبحث نمی باشد .  
از خودش شرایط را میداند و شما هم  
اکتون از شرایط معا مته با من را میدانشید  
وقت را بایزید خرید خلاصه بشما میگویم که  
وقت را نمیفروشید هیچگاه به غارت گر رفتن  
نوع بخشش آرا دانست .  
کارلا با حرکت قیر آمیزی دود خورد  
از مغازه بیرون رفت .  
در لحظه خارج شد ناز مغازه صدای  
مادام گرا شینگو را از فلفلس شنید که  
گفت: ساعت ۱۲ روز با بیاید پاسفداد  
۱۲ شب و آنوقت صدای زنگ ساعتیارا  
شنوید .  
مرد جوان در بیرون مغازه به یک دیوار  
تعمارت تکیه کرده بیود هنگام کار لارا

مغازه بیرون رفت کارلا مادام گرا شینگو  
پرسید: شما چرا به او کمک نکردید؟  
مادام با نگاه سوزی خیره تصور ت کارلا  
تکریست پاسفداد این موضوع هیچ قابل  
چروبحث نمی باشد .  
از خودش شرایط را میداند و شما هم  
اکتون از شرایط معا مته با من را میدانشید  
وقت را بایزید خرید خلاصه بشما میگویم که  
وقت را نمیفروشید هیچگاه به غارت گر رفتن  
نوع بخشش آرا دانست .  
کارلا با حرکت قیر آمیزی دود خورد  
از مغازه بیرون رفت .  
در لحظه خارج شد ناز مغازه صدای  
مادام گرا شینگو را از فلفلس شنید که  
گفت: ساعت ۱۲ روز با بیاید پاسفداد  
۱۲ شب و آنوقت صدای زنگ ساعتیارا  
شنوید .  
مرد جوان در بیرون مغازه به یک دیوار  
تعمارت تکیه کرده بیود هنگام کار لارا

مغازه بیرون رفت کارلا مادام گرا شینگو  
پرسید: شما چرا به او کمک نکردید؟  
مادام با نگاه سوزی خیره تصور ت کارلا  
تکریست پاسفداد این موضوع هیچ قابل  
چروبحث نمی باشد .  
از خودش شرایط را میداند و شما هم  
اکتون از شرایط معا مته با من را میدانشید  
وقت را بایزید خرید خلاصه بشما میگویم که  
وقت را نمیفروشید هیچگاه به غارت گر رفتن  
نوع بخشش آرا دانست .  
کارلا با حرکت قیر آمیزی دود خورد  
از مغازه بیرون رفت .  
در لحظه خارج شد ناز مغازه صدای  
مادام گرا شینگو را از فلفلس شنید که  
گفت: ساعت ۱۲ روز با بیاید پاسفداد  
۱۲ شب و آنوقت صدای زنگ ساعتیارا  
شنوید .  
مرد جوان در بیرون مغازه به یک دیوار  
تعمارت تکیه کرده بیود هنگام کار لارا

مغازه بیرون رفت کارلا مادام گرا شینگو  
پرسید: شما چرا به او کمک نکردید؟  
مادام با نگاه سوزی خیره تصور ت کارلا  
تکریست پاسفداد این موضوع هیچ قابل  
چروبحث نمی باشد .  
از خودش شرایط را میداند و شما هم  
اکتون از شرایط معا مته با من را میدانشید  
وقت را بایزید خرید خلاصه بشما میگویم که  
وقت را نمیفروشید هیچگاه به غارت گر رفتن  
نوع بخشش آرا دانست .  
کارلا با حرکت قیر آمیزی دود خورد  
از مغازه بیرون رفت .  
در لحظه خارج شد ناز مغازه صدای  
مادام گرا شینگو را از فلفلس شنید که  
گفت: ساعت ۱۲ روز با بیاید پاسفداد  
۱۲ شب و آنوقت صدای زنگ ساعتیارا  
شنوید .  
مرد جوان در بیرون مغازه به یک دیوار  
تعمارت تکیه کرده بیود هنگام کار لارا

مغازه بیرون رفت کارلا مادام گرا شینگو  
پرسید: شما چرا به او کمک نکردید؟  
مادام با نگاه سوزی خیره تصور ت کارلا  
تکریست پاسفداد این موضوع هیچ قابل  
چروبحث نمی باشد .  
از خودش شرایط را میداند و شما هم  
اکتون از شرایط معا مته با من را میدانشید  
وقت را بایزید خرید خلاصه بشما میگویم که  
وقت را نمیفروشید هیچگاه به غارت گر رفتن  
نوع بخشش آرا دانست .  
کارلا با حرکت قیر آمیزی دود خورد  
از مغازه بیرون رفت .  
در لحظه خارج شد ناز مغازه صدای  
مادام گرا شینگو را از فلفلس شنید که  
گفت: ساعت ۱۲ روز با بیاید پاسفداد  
۱۲ شب و آنوقت صدای زنگ ساعتیارا  
شنوید .  
مرد جوان در بیرون مغازه به یک دیوار  
تعمارت تکیه کرده بیود هنگام کار لارا



کارلا شینگو را دیده شد ن آن در خود کوچه  
ماده . وانگاه با تصمیم فاطح وارد مغازه  
شده خطاب به مادام گرا شینگو پرسید:  
بمن بگوید که شما چند قسم وقت برای  
فروش دارید ؟  
کارلا در همان لحظه آن آقا پرسید  
در نظر مجسم ساخت که در لایش گسترش  
وارد مغازه شده بود کارلا دو پاره سوال  
کرد: متلافت بفلفلس تمام و قسمت  
است ؟  
مادام گرا شینگو با نظر انفا دی به  
چهره کارلا خیره شده پاسفداد . وقت  
بفلفلس است وقت پول .  
وقت نسبت به آدم میتواند به کمک آن پول  
زیاد بیاید و زود .  
شما شما وقتهای دیگر هم دارید ؟  
طبعاً وقت سرخ و قیاسی بر آری  
امارت اما باید اعتراض کنم که برای این  
وقت امروز بسیار کم مشتری دارم . کسی  
ازین وقت نمی خرد . وقت آبی وقت  
قیمتی است این وقت برای شقی و ز زمین  
و دوست پیدا کردن است وقت سفیدبازاری  
از وقت سفید است . و وقت زود برای  
انسانهایی که بسیار مشغولیت دارند و برای  
تلاقی وقتی که بیجا مصرف میکنند باید  
وقت بخرند .  
کارلا با بکتوغ بی افینیا می گفت : اما  
شما ساعت ها را می فروشد نه وقت را من  
نمیوانم حرفهای شما را با و در قسم  
و چگونه قبول کنم که بکتری وجود دارد که وقت  
را میفروشد ؟  
مادام گرا شینگو خنده هر مو زی کرده  
باسفداد: شما ساعتها با وقت هیچ سروکاری  
ندارد . مصرف گذشت و حرکت آترا اندام  
میگردد . همانگونه که فاصله رابه متر تعیین  
میکند وقت را هم با ساعت تثبیت میس  
نمایند .  
سامانر صورتیکه ساعتها با وقت هیچ ارتباط  
ندارند پس چرا اینقدر ساعت را در مغازه  
جمع کرده اید ؟  
مادام گرا شینگو لبها را وا نفسی  
بعود گرفته اظهار دانست: شما هنوز هم  
متصور میمانید . آید . هر باری که به  
یکی از مشتری ها وقت مورد احتیاج چیزی را  
میفروشم ساعت را که مرید طبع همین  
وقت است خوب عاریت برای مشتری مردم .  
و این ساعت هیچ کاری ندارد چه نشان  
دانن وقتی که مشتری از من خریدمانست  
زمانی وقت خرید می پس میرسد مشتری  
ساعت را برون باز میگرداند .  
چشمهای مادام گرا شینگو تکرار شده  
مانند دو درز معلوم میشد وانه اندام حرف  
هایش گفت: اگر مشتری در روز کارها تمد  
ساعت لعلت یو زود غریبه های ساعت -  
باب کرد میکند ویا م آنچه تا اندم اتفاق  
افتاده است مجددا خراب میشود .  
وقتی ساعت بسیار ساده است و -  
همچنان درک موضوع برای شما نیا بنویزید  
حلقی باشد میفهمید که چه میگویم ؟  
کارلا با لحن استیجاب میگوید که به  
این ساعت هیچ کاری ندارد چه نشان  
دانن وقتی که مشتری از من خریدمانست  
زمانی وقت خرید می پس میرسد مشتری  
ساعت را برون باز میگرداند .  
چشمهای مادام گرا شینگو تکرار شده  
مانند دو درز معلوم میشد وانه اندام حرف  
هایش گفت: اگر مشتری در روز کارها تمد  
ساعت لعلت یو زود غریبه های ساعت -  
باب کرد میکند ویا م آنچه تا اندم اتفاق  
افتاده است مجددا خراب میشود .  
وقتی ساعت بسیار ساده است و -  
همچنان درک موضوع برای شما نیا بنویزید  
حلقی باشد میفهمید که چه میگویم ؟

نویزید کند اما ن برای دوی فرو ختم .  
نوت های فلات کرده می از دستهای براس  
باز من افتاد و براس متاسفانه اظهار داشت  
این بوی لها در صود لیکه نتوانم برای خود  
نفس و فیضی سا خت لایریکه سرو میس  
بود . تصویر زیبای افزودیت جشن با  
مبارت پیروی کانتی کار شده بود و با چنان  
زیبایی به دوی براس لیکه میزد که براس  
از دیدن آن بختیر ت افتاد و پرسید :  
مادام گرا شینگو این ساعت کدام  
قسم وقت را تعیین میکند ؟  
مادام گرا شینگو خندیده پاسفداد:  
جنوع وقت را طبعاً مخصوص نشان دادن  
وقتای میباشد .  
پس وقت آبی برای دو هفته میخردم .  
البته نه برای خودم بلکه برای کارلا می  
خواهم .  
برای کارلا وود: شما او را میس  
شناسید بسیار عالی است . ساعت را با دو  
ساعت وقت آبی که خواسته شماست بگردد .  
ساعت ساعت لایریکه سرو میس یک  
پارچه لوزی پانگود در منزل کوچک  
کارلا محسوب میشد .  
وقتی براس ساعت را برای کارلا آورد  
او از خود شفا می به گریه افتاد . و ز مانی  
براس از کارلا پرسید وقت آبی چه مفومی  
دارد کارلا در دادن جواب مرد دعانه .

کارلا ساعت را به روی یک میز کوچک  
مقابل یک کوچ مانده و هر شام با براس مقابل  
آن ساعت به روی کوچ نشسته به صحبت  
میپرداختند در اوایل از هیچ چیزی جز  
ورزشکشی روز کار و کعبود و فت سبز  
هنگام کار کردن بحث میکردند .  
اما کارلا زود دریافت که مجسمه افزودیت  
پیروی کانتی ساعت لوجه براس را متوجه  
بعود جلب کرده است .  
لرسو بین شام وقت ساعت ساعت  
فایریکه سرو میس از صحبت کردن در  
اطراف کار نویسد می آتی باز ایستاد  
کارلا احساس نمود که یکبار او مشغول  
ایستد مطبوع اطرا فلت را فراموش . کارلا  
در آن لحظه با بیقراری احتیاج به آن داشت .  
کعبه یک جای بیرون که پیش از آمدن به  
نیوناری به آرزوی آن بود . در آن وقت  
بکتری میفروید که کارلا او را دوست  
داشتند باشد . هنگامی که دقایق به سینه اش  
نبدیل شد کارلا احساس بیشتر نمود که  
چگونه چشمهای آری رنگ براس آرا متر  
به صورتش قرار گرفت و چگونه نگاههای  
براس در اشغال چشمها پیش نمود میس  
نمود .

براس با لطف و محبت دستهای در دوی  
دست کارلا گذاشت در گوشش نگاه کرد  
وقت آبی باید وقت عشق و زیند ن باشد .  
و کارلا میدانست که آنها در جریان وقت  
آبی مادام گرا شینگو سیر میشوند .  
ساعت کانتی روز سوم هفته دوم را  
نشان میداد که کارلا و براس با هم ازدواج  
کردند پس از بزرگ آری مراسم بسیار ساده  
در یک روز بارانی عصر شنبه آندو به منزل  
کوچک شان بر گشتند و ساعت به بروی یک  
میز کوچک سفید رنگ در اتاق خواب  
نویزید کرد . و ضربات لقمه ساسی زنگ ساعت  
با تپش بران در هم آ میخند بود . اما آنجا  
این نوا می دل انگیز و آرمی شنیدند .  
عزیزهای براس قیافه میوس بخود می -  
گرفت با لحن عا لیجنا پانه ی اقبسلسر -  
عانت:

مادام گرا شینگو به ساعت خود نظر  
انداخته پاسفداد : درست سه ساعت پیش  
ارزش است شما محضی به خود و نه کار  
نویزید کند اما ن برای دوی فرو ختم .  
نوت های فلات کرده می از دستهای براس  
باز من افتاد و براس متاسفانه اظهار داشت  
این بوی لها در صود لیکه نتوانم برای خود  
نفس و فیضی سا خت لایریکه سرو میس  
بود . تصویر زیبای افزودیت جشن با  
مبارت پیروی کانتی کار شده بود و با چنان  
زیبایی به دوی براس لیکه میزد که براس  
از دیدن آن بختیر ت افتاد و پرسید :  
مادام گرا شینگو این ساعت کدام  
قسم وقت را تعیین میکند ؟  
مادام گرا شینگو خندیده پاسفداد:  
جنوع وقت را طبعاً مخصوص نشان دادن  
وقتای میباشد .  
پس وقت آبی برای دو هفته میخردم .  
البته نه برای خودم بلکه برای کارلا می  
خواهم .  
برای کارلا وود: شما او را میس  
شناسید بسیار عالی است . ساعت را با دو  
ساعت وقت آبی که خواسته شماست بگردد .  
ساعت ساعت لایریکه سرو میس یک  
پارچه لوزی پانگود در منزل کوچک  
کارلا محسوب میشد .  
وقتی براس ساعت را برای کارلا آورد  
او از خود شفا می به گریه افتاد . و ز مانی  
براس از کارلا پرسید وقت آبی چه مفومی  
دارد کارلا در دادن جواب مرد دعانه .

کارلا احساس خسته می میشود دنیاگر  
نظری خالی و دیوانه می آید . دنیای برای  
انسانهایی که آرزو های شان هرگز برآورده  
نخواهد شد دلفنا در خود شدیدا احساس  
مبارزه با آترا نمود .  
کارلا در حالیکه از دستگول خود یک  
۱۰ قاری را بیرون آورده به کف دست  
آن جوان نگاه داشت گفت این پول را برون  
بیرون کنید .  
سخت نمی توانم پول شما را قبول کنم  
من آرا نبرده امی لستم که . . .  
سزا هست میکنم . من این پول را برای  
خریدن یک دستگول جمع آوری کرده بودم  
اندازه به آن احتیاج ندارم .  
کارلا پس از اظهار این جمله آماده -  
رفتن شد .  
صبر کنید یک لحظه صبر کنید اسم شما  
جست ؟  
کارلا وود .  
سخت براس واین لیله هستم .  
پس از اظهار این جمله مرد جوان با زوری  
کارلا را جیبیده گفت : برای رفتن به یک  
کافه اعتراضی ندارید ؟

بسیار توبی بار ک بسیار زود آرا ر سید .  
بارک آلتیو لکه های رنگ و رنگ روید . -  
بارک مرکزی در هر گوشه و کنار وسایه  
عاشق شده یاد ملا می بیرون آید نگرمت  
کار آوری و این لیله در کنار هم آ -  
هوای بیابانی شیر لذت میبردند .  
بشیر لیه براس شایه کو چک گل -  
خریده پیش بینی کارلا گرفت .  
کارلا با لیسم ولید آری گفت : این گلها  
هیچ بوی نمیدهند . حتی یک زده هم عطر  
ندارند .  
براس پا خنده شایه کو چک گل رابه  
کارلا اندامی کرد و او آترا به روی سینه اش  
نشرده بعد ها شایه گلها در لای یک کتاب  
از اشعار عاشقانه نهاد .

کارلا احساس خسته می میشود دنیاگر  
نظری خالی و دیوانه می آید . دنیای برای  
انسانهایی که آرزو های شان هرگز برآورده  
نخواهد شد دلفنا در خود شدیدا احساس  
مبارزه با آترا نمود .  
کارلا در حالیکه از دستگول خود یک  
۱۰ قاری را بیرون آورده به کف دست  
آن جوان نگاه داشت گفت این پول را برون  
بیرون کنید .  
سخت نمی توانم پول شما را قبول کنم  
من آرا نبرده امی لستم که . . .  
سزا هست میکنم . من این پول را برای  
خریدن یک دستگول جمع آوری کرده بودم  
اندازه به آن احتیاج ندارم .  
کارلا پس از اظهار این جمله آماده -  
رفتن شد .  
صبر کنید یک لحظه صبر کنید اسم شما  
جست ؟  
کارلا وود .  
سخت براس واین لیله هستم .  
پس از اظهار این جمله مرد جوان با زوری  
کارلا را جیبیده گفت : برای رفتن به یک  
کافه اعتراضی ندارید ؟

کارلا احساس خسته می میشود دنیاگر  
نظری خالی و دیوانه می آید . دنیای برای  
انسانهایی که آرزو های شان هرگز برآورده  
نخواهد شد دلفنا در خود شدیدا احساس  
مبارزه با آترا نمود .  
کارلا در حالیکه از دستگول خود یک  
۱۰ قاری را بیرون آورده به کف دست  
آن جوان نگاه داشت گفت این پول را برون  
بیرون کنید .  
سخت نمی توانم پول شما را قبول کنم  
من آرا نبرده امی لستم که . . .  
سزا هست میکنم . من این پول را برای  
خریدن یک دستگول جمع آوری کرده بودم  
اندازه به آن احتیاج ندارم .  
کارلا پس از اظهار این جمله آماده -  
رفتن شد .  
صبر کنید یک لحظه صبر کنید اسم شما  
جست ؟  
کارلا وود .  
سخت براس واین لیله هستم .  
پس از اظهار این جمله مرد جوان با زوری  
کارلا را جیبیده گفت : برای رفتن به یک  
کافه اعتراضی ندارید ؟

کارلا احساس خسته می میشود دنیاگر  
نظری خالی و دیوانه می آید . دنیای برای  
انسانهایی که آرزو های شان هرگز برآورده  
نخواهد شد دلفنا در خود شدیدا احساس  
مبارزه با آترا نمود .  
کارلا در حالیکه از دستگول خود یک  
۱۰ قاری را بیرون آورده به کف دست  
آن جوان نگاه داشت گفت این پول را برون  
بیرون کنید .  
سخت نمی توانم پول شما را قبول کنم  
من آرا نبرده امی لستم که . . .  
سزا هست میکنم . من این پول را برای  
خریدن یک دستگول جمع آوری کرده بودم  
اندازه به آن احتیاج ندارم .  
کارلا پس از اظهار این جمله آماده -  
رفتن شد .  
صبر کنید یک لحظه صبر کنید اسم شما  
جست ؟  
کارلا وود .  
سخت براس واین لیله هستم .  
پس از اظهار این جمله مرد جوان با زوری  
کارلا را جیبیده گفت : برای رفتن به یک  
کافه اعتراضی ندارید ؟

کارلا احساس خسته می میشود دنیاگر  
نظری خالی و دیوانه می آید . دنیای برای  
انسانهایی که آرزو های شان هرگز برآورده  
نخواهد شد دلفنا در خود شدیدا احساس  
مبارزه با آترا نمود .  
کارلا در حالیکه از دستگول خود یک  
۱۰ قاری را بیرون آورده به کف دست  
آن جوان نگاه داشت گفت این پول را برون  
بیرون کنید .  
سخت نمی توانم پول شما را قبول کنم  
من آرا نبرده امی لستم که . . .  
سزا هست میکنم . من این پول را برای  
خریدن یک دستگول جمع آوری کرده بودم  
اندازه به آن احتیاج ندارم .  
کارلا پس از اظهار این جمله آماده -  
رفتن شد .  
صبر کنید یک لحظه صبر کنید اسم شما  
جست ؟  
کارلا وود .  
سخت براس واین لیله هستم .  
پس از اظهار این جمله مرد جوان با زوری  
کارلا را جیبیده گفت : برای رفتن به یک  
کافه اعتراضی ندارید ؟



# شکرلب

خراب زړگي می ډیر لری ارمان دشکرلب  
 به مرگ به یی هیرنه کی سره لبان دشکرلب  
 الفقدمی له غمه داسی خم شو لکه دال  
 سینهمی شوه کبابه په هجران دشکرلب  
 که پسرله مرگه راشی په مزار زماغریب  
 تر قیامتہ یی منہ دا احسان دشکرلب  
 زړگي زماخراب کباب په اورکښی دهجران  
 په حال می تبسم کړی لبخندان دشکرلب  
 مخلصه ! په وصال به یی معمورشی هفتم  
 که دل و جان دی دواړه کړه قربان دشکرلب  
 «مخلص»



## د مینې سر بنسندنه

نوربه نه کرم خیردسپینی خولی اسره هم  
 استغنا د مینې دود نه دی یوازی  
 چه دی ماسره د مینې تړون و کړ  
 خیرکه ډیردی خدمتگار دی په درگاه کښی  
 نوره نه کړی که پیروز پر ما د وصل  
 که شغلونه ستا د مینې له به اخلم  
 خه که لاپمه د هوس له آبادی نه  
 اوس په مینه کی بدنام شومه ناصحه!  
 درقیب په خوله به لاس له تاوانه خلم  
 ږ رسی به یی تباک ستادکوخی کرم  
 سونگ د مینې به نیستی زماصستی کړی

ستاد عشق له سر بنسندی سر نه غاږم  
 خومی تن کی وی د مینې یو قطره هم

«دکتور زیار»

## آرزو

آرزو لرم ساقی یوڅو افداحه  
 که یی را کړی دخاصه نښتی له راحه  
 چه داهسی نوبهار درومی یی میو  
 داخبره په هرچاده ناصلاحه  
 زما پیر ژایی د میو توبه کارشه  
 د بهار په وخت توبه ده ناصلاحه  
 تل به وخت دنوبهار نه وی گلگشت کړه  
 په دا باغ کښی تر صباچه تر وواچه  
 دنرگس گلونه پلې سپاره راغله  
 ننداره یی د بهار کړه افتتاحه  
 رتگارنگ غنچه دی ورکړه په چمن کښی  
 دخوشحال دپاره شه راغلی صباچه  
 «خوشحال خټک»

## دستر گو بست

خاڅکی د صدف سره چه جوړه یارانه کړله  
 دی خپله جفا ورځنی جوړه دردانه کړله  
 بس خو بی مقصده اسویلی می له خولی و تیره  
 کوره چه یارانو ترینه جوړه انسانه کړله  
 هسی نه چه تندر ما سره آشنا نه دی  
 خه که مایه بله ونه جوړه آشیانه کړله  
 شمعی چه چاته کړی عقیده په بزمنونو کښی  
 دانی هم هغه چه یی بی کوره پروانه کړله  
 نژی می مستوسترگو داسی نوی غونډی ست و کړ  
 ماته په لاس لاس کښی ساقی هیره بیمانه کړا  
 وشو به امتزاج سره رندی زاغدی بیامومی  
 چاچه د صومعی په مخکښی جوړه بتخانه کړله  
 هره بهانه دی بهانه لری آشنا زما  
 بله کومه ورځ دی حمزه ته بهانه کړله  
 «حمزه»

## بها نه

یارکه یوڅلی دوه زلفی په شانه کا  
 عاشقان به له حیرته دیوانه کا  
 په خرام خرام په ورشی لگه شمع  
 واړه جمع دمجلس به پروانه کا  
 د سرو شونډو یی که یوڅلی پری نوش کا  
 زاهدان به له یوی مخی رندانه کا  
 په راتله د پسرلی ډیر خوشحال پری  
 بلبل خکه په ژپا کښی ترانه کا  
 دیلا پسی یی سترگی که څوک گوری  
 دمجنون په خیر دی خای په ویرانه کا  
 ومغان و ته به سر او مال بپشکش کا  
 هغه څوک چه سر درون په میخانه کا  
 چه آرزو کړی د صنم و ښکلی مخ ته  
 برهن غونډی دی جوړه بتخانه کا  
 چه تراوسه لاس نه دی ژوندي پاتی  
 رحمت داوی عاشق نه دی بهانه کا

«رحمت»



## غماز گری وریخی

خومره چه آشنا شوم دانشاسره  
 هومره بیگانه شوم د دنیا سره  
 وختم دستورو دنیاگی لره  
 نار می کړ د مینې بند دجا سره  
 هلته هرکلم کښی جوړه مینه ووه  
 ختک په ختک مجنون و دلیلا سره  
 دروغ نه و، ریانه ووه په مینه کښی  
 کار دهرمین و درشتیا سره  
 جوړه می گودی کړه په پیرونو کښی  
 گرځم د سپورمی دشاو خوا سره  
 زه چه آسما نونوته پری وختم  
 خیال دیار د زلفودی زما سره  
 ښکته پورته خارکرم که کشانو کښی  
 گونډی هلته وگورمه تاسره  
 ماد ښاپیریو حسن ولید  
 نه دی برابر ستادحسن د ښکلا سره  
 خیردی غمازگری وریخی مرغی دی  
 چاره د حافظه ده د برښنا سره  
 «نصرالله حافظه»

## د وصال خریدار

پر هرځای کښی زه جلوه دلداد وینم  
 څکه خان یی د وصال خریدار وینم  
 د قیامت نښی په ماشی راڅرگندی  
 چه یی خان له مشغولانه وزگار وینم  
 چه تالی یی په زمین او زمان نشته  
 دلربامی دخویانو سردار وینم  
 حاجت نه لرم داروته د طبیب زه  
 د مرض علاج په لاس دنگار وینم  
 خه عجیبه ده په اور کښی خلک سوزی  
 زه خلیل غونډی په اور کښی گلزار وینم  
 که له مخه می یوڅو جبری صنم شی  
 د منصور غونډی خپل خان په دار وینم  
 که زه نصری آشنالاشم گلشن ته  
 خارڅو خاردی چه گل هم لکه خار وینم  
 «نصر»

# دهان مندان خار سمان

## يك ميليون دالر دستمزد



خوبست بدانيد يك ميليون دالر، بلند ترين دستمزد است كه بيك هنر پيشه داده ميشود، تا كنون كمتر كسي موفق بدريافت چنين دستمزدى گرديده است.

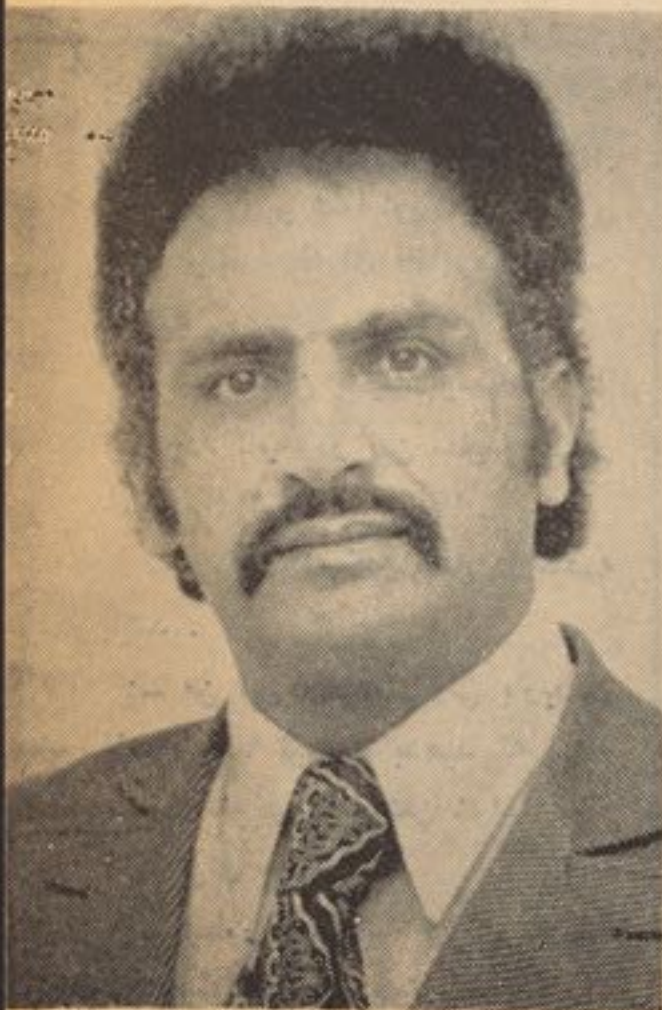
اما «مار لين براندو» كسيست كه موفق گرديده اين مبلغ را دو بار بدست آورد (براندو) يكبار در فلم (پدر خوانده) و بار ديگر بخاطر پازى در فلمى بنام (كماندو هاس مرگ) ساخته‌اى از (استانلى كوبر يك) يك ميليون دالر دستمزد گرفت اعطاي چنين مبلغى به يك هنر پيشه عده زيارى از هنر مندان ممتاز سينماى غرب را بخود جلب کرده و حتى بعضى نسبت به اين مبلغ و براندو حسود گرديد هاند.

## آهنگ‌هاى احمد ولي به بازار

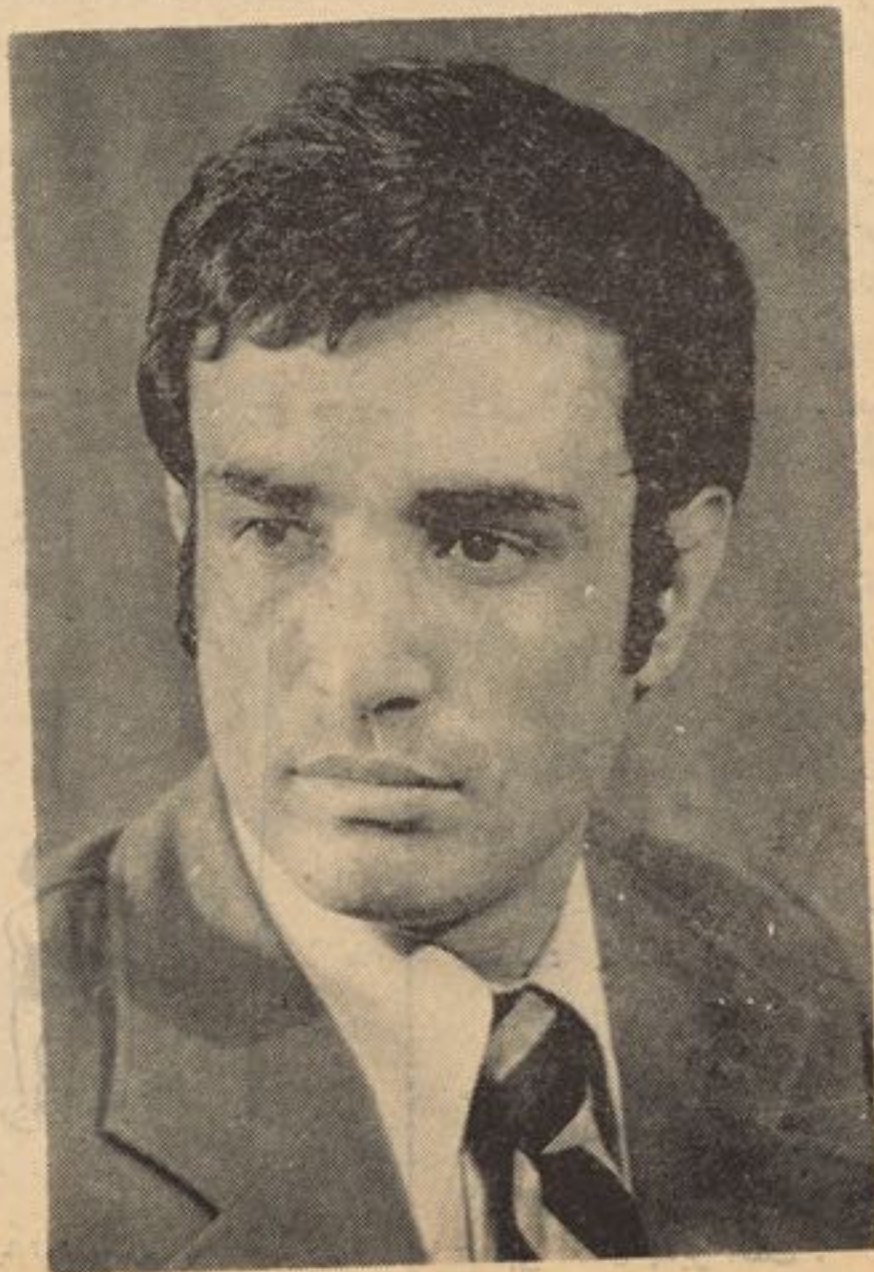
### عرضه ميشود

احمد ولي خواننده جوان و خوش‌آواز راديو افغانستان كه با آواز گيرایش محبوبيت زيادى در بين مردم كسب نموده است. اخيرا فعاليت هاى هنرى اش را گسترش و توسعه بيشتري بخشیده است. ستديو افغان موزيك تمام آهنگ‌هاى احمد ولي را بطريقه استريو فونيك شش باندى ثبت نموده است. آهنگهاى كه احمد ولي در گذشته ثبت کرده توجه بسيارى از علاقمندان را جلب نموده است و اکنون اين آهنگ هابه نحو تازه ثبت شده كه به يقين مورد توجه زياد مردم واقع خواهد شد گفته ميشود يحيى آصفى موسس استديوى افغان موزيك در نظر دارو آهنگ هاى از آواز خوانهاى مشهور كشور را به شيوه جديد استر يوتبت و ثبت آنها را به بازار عرضه كند.

## زن، كتاب و شمع



(زن، كتاب و شمع) اثر معروفيست از جان ون دور تين نويسنده معا صر. قوراست افغان نندارى بر مبنای قصه اين كتاب نمايشنامه اى راروى ستيز بياورد. ستار جفايى دايير كتر پر استعداد كه هم اکنون مشغول دايركت اين درام ميباشد گفت: در نظر است نمايشنامه زن و كتاب و شمع بتاريخ ۱۰ اسرطان به نمايش گذاشته شود از اينرو هنرپيشگاني كه در اين درام نقش دارند اين روزها به شدت مشغول تمرين ميباشند. هنر پيشگاني كه درين نمايشنامه نقش هاى عمده را به عهده دارند عبارت اند از سيد مقدس نگاه محبوبه جبارى، زينت گلچين و آصف وردك، صادق هنر مند محبوب نيز درين نمايشنامه نقش عمده اى دارد.



احمد ولي

ستار جفايى

# به امید



درین شب نوکریوال لبراتورارد خانه نجومی، سین یاکین بود فضا مثل همیشه بود پار اذیت ها به شکل عاری شان بود و چیز فوق العاده ای بگوش نمیرسید همه چیز روبراه و معمول بورخواب چشمان سین یاکین را تنگ ساخته بود و هر آن سرش روی سینه می افتید و دو باره بلند میشد که دفعتاً از فضا اشارات دقیق و واضحی او را بخود آورد و از بس این اشارات غیر طبیعی بود سین یاکین تکانی خورد و نزدیک بود از روی چوکی به زمین بخورد .

سین یا کین با دقت کامل متوجه اشارات شد و تا اینکه شنید :

— سیاره ایریسیا سخن می زند ما اکنون خیلی ها به سیاره زمین نزدیک شده ایم و میتوا نیم سفینه ای بسوی شما پرتاب کنیم زمین از زمین شما سخن ما را میشنوید؟ سین یاکین فریاد زد: — میشنویم ! میشنویم .

— و به این لحاظ ما برای اولین بار سفینه خویش را با فضا نوردان خود بطرف زمین میفر ستیم! — آفرین بر شما اوپارا زیت های فضا برای لحظه ای مخابره را خفه ساخت

و بعدا سین یاکین پرسید : — چند نفر در بین سفینه قرار خواهند داشت ؟ — هر قدر که گنجایش داشته باشد .

— من این را میدانم ولی باوجود آن هم لطفا توضیح بدهید که به صورت تقریبی چند نفر خواهد بود . — برای چه ؟

— چطور برای چه ؟ برای اینکه قبلا برای شان در هتل جای ریزوف



# دیدار



شد و اینک ما از شما روز میشویم . با شنیدن این خبر سین یا کین باتمام قوه مکرو فون راجسپید و فریاد زد :

— صبر کنید ! صبر کنید لازم است از شعبه مربوطه موافقه بگیرم . قطع نظر از آنکه شب بسود ، سین یاکین دل را به دل شیربست و به مدیر لبراتورارد زنگ زد و به نجوا گفت :

— الو! فیلکس کوز میچ! زینکه نا راحت تان کردم بسیار معذرت میخواهم . یک حادثه غیر مترقبه ایریسیا اجازه ورود بکره ماه را میخواهد ! — کی ؟

— سیاره ایریسیا از عالم متمدن دیگر .

— از جهان متمدن دیگر ، دیگر چه خواهد بود .

— بصورت دقیق گفته نمی توانم البته قدری عجیب به نظر می آید .

— پس درین صورت عجله برای چه ؟ صبح از شام عاقل تر است

درین باره تعمق میکنیم . صحبت می کنیم و فیصله مینمائیم و بعدا به ایوانسوف تلفون میکنیم و به همین ترتیب ... بلی بلی عزیزم خدا نگهدار !

سین یاکین گوشی تلیفون را سر جایش گذاشت و تماس را دوباره با سیاره ایریسیا برقرار ساخت آخرین اشارات مخابره ایریسیا بگوش می رسید :

— برای چی اینقدر معطل میکنید؟

چرا جواب نمیدهید ؟ شما که میدانید ملاقات بعدی ما فقط بعد از یک صد و پنجاه سال آفتابی امکان پذیر است .

— این که واضح است . مقام ، رتبه

و وظیفه و شغل شان چیست ؟

— نمی دانیم راجع به چه شماسخن میزنید . بسوی شما باشند گمان سیزه ایریسیا پرواز خوا هـند کرد پس از یک دقیقه ما از کوره زمین دور

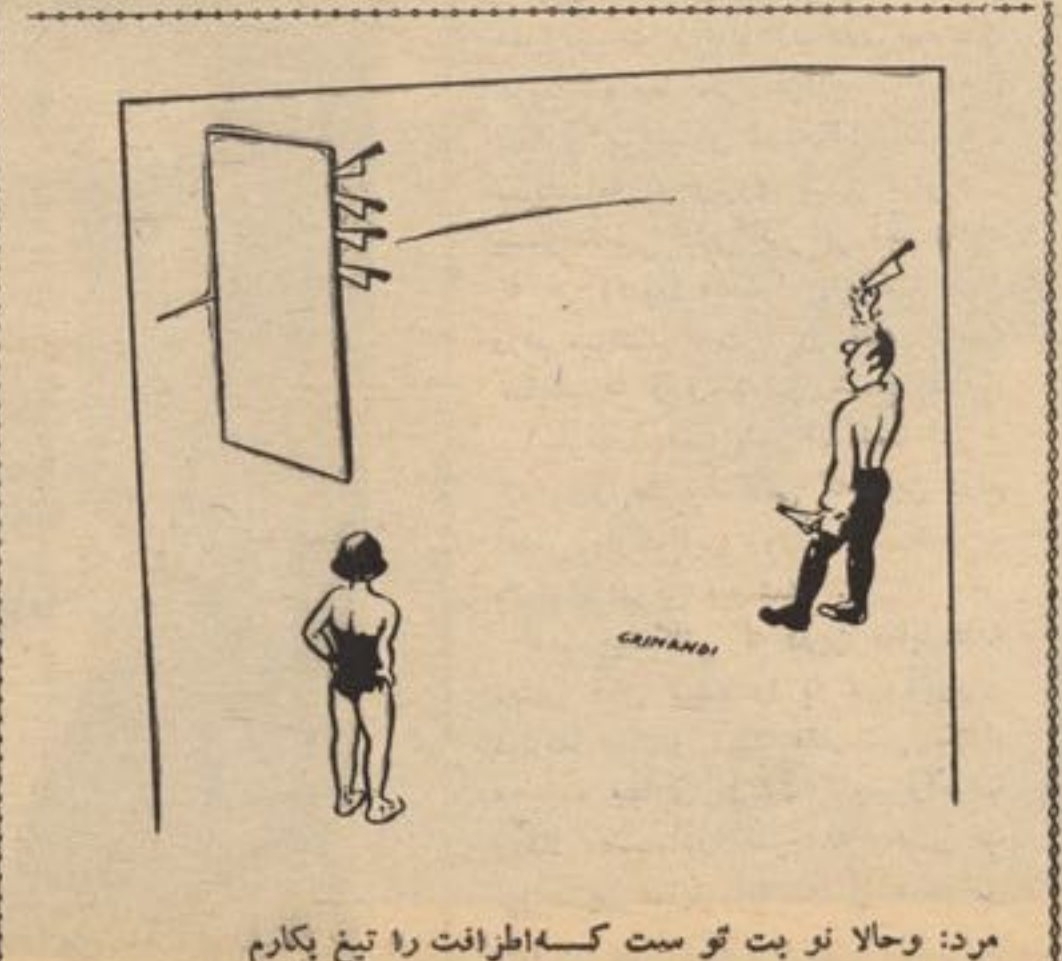
شده میرویم و بعد از آن ارسال سفینه میرویم و بعد از آن ارسال سفینه برای ما مشکل خواهد بود . پر واز بعدی ما فقط بعد از طی یکصد و پنجاه سال آفتابی امکان پذیر خواهد

کنیم . — چی چی گفتی ؟!

— میدانم که در سیاره شما همچو

رسومی وجود ندارد و یز روف جز فرق نمی کند چاره ای می قبلی در هتل ها پروا بلمی نیست . خیر فرق نمی کند چاره می اندیشم برای شما در انتوریست جا

دست و پامیکنیم و ببخشیدگی بهسوی ما پرواز میکنند . — باشند گان ایریسیا .



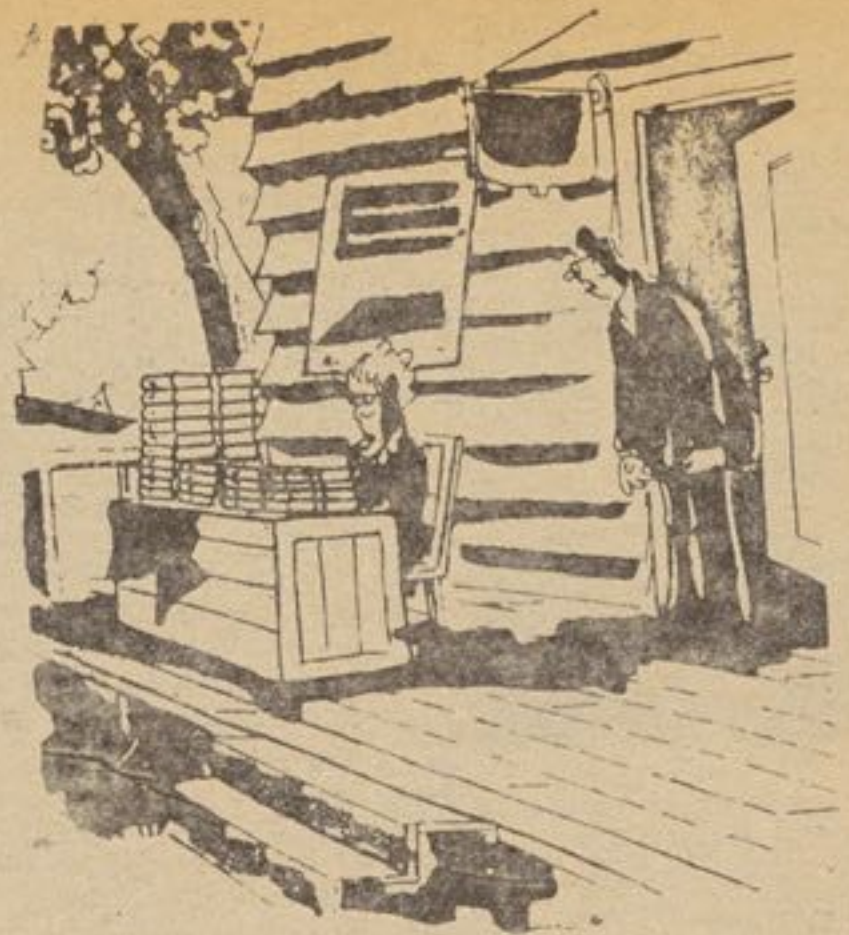
مرد: وحالا نو بت تو ست که اطرافت را تیغ بکارم

## قیچی گمشده

پسری که موهای خیلی بلندی داشت پس از سالها جهت اصلاح سرش وارد یکی از سلمانی ها شد. سلمانی مدتی به این جنگل مو نگاه کرد و بعد با تاتو به شاگردش گفت:

- آهن ربای مرا بیاور . سپس روی بمشتری کرده گفت:

شما پریشان نشوید ، زیرا فقط می‌خواهم به کمک آهن ربای قیچی سلمانی - ام را که در بین موهای شما گم شده بیرون کنم .



مرد: تاقیکه برای من دادید. برخلاف توقع مردی در آن خوابیده است

## دلیل

مادری از پسرش پرسید :

- راست بگو مر بای آلو بالو راقسو خورده ای ؟

پسر گفت :

- بخدا من نخورده‌ام .

چرا خسته هایش روی زمین ریخته است ؟

پسر با سر فرازی گفت :

- دلیلش هم همین است ، زیرا من هر چه خوردم ، خسته هایش را هم قورت دادم .

## کار اضافی

رئیس کار خانه موتر سازی نگاهی به عریضه ، عارضی که تازه جهت پیدا کردن کار مراجعه کرده بود ، انداخت و گفت :

- چند ساله هستید ؟

- چهل دو ساله .

- ولی درین جا نوشته اید سی و پنج سال سابقه کار دارید ، چطور چنین چیزی امکان دارد .

- با اضافه کاریم حتما قابل قبول خواهد بود .

## دوستم به سینما رفته

شخصی از کنار جاره ای می گذشت و چشمش به گدای افتاد که در گوشه سرك نشسته و از مردم پول می طلبد آن شخصی به حکم دلسوزی پیش رفت و او پیسه ای را در دست آن گدادر که می گفت : کورم ، عاجزم بمن رحم کنید .

اتفاقاً پول از دست گدا پائین افتاد و بگوشه ای دور تر لغزید گدا فوراً دویده و آن پول را برداشت آن مرد که تا آن دم از آنجا دور نشده بود گفت : تو تا حال فریادمی کشیدی که من کورم و عاجزم جلا معلوم میشود که تو چشم داری ، پس چرا مردم را فریب میدهی ؟

گدا جوابدار : معذرت میخواهم اصلاً من گدای اصلی نیستم ، اینجا عوض یکی از دوستانم نشسته ام که او فعلاً بفرض تماشای فلمی به سینما رفته



آمادگی شیر در مقابل کمره عکاس

## خواستگاری

ژاک که جوان ثروتمند و خوش تیپی بود ، از دختری که تازه با او آشنا شده بود پرسید :

لیزا تو چرا تاکنون ازدواج نکرده یی ؟

لیزا بلافاصله جوابداد :

من جداً تصمیم گرفته ام که تا آخر عمر هرگز شوهر نکنم .

ولی عزیزم اگر من از تو تقاضای ازدواج کنم چطور ؟

دختر با خوشحالی جوابداد :

آنوقت با کمال میل قبول خواهم کرد .



حالا باید به مهمانی بروم چون خیلی موهایم قشنگ شده

## شجاعت

شخصی بدو ستش گفت :

- من آدمی هستم که هر انتقادی داشته باشم ، میروم پیش رئیس دفترم و مستقیماً برایش میگویم .

رفیقتش پرسید :

- پس تو رئیس دفتر رازیادی بینی

- بلی

- در کجا ؟

- در تلویزیون .

# باین زن نامور آشنا شوید



این زن شصت و نه ساله در سال ۱۸۸۸ در یکی از شهرهای کشور بلغاریا (دوبریچ) چشم دنیا گشوده و پدرش یک تن از مهاجرین روسی بود که در شهر (دوبرو دجا) در کشور بلغاریا مسکن گزین گردیده و تا آخر حیات

در آنجا بسر برد. پدرش در بساط آینه درخشان دخترش نیک می‌اندیشید و میدانست روزی «دورا» نوه پسرش و شاعره معروف و مشهوری برای خدمت بفالک و وطنش خواهد گردید. (دورا) از آوان طفولیت تادور شیباب و آغاز پیری و کهنوت در شعر و ادب و تالیف کتب علاقه خاص داشته و پدرش درین راه یگانه مشوق ذوق و افکار وی بوده و همواره این شاگرد با عا طفله برای یک مدت طولانی در راه آموزش و تدریس اطفال و جوانان کشورش خدمات بس فراموش ناشدنی و شایانی انجام داد و امروز همه کس او را مشتاقانه و نامش را با افتخار بزبان

طرز زندگی مردم - منازعات فکلسوری و اجتماعی محیط و بالاخره زیبایی چشم گیر خالک و وطنش (دوبریچ) او را واداشت تا به خاک (دوراگبی) در طول حیات خدمات ارزنده افراد وطنش خاصا اطفال و جوانان انجام داده است. بهترین پدیده و اثریکه تالیف نموده (ای آفتاب صبرکن) نام دارد که ۱۰ جمله برگزیده ترین آثار وی بشمار رفته و مضامین و مطالب سود مند آن در عالم شعر و ادب این کشور مورد استفاده ادبی اهل خبره و خردفرار میگردد. اکثر تالیفاتش به السنه روسی - فرانسوی - پولیندی - دنمارکی و غیره ترجمه گردیده و دوستان درین زبانها در دسترسند. اینک برای شناسایی بیشتر افکار و عقاید این شاگرد بلغاری نمونه کلام او را که از کتاب (ای آفتاب صبرکن) انتخاب گردیده ترجمه و بمطالعه خوانندگان و علاقه مندان محترم این مجله تقدیم میدارم.

## ای آفتاب کمی صبرکن

آفتاب صبرکن • من تا هنوز آماده کسی برای آمدن شب ندارم. و تا اکنون از روزم استفاده نبرده ام. تا حال بروچانم مسلط نیستم تا برایش حق آرامش بدهم. صرف تا هنوز آموخته ام با سنگها و اشجار با چه لجه حرف بزنم و روزم را با خرد آنان در میان بگذارم. • تو چرا بمن میگوئی بخوابم و بدین ترتیب قلل درخشان کوه (ویتوشا) را که با نور زر افشانت روشن ساخته بی میخوامی با آن جلال و عظمتش محو، و آن دهکده های مجلل و درخشان را با غروب خود به دیار تاریکی و ظلمت قرار دهی • کمی صبر کن ای آفتاب • مهلتم بده بگذار بدانم درین دنیای پر هرج و مرج و نارام چه کسی میتواند بسی تشویش و آرام بخواند. • من بیداری را هر بوطیه موجودیت وجدان و روز را زاده وجدان میندارم. ای آفتاب کمی صبرکن ...

## زن در ضرب المثل ها

هیچ کس را وادار بدو کار نکنید یکی جنگیدن و دیگر زن گرفتن

عربی

عروسی که نمی تواند بر قصد میگوید: اطاق کج است

ایرانی

مهربان بگزن خوب بگزن جا رو ب است

چینی

مردی زن همیشه پیرا هوش پاره است و مرد زن دارا صلابت هنی ندارد. ایرانی

ازدواج، دیروز اشتباه بزرگی برای مرد است.

فرانسوی

تهیه کننده سید (شا مل)

# زنان و دختران



تهیه و ترتیب از: مریم محبوب

آشپزی

## برای آنانی که میخواهند غذای خوشمزه تهیه کنند

خورا ک جگر

### مواد ضرورت

- یک پاو جگر موسفت
- دودانه پیاز خورد
- یکدانه زرد ک
- یک قاشق غذا خوری روغن
- یک قاشق غذا خوری آرد
- نمک و کشنیز، مرچ بقدر ضرورت.

### طرز تهیه

نمک و مقدار آب را با هم مخلوط کرده

جگر را خوب بشسته آنرا میان مخلوط تهیه کرده برای نیم ساعت تر کنید. بعد آنرا بصورت ورقه های نیم اینج بریده آرد، نمک را آماده ساخته و ورقه ها را داخل آن نماید پیاز و زرد ک بصورت حلقه ها بریده شود بعدا همه را برای ۲ الی ۳ دقیقه در روغن سرخ کنید وقتی پروغن آمد یک پیاله آب را بالای آن اضافه نموده برای ۱۵ دقیقه آماده میشود. البته علاوه کردن کشنیز بالای آن خوشمزه تر میگردد.



# چرا در بسیاری از فامیل ها حق اظهار نظر برای دختران جوان داده نمیشود؟

## و چرا همیشه از طرف پدر و مادر تحدید میگردند؟



پدر مادرم حق اظهار عقیده را از من گرفته اند... تحصیل کرده ام و احساس فراوان دارم اما آنقدر ترسو و خجول بار آمده ام که حتی از گفتن و پرسیدن عاجز در خانه تنها هستم. گاهی به فکر گریز از دست این شیاد های خطرناکی که دور پیش من را احاطه کرده اند می رفتم - تبعیض طلبی سخت فضای فامیلم را در خود فرو برده است. من اصلا از فکر و ذهن پدر، و زمانی از اندیشه مادر بدور هستم. نمیدانم آیا در عمو می فامیل ها همین قسم رواج ها مروج است ایامور یانه این غم و اندوه وجود همه دختران را می خورد؟

از پدر مسخت بیزارم در پیش هر کس و نا کس من را تحقیر میکنند و با سخنانی نیش دار و آتشین نزد این و آن مرا خورد میسازد و حتی بعضی اوقات در حالیکه دختری ام بیست و یکساله مرا لت میکنند و کتک میزند. حق ابرار عقیده و حسن نظر بکلی از من سلب شده از خود و خویش من اراده ندارم. راستی که زندگی برایم مسخت تنگ شده و مسخت مرا در خود فشار داده است از شما می پرسیم چرا بعضی پدر ها این طور رفتار در مقابل جوانان خود دارند از خورد کردن شخصیت آنها از تحقیر آنها از شکستن عزت نفس شان لذت می برند و حفظ میکنند من به کلی سر میچ شده ام نمی دانم چه کنم و چه چاره به جویم.

این برخورد ها و تضاد ها و عدم گذشت ها و اغماض در بعضی مورد به آنقدر مراحل حساس و خطرناکی می رسد

که از خشم و ستیزه کار گرفته و به یکباره می خود را ازین قید و بندها رها کنیم. شما از هر طبقه که باشید خواه تا جر خواه معمار یا استاد، یا معلم یا شاگردو یا پیشخدمت هر کسی و هر جاه که باشید در زندگی نیاز کامل دارید که بدانید با هر طبقه ای و هر کسی چگونه با ینی معاشرت و رفتار نمود و با دیگران چگونه باید سلوک کرد خود شما با این نکته مهم خوبی متوجه شده اید که هر کسی اخلاق اجتماعی اش بهتر و طرز معاشرت تو بر خورد او با مردم صحیح تر باشد در کار های خود بهتر می تواند پیروز شود ولی جای بس تأسف است که من از این روش محروم ام و محروم مانده ام از بس که من را پدر و مادر نزد دیگران تحقیر و سرزنش کرده اند. بکلی خود را شکست خورده و دور از اجتماع احساس میکنم. خود را غاری از هر گونه روابطه اجتماعی و مردم داری میدانم. علم جرات و شهامت در من به خوبی پیدا است.

خوب: اکنون بیایم پرسش مسایلی که گریبانگیر همه جوانان شده و از آنها را در تحت شدید ترین شرایط ذیقی فامیل قرار داده است اگر جوانی سقوط میکند و یا اگر جوانی غرض نیاز های روحی و جسمی خود بدیگری پناه میبرد و بالاخره به شا هراه سقوط و پر نگاه نزدیک میشود پس این گناه بگردن کی است؟ آیا گنهگار جوان است یا گنهگار اجتماع است البته اگر از نظر من پرسید. مقصراصل چنین انحراف ها پدر و مادر است چون اولین مدرسه تربیه جوان

فامیل بود هواز فامیل شروع میشود. حق ابرار عقیده و اراده داشتن بکلی از ما جوانان هم از پدر و دختر سلیم گردیده است.

خود را دیتی در بین فامیل و نسل جوان اصلا وجود ندارد یکی از مثال بر چسته آن خود می باشم.

پدر و مادرم به اثر کو چکترین حرکت من انتقاد میکنند در لباس پوشیدن خود را سبیم میدانند من مجبور ام که هر زمان - دوخت لباس، کوتاهی و درازی آنرا مطابق

میل پدرم انجام دهم. حتی به آرایش صورت دخالت می کنند اگر کو چکترین تغییری به صورتم ایجاد شود پدرم فوری انتقاد کرده و چنان کب های نیشدار میزند که بکلی دیوانه میشوم و مجبورم که همان آرایش کهراباک کنم.

شما متصدی صفحه لطفاً به این گونه پدر ها و مادر ها تاکید کنید که اینقدر سلب آزادی نکنند و اینقدر در تحت شرایط سخت و ذیق دختران خود را قرار ندهند و بگذارند که از حق مسلم خود استفاده کنند.

آرنج تنها از قسمت بلند دست دستهارا بطرف چپ و راست حرکت دهید.

در حرکت چهارم جبهه خود را تغییر داده بدون حرکت دادن بدن انگشتان خود را با هم وصل نمایید طوری که در عکس دیده میشود و بعد دستهای خود را از بند دست بطرف چپ و راست حرکت دهید.

ادامه دارد

## اگر از چاق بودن رنج میبرید

این ستون را بخوانید

در عکس دوم کف هر دو دست را روی زمین قرار دهید طوری که نوک انگشتان با هم با انگشتان دست های تماس کند.

در عکس سوم نگاه کنید دو باره ایستاده شوید و دستهای تانرا قسمی قرار دهید که شکل یک زاویه را گرفته بعد بدون حرکت

خوب وقت کنید به پاراست ایستاده شوید طوری که بدن از دست های تان دیگر قسمت وجود حرکت نکند و بعد دست را طوری که در عکس می بینید به هم قرار دهید.

اگر میخواهید ورزش کنید از همه اولتر باید وقت شناس باشید و در ورزش نباید سستی رو نما گردد.

مابرای زیبا شدن بدن اندامتان چند مطلب تر جمه کرده بدسترس تان قرار میدهم شما میتوانید با انجام دادن - حرکات فوق اندامتانرا متناسب بسازید.



## تأثیر تربیه

خصوصی برای خود پیدا کنند .  
۵- در باره اخلاق و رفتار شان توجه زیاد نمایند .

۶- چون قوه محاکمه شان بخوبی کار نماید هد پس سر نوشت آینده خود را تعیین کرده نمیتوانند بنابراین آن رهنمایی متواتر و سنجیده بکار فراغت خود کار گرفته شغل های دارند .

شرت و غیره تدریس میشود

۴- توسط کنفرا نسهای فردی و

اجتماعی توصیه میشوند تا از وقت

فراغت خود کار گرفته شغل های دارند .

در گذشته گفتیم که شاگردان غبی به فعالیت های عقلی و ذهنی کمتر علاقه نشان میدهند علی الخصوص در مضامین ساینس به مشکلات زیاد دچار میشوند بنابراین آن در ممالک متمدنی این قبیل شاگردان را پیش از فارغ شدن از لیسه ها به شعبه های مخصوص تحت تربیه قرار داده و بیشتر مضامین مسلکی برای شان تدریس میگردد پروگرام شان از شاگردان دیگر قرار ذیل فرق دارد

۱- تکرار عمومی فعالیت هاییکه در مکاتب ابتدایی آموخته اند ولسی بطرز عملی و تطبیقی .

۲- کورسهای مسلکی از قبیل تایب ، مکتوب نویسی ، نجاری برای بچه ها در مکاتب دختر ها مضامین از قبیل پختن ، تربیه اطفال ، دوختن و غیره .

۳- برای اینکه آنها برای حیات اجتماعی تربیه شوند کورسهای مانند حفظ الصحه بدنی ، حفظ الصحه روحی ، آداب معا-



### معلومات برای جوانان

## کورس های فروش کتاب در فرانکفورد

که برای مامورین عالی رتبه اختصاص آلمان زنان تشکیل میدهند . بسیاری از فروشندگان کورس های کتاب ۸۰ درصد کتاب فروشان را در فروشی را گذرانیده اند .

رشد روز افزون چاپ کتاب در جهان شغل کتاب فروش را پیچیده ساخته است . ازین رو کتاب فروشان ناگزیر اند با آخرین تکنیک های فروش مجهز باشند .

کالج آموزش کتاب فروشی در فرانکفورد برای این منظور در این اواخر یک کتاب فروشی باز کرده است .

این کالج از سال ۱۹۷۲ کورس های دیپلومه برای معاونین فروشندگان کتاب برگزار ساخته است . اوسط سن این معاونین ۲۴ سال است .

پیشترفته ترین کورس در این زمینه یک سیمینار چهار هفته ای است



تربیه

# آفتاب تابستان و لباس های

## تابستانی

در تابستان چه لباس بپوشیم تا احساس گرما نکنیم ؟  
با فرار سیدن فصل تابستان طبیعی است که هوا گرم میگردد و این گرمی  
بعضاً آزار دهنده و خسته کننده می نماید .



برای اینکه خود را از گرمی تابستان تا اندازه حفظ نماییم لازم است در  
انتخاب لباس دقت نماییم و از پوشیدن لباس های که رنگ تارک و نارنجی و  
داری نماییم زیرا لباس هاییکه دارای رنگ تارک میباشند باعث جذب بیشتر  
حرارت گردیده و طبیعی است که حرارت زیاد انسان را اذیت نموده و خسته  
می سازد .

پوشیدن لباس های روشن و آزاد سبب میگردد که انسان کمتر احساس  
گرما نماید و باید توجه شود که پوشیدن لباس های نایلونی سبب  
ازدیاد حرارت در بدن گردیده پس بهترین لباس در موسم تابستان  
لباس های نخی است که دارای رنگ روشن باشد میباشند .



### یک نیاز چند نامر

مکلفیت های تحصیل کرده ها در برابر  
اجتماع باعث پیشرفت همه مساجات چه اخلاقی  
باشد چه اجتماعی و چه تخیلی یک کشور  
ارتباط مستقیم به کیفیت و کمیت کتله های  
تحصیلی علمی افراد اجتماع آن کشور دارد.  
باید تحصیل کرده ها بعد از یک دوره تحصیلی  
بهرسطحی که باشد متکی نباشند . چه  
جهان علم و تحصیل علوم پایان نا پذیر  
بقیه در صفحه ۶۱

# جوانان و روابط خانوادگی

خویش حرف بزیم خوشییم نمی  
گذارد که باهم تنها باشیم گا هسی  
خودش و زمان یکی از بچه های خود  
را به نما بندگی از خود میگذارد .  
و باعث نا آرامی من و نامزدم میشود  
نمی گویم که یک مادر متوجه  
دختر خود نباشد ولی این قدر مزاحمت  
برای چیست ما که معنی شرافت را  
میدانیم و به آن عقیده داریم پس چرا  
همیشه باعث اذیت و مزاحمت این و آن  
قرار گیریم سخن ما بجای کشیده که  
حتی اشخاص که هیچ ربطی به ما  
و خانواده ما ندارد در امور  
زندگی ما مداخله  
می نمایند بارها به خشمی محترم  
خویش گفته ام که این کارها چه معنی  
دارد آخر من انسان هستم و معنی  
انسانیت را میدانم پس چرا سبب  
اذیت من و دختر خویش میگردید و در  
جواب به من میگوید که نباید پنبه و  
آتش را یکجا گذاشت و این جمله را  
همیشه و هر وقت که من به منزل  
ایشان میروم تکرار میکند .

چون گفتارم به ایشان نتیجه نداد  
خواستم بدین وسیله برایشان خاطر  
نشان کنم که شرایط زمان و محیط  
ما از گذشته فرق زیاد نموده است  
و با این کارها نمیتوان نتیجه درست  
گرفت .

ولی آزرده و عدم اعتماد در نزد  
دختر و پسر برای همیشه باقی  
خواهد ماند .

محمد ولی

تازه باهم نامزد شده ایم و صرف  
دوماه از نامزدی ما میگذرد هنوز آن  
طور که باید یکدیگر خود را  
بشناسیم نشناخته ایم  
و از خوی و خواص یکدیگر خویش  
چیزی نفهمیده ایم زیرا این بیخبری از  
وجود یکدیگر عاملی دارد که برای شما  
میگویم .

من جوانی هستم که ۲۵ سال از  
عمر خویش را پشت سر گذاشتم و  
نامزدم در حدود سه سال از من  
کوچکتر است دو سال قبل از  
پوهنتون فارغ شده ام و امروز مشغول  
کار در یکی از دوائر رسمی میباشم .  
نامزدم صنف چهارم پوهنخسی  
حقوق را میخواند . میخواهم بی پرده  
صحبت کنم من و نامزدم چند ماه قبل  
در یکی از دعوت ها باهم آشنا شدیم  
با هم صحبت کردیم و بالاخره باین  
توافق رسیدیم که با هم ازدواج کنیم  
پس از مدتی فامیل من چندین  
مراقبه به خانه پدر دختر رفتند و  
آمدند تا بالاخره رضایت آنها را  
جلب نمودند و دو ماه قبل ما با هم  
رسماً نامزد شدیم . حالا که نامزد  
شده ایم و پیمان بسته ایم گاه گاهی  
به خانه نامزدم می روم ولی از در و  
دیوار خانه چشم ها متوجه من است  
مثل اینکه چیزی عجیب و خارق العاده  
را مشاهده میکنند اگر میخواهم  
ساعتی با نامزدم از زندگی آینده





# مردی با نقاب بقیه

## تا اینجا داستان :

گنتر مامور لایق پولیس به تعقیب سازمان بقیه ها زندگی اش را از کف داد. **الک معاون کمیسر پو لیس به تشویق دیک گاردون به تعقیب مایتلند پیر که مرد موزی است میباید.** رای بنت جوان که نزد مایتلند کار میکند، به اثر تشویق لولا بسا نوا پارتیمان لوکس به کرایه گرفته می خواهد به خدمت خود نزد مایتلند پیر خاتمه دهد و تلاش خواهرش برای ادامه کار او نزد مایتلند به کدما نتیجه نمی رسد و او را ترک میکند. **دیک از طرف وزارت خارجه انگلیس مامور حفاظت یک سند میشود.** اما اسناد از سیف منزل لارد فار میلی بطرز اسرار آمیزی به سرقت میرود تحقیقات پولیس هاگن مد یو کلپ هیرون گرفتار میشود. اما هاگن بطرز عجیبی فرار میکند و اکنون پولیس به اثر اشتباهی که دارد بکس هایی را که مرا جعین در شعبات حفظیه استیشن های ریل به امانت می سپرند در دفتر مرکزی تفتیش مینماید. در اثنای تفتیش بمبی در دفتر پو لیس متعلق میشود و اینک بقیه داستان.

گرفت که احتمال داشت اشتبا هاتی را بوجود آورد این موضوع در تمام طول راه تا به هارلی تریس وقت آنها را گرفت

دیک از دیدن یک بسته کاغذ به روی میز کارش آهی کشیده احساس آرامش خاطر نموده و اظهار داشت خدا را شکر که لست قیمتتها رسیده است.

ایلا با تبسم پرسید او دلیل سپاسگذاری تو از خدا چه بود؟ الک در میان حرف آنها داخل شده گفت: برای اینکه وجدا نشی او را ناراحت میسازد که کارهایش را تا تمام بگذارد.

الک با این کمک خود دیک را از پاسخ گفتن به سوال ایلا نجات داد این اجبار و فشار آنقدر زیاد بود که الک تحمل آنرا بعید می پنداشت و درست در لحظه ای که دیک با یک اشاره سر او را اجازه بیرون رفتن داد الک به یک جست از جایش برخاسته آماده بیرون رفتن شد و خطاب به ایلا گفت:

ماد موازل بنت من مجبورم همین الان شما را ترک کنم و تصور مینمایم که شما دو نفر برای فرش و موبله کردن عمارت مایتتری به تمام روز بعد از چاشت احتیاج دارید؟ اگر چه... در لحظه ای که الک میخواست از اتاق بیرون رود، صدایی از بیرون شنیده شد. این صدای مضطرب، عصبی و گریه آلود یک زن بود. پیش از آنکه دیک خود شرابه دروازه برساند دروازه باز شد.

ولولا خود شرابه داخل اتاق افکند او از شدت گریه از حال رفته، تردد بیچاره گی در سیمای قشنگش پیدا بود و با دیدن دیک گاردون فریاد: اوه گاردون، گاردون شما از جر یان اطلاع دارید؟

دیک به لولا گفت: خاموش! دیک سعی نمود مانع حرف زدن لولا میشده نگذارد که ایلا از جریان بوی بر شود. اما لولا بحدی ناراحت بود که ایلا را در آنجا ندید و سخن دیک را نشنید. لولا مثل ابر بهاری می

داشت: این خبر یک حقیقت است و مانعی توانیم کاری بکنیم. ما باید این موضوع را بحیث یک حقیقت بپذیریم که رای گناه گار است. اگر شما غیر ازین طور دیگری فکر کنید دیوانه خواهید شد و هم اگر او مثل شما و من بی گناه میبود باز هم برای چه امکانی وجود داشت که تجدید نظر بر موضوع اورا تقاضا میکردیم یا مانع اجرای حکم قانون می شدیم؟ دیک با وضع اندو هباری اظهار داشت: بیچاره جان بنت. الک زیر لب غرغر کرد: اگر شما بحالت بیخیالی اول خود بر گردید و خود را خوشحال نشان دهید در آن صورت من خودم را در یک فضای بهتر برای فکر کردن خواهم یافت. روز شما خوش.

یک قدری صبر کنید، من درین لحظه به تنها بی قادر نیستم با ایلا رو برو شوم و خودم را سر حال نشان دهم. با من بیا بید.

الک قدری تردد از خود نشان داده اجبارا بدنبال او روان شد. ایلا نتوانست از وجنات و سیمای آندو بی به حقیقت ببر. الک مجدداً در باره ارقا موقضا یایی به حرف زدن پرداخت و هکذا به مسایلی تماس

**اگر دید، من تعجب** دیک اظهار داشت و قتی شما موضوع شیوع اپیدمی وواکسینا سیون را مطرح نمودم لازم بودن همان لحظه متوجه میشدم که از طرح این مساله منظور خاصی داشتید؟ کارتر خوب حال باید کرد؟ الک در پاسخ گفت: من میتوانم بشما کارهایی را که نمی توانم انجام داد حساب کنم. ما نباید چنان بنت و دخترش ایلا را خیر نماییم رای به احتمال قوی بنا بر علل مناسبی تصمیم گرفته است که هویت خود را آشکار نسازد.

الک بالحن و مستانهی به حرف هایش ادامه داد: آقای کلونل، ساعات بعد از ظهر شما را خراب ساختم و حال شما می خواهید بعد از ظهر تان را خراب استفاده کنید. اما اگر من بجای شما بودم، بدون آنکه ایلا متوجه تغییر وضع من بشود بهمان شوخی و بی خیالی پیش از چاشت باقی میماندم اگر شما نتوانید وضع تانرا حفظ کنید، ماد موازل فو را متوجه میشود که اتفاق رخ داده است. دیک به آرامی پاسخ داد: (اوه ای خدا! این خبر وحشتناک است. الک به تایید حرف دیک اظهار

دیک اظهار داشت: خوب است. در همینجا با هم حرف میزنیم. الک جواب داد: بلی. راستی به این موضوع فکر نکرده بودم. شاید در پنجایک سالون آرایش موی خانمها هم وجود دارد؟ بیادم هست که یک وقتی آرا یشگاه موی را حین عبور از حال مرمری دیده بودم. فکر میکنم ماد موازل بسنت ایرادی نخواهند داشت که بروند موهای شان را شکل بدهند تا ماز صحبت خود خلاص شویم؟ ایلا گفت: طبعاً هیچ اعتراضی ندارم. اگر من مانع کار شما باشم به کمال میل حاضر م مطابقت خواسته شما رفتار کنم، لطفاً مرا به آرا یشگاه زهنمایی کن. وقتی دیک سر جایش برگشت الک آنجا نشست. بود و سگرتش را دود می کرد.

آرنج دستش را روی میز گذاشته، دستهای لاغر و نسواری رنگش را زیر زنج قرار داده بود. چشمهای الک مانند چشمهای یک پندس و متخصص نجاری به سقف مقبول سالون دوخته شده بود. دیک در حالیکه به چوکی می نشست پرسید: خوب الک موضوع از چه قرار است؟ الک نگاه خود را در سقف بین گرفته، بچهره دیک خیره شد و گفت: مردی که محکوم به اعدام شده، غیر از رای بنت کسی دیگر نمی باشد. رنگ از صورت دیک پرواز کرده پرسید: شما از کجا این موضوع را می دانید؟ عکس های محکوم به اعدام زندان گلا سستر در راه رسیدن به دفتر ماست به احتمال قوی امر و عصر عکس های ارسال شده از زندان گلا سستر به لندن خواهد رسید. اما من احتیاجی به دیدن این عکس ها ندارم. هریکه در زندان گلا سستر منتظر اجرای حکم اعدامش نشسته است، سه داغ واکسین در زیر بازوی دست راستش دارد. سکوت مر گباری مستولی شد



گریست و گریه مجالش نمیداد. لولا خطاب به دیک بحرفهایش **ادامه داد** او نها رای را گرفته اند و فردا ارزش میزند، لیلو برادی کشته شده بدبختی بزرگ روی آورده و آنچه نباید میشد شده است.

ایلا در حالیکه از شدت ترس وضع دیوانه ها را پیدا کرده بود پرسید برادر مرا فردا به دار می آویزند؟ لولا درین لحظه متوجه ایلا شده با سر اشاره کرد: بلی من امروز مطمئن شدم که رای را محکوم کرده اند چون اشتباه پیدا نموده بودم یک نامه نوشتم. بالآخر آن یک تصویر از فینان را برای من فرستادند و من از روی عکس شناختم که فینان همان برادی بوده و شخص محکوم به قتل او بنام جیمز کارتر هیچکسی غیر از رای نمی باشد. یقین کامل دارم که این کار بقیه است نقشه این قتل ماه ها پیش توسط بقیه بزرگ طرح شده بود. من به خاطر لیلو برادی نمی گریم.

سوگند میخورم که اشک ریختن من بخاطر برادی نیست بلکه برای رای ناراحتم گناه من بود که این جوان بی گناه را بسوی مرگ سوق داریم گاردون! میفهمی چه میگویم؟ من در قسمت رای بنت مسئول هستم.

لولا پس از اظهار این کلمات دچار حالتی عصبی و جنون گردیده شروع به گریستن کرد.

دیک آهسته گفت: او را بپرید. الک لولا را که سخت در هم شکسته بود از اتاق بیرون برد. ایلا هسته و بسا عجله پرسید: حر فهای او حقیقت دارد؟

دیک با اشاره سر حرف های او را تصدیق کرده جواب داد: میترسم که این گپ صحیح باشد.

ایلا با خود حرف میزد: اگر می دانستم پدرم را در کجا میتوانم پیدا کنم فوراً میرفتم و او را در جریان می گذاشتم.

دیک پرسید: مگر با خبر ساختن او کمکی به حال رای میکند؟ تصور نکنم کمترین کاری از دست پدرت ساخته باشد ایلا به قیافه دیک خیره شده جواب داد: تو حق بظرفی دیک بلی پدرم نباید از موضوع با خبر شود. دیک آیا ممکنست که رای را ببینم؟

دیک بعنوان نفی سر شرا تکان داده بود و گریه مجالش نمیداد. لولا خطاب به دیک بحرفهایش ادامه داد او نها رای را گرفته اند و فردا ارزش میزند، لیلو برادی کشته شده بدبختی بزرگ روی آورده و آنچه نباید میشد شده است.

ایلا در حالیکه از شدت ترس وضع دیوانه ها را پیدا کرده بود پرسید برادر مرا فردا به دار می آویزند؟ لولا درین لحظه متوجه ایلا شده با سر اشاره کرد: بلی من امروز مطمئن شدم که رای را محکوم کرده اند چون اشتباه پیدا نموده بودم یک نامه نوشتم. بالآخر آن یک تصویر از فینان را برای من فرستادند و من از روی عکس شناختم که فینان همان برادی بوده و شخص محکوم به قتل او بنام جیمز کارتر هیچکسی غیر از رای نمی باشد. یقین کامل دارم که این کار بقیه است نقشه این قتل ماه ها پیش توسط بقیه بزرگ طرح شده بود. من به خاطر لیلو برادی نمی گریم.

سوگند میخورم که اشک ریختن من بخاطر برادی نیست بلکه برای رای ناراحتم گناه من بود که این جوان بی گناه را بسوی مرگ سوق داریم گاردون! میفهمی چه میگویم؟ من در قسمت رای بنت مسئول هستم.

کثیف دفتر منتظر باز گشت سلینسکی نشستند. ویک نفر را به دنبال او فرستادند تا هر کجا که پیدایش کرد فوراً به عکا سخانه بیاورندش. سرانجام سلینسکی آمد مرد متواضع سخوش بر خورد و قد کوتاهی بود از غیبت خود به هزار زبان معذرت خواست. اگر چه او قرار ملاقات با مشتری های خود در آن ساعت نداشت.

سلینسکی پس از بوزش خواستن اضافه نمود. به راستی یک فیلم

خود نکرده است. - ما باید زودتر خودمان را به خیابان وارد ور بر سانیم. این الک بود که به سرعت برق موتر را خواسته آندو را به داخل موتر انداخت.

وقتی آنها به خیابان وارد ور رسیدند آقای سلینسکی در آن لحظه برای صرف چاشت کار گاه خود را ترک کرده بود هیچکس راجع به فیلم معلوم ماتی نداشت و یا اجازه نداشتند در باره آن مطلبی اظهار بدارند. یکنیم ساعت تمام در اتاق چرب و

# قربانی پول

میت - میت:

میت بہ بہانہ اینکہ صدای اورا نشنیده باگام های شمرده بدقم زدن ادامه داد.

سعیت : نمی شنوی . باز هم میت جواب نداد. مار یا از عقب میت بدوین شروع نمود و او آواز نفسک زدن ماریا را می شنید. ماریا یکبار دیگر صدا زد:

صبر کن میت، لطفا صبر کن. میت بدون اینکه پایب را از دهن خود دور کند و دست هایش را از جیب بیرون آورد ایستاد و گفت:

خوب چه میخواهی . ماریا در حالیکه بہ تندی نفس میکشید، رخساره هایش سر خ شده بود و تاریکی کم کم همه جا را فرا میگرفت نزدیک میت شد میت نتوانست گونه های سرخ ما را ببیند و میل هم نداشت او را بہ بیند بالحن زنده ای دو باره سواش را تکرار نمود ماریا بہ تعجب پرسید:

سخبر نداری کہ بمن گفته اند کہ تو فرنا این جا را ترک میکنی . آیا مسی روی ؟ بلی .

چطور مرا تکلفی ؟ چه فرق میکند . چطور این سخن را میزنی بگمان بدون اینکه با ما خدا حافظی کنی ما را تسرک میگفتی .

نه من فردا میخواستم بیایم با تو و کابیتان خدا حافظی کنم . ساهو میت : فقط فردا صبح . میت در حالیکه پایب اش را بکنار دیگر دهن خود میبرد گفت:

بین من و تو چیست کہ راجع بان باهم صحبت کنیم ؟ شال بشمی بزرگی روی شانہ های ماریا بود از سرش پایین شد و نسیم حلقه های گیسویش را برایشان گرفت میت بطرف بصره که بادماہ تو پارچه های بیخ را آب کرده بود متوجه بود .

ماریا در حالیکه سرش را پایین انداخته بود نزدیک میت شده و آہسته گفت . بین من و تو چیست کہ راجع بان صحبت کنیم گویند خیلی مهربان بودی دیگرچی باشد ؟

میت خندید و گفت:

من بپر کس میر بان هستم . سولی تو مرا نسبت بپر کس بیشتر دوست داشتی هر چایی کہ میبودی مسی خواستی یا من باشی و تو همیشه نزدیک من میبودی .

حالیته از خاطر این بود کہ تو زیبا هستی و من مردی هستم کہ دوشیزگان زیبارا قدر میکنم این احترام من نسبت بہ دوشیزگان زشت و سادہ بانها زیاد است و من درین باره تقصیری ندارم دارم؟ ماریا تو باید فکر نکنی کہ من ترا بزودی فراموش خواهم کرد من دختری زیبا را برای مدت طولانی بیاد میداشته باشم .

درین حال میت تو چطور مرا مسخره می کنی در حالیکه من ... میت تو باید مرا اینطور ترک نکنی و . آرزو هایم را بر باد ندی . تو باید اینکار را نکنی میت بقبول گفت:

آرزو ها! آیا برای من نمی گویی کہ من ترا چی آرزوی داده ام . نمی دانی کہ مرد فلسفی مانند من نمی تواند عروسی کند من نمی توانم حال در باره عروسی فکر کنم . من هیچگاه در باره پیشنهاد عروسی با تو کدام مذاکره نکرده ام کرده ام؟ اگر تو فکر میکنی چیزهایی کہ برایت گفتم غلط است حالا برابرم بگو .

ماریا خاموش بود ولی چشم هایش بسیار چیزها میگفت چشم های گرم و پیر آرزویش بروی مرد یکہ بطرف دیگر می نگریست متوجه بود . میت انتظار جواب را از وی داشت اما وقتی دید کہ لبان لرزان دختر بسته مانده بطرف ماریا دور خورد و روی وی او ایستاده و با لحن نسبتا ملایمت گفت:

ماریا من میخواهم برایت چیزی را بگویم و میخواهم مانند یک مرد بی بوده همراهیت صحبت کنم . از اینکه از تو خوشم میاید من انکار نمیکنم بعضی اوقات از تو بسیار خوشم می آید بعضا با خود گفتم کہ ماریا دختر خیلی خوبی است و برای یک مرد زن خوبی خواهد شد و ما را زن مناسبی برای من خواهد بود ولی تو خودت بهتر می دانی من یک شخص بوالهوسی هستم چرا؟ از اینکه یک ملاح سفرهای زیادی در مالک دنیا میکند وقتی کہ من بہ اطراف نظر مبتدازم زیبا بی ثروت و مردمان خوشیار

راہی بینم نمی توانم خود داری کنم کہ برایت خود بگویم . من با مقایسه آنها چی - هستم؟ راست بگویم ماریا شیطان دیوستم درآمده و مرا میگویند کہ: میت مرد باش! کوشش کن کہ دولت مند شوئی: در جستجوی دولت باش زیرا دولت و پول زندگیا ترا رونق میدهد . ولی شخصی مانند من چطور میتواند ثروت مند شود . از راه راست؟ اما اگر دزدی را شروع کنم کارم بکجا خواهد کشید . باید از خدا و پولیس ترسید. پس را ہی کہ میت دولت مند شود کدام است. آیا ماریا توان راه را بمن نشان داده می توانی ؟

ماریا نمی توانست راہی را بوی نشان بدهد حتی او درین باره فکری نکرده بود و بادهن باز و متعجب و چشمان پر از احترام و خیرت وی را تماشا و بہ سخنان اش گوش میداد .

میت در حالیکه تبسمی بر لبانش نقش بسته بود پیش را آماده می نمود ادامه داد:

من حیران هستم و تا حال خودم کدام فیصله نکرده ام . اما همینقدر میدانم کہ شیطان هنوز هم مرا قرار گرفته نگذاشته است خدا میداند کہ من شرافتمندانه صاحب یک زندگی خوب خواهم شد؟ معاشم را میگردوی در یکی دو روز تمام آنرا مصرف میکنم و شخص مانند من چندان معاشش هم نمی گیرد، میگردی؟ یک ملاح عادی ترفیع هم نمی کند و بدون تعلیم و تربیه این امر هیچ امکان ندارد . وقتی یک ملاح شده ام تازه ام ملاح خواهم بود ولی لغت بر من کہ تمام عمر عرشه کشی را پاک کنم جاہ طلبی من مرا از اینکار و میدارد .

چی میخواهی بکنی ؟

سازمن طوری سوال میکنی کہ هیچکار از دستم بر نمی آید . خود را پریشان نساز آیا میدانی در لاکرم چیست؟ من در جستجوی یک زن ثروتمند ام . آخر یک دختر ثروتمند نصیبم خواهد شد خوب اکنون کہ نظرم را دانستی چی فکر میکنی؟ حالا میدانی کہ اصل حقیقت بین من و تو چیست .

ماریا چیزی نگفت: انگشتانش باشمله های شالش بیازی بود و درخش را بطرف کہ تاریک میشد دور داده و با چشمان کشاده بطرف فاصله نا متناهی متوجه بود میت در حالیکه پیش را میکشید و باد دود پیش را میبرد ساکت و انتظار جوابی را از ماریا داشت ماریا مثل اینکه دفعتا از خوابی بیدار شده باشد پرسید:

یک دختر چه اندازہ پول داشته باشد تا او را بہ مسری ات قبول کنی ؟ مرد جوان با خنده جواب داد:

هر قدر زیاد تر بهتر . اما ماریا درین باره سخن زدن فایده ندارد من باید بگویم و اینست زیرا فردا وقت این جا را ترک میکنم باید همراهی پدرم امشب را بگذرانم . کی می داند کہ آیا دوبارہ فرزندش را خواهد دید و یا خیر؟ یک راز دیگر را برایت ماریا فاش کنم و آن اینست کہ: من یکمهره بوالهوس هستم مردی کہ نمی تواند شوهر خوبی برایتو شود. ماریا دختری مانند تو جانش خوب دارد کہ یک شوهر خوب برایش پیدا شود. لغت بہ مردی مانند من بکنار دیگر دختر خوش و خندان مانند سابق باش شغل خوبی در خانه کابیتان داری و مانند خانم محترمی در آنجا بود و باش داری خواستگار زن زیادی برایت خواهد آمد و درین باره هیچ فکری نکن .

میت دستش را بہت خدا حافظی دراز نمود ولی ما را آنرا نگرفت حتی آنرا ندید ماریا بطرف بحر متوجه بود و مدید کہ بارچه های بیخ و آب شفاف مانند قبرهای نوبلتر میخورد .

ماریا با تم و لحنه گفت . من شوهر دیگر را نمی خواهم! - مانند یک طفل حرف میزنی .

من کسی دیگر را نمی خواهم من نمی خواهم ! - لغت بہ این کار چرا از تمام مردهای روی زمین لفظ مرا انتخا پ کرده ای: میت حرفش را تمام نکرده بود کہ چہرہ اش از دیدن دانه های اشک ماریا کہ مانند دانه های پاران روان بود تغییر خورد ماریا چشمانش را با خشونت تمام پاک کرد و با چہرہ عبوس سواش را دو بارہ تکرار کرد:

سخنتم چقدر پول باید داشته باشی؟

میت جواب داد: - چرا! خوب اکنون من چیزی گفته نمی توانم هر قدر بیشتر بهتر خوب بہ اندازہ کہ تجارتی را در سیر و بیایک می خانه برای ملاحان و بیایک مغازه را شروع کرد و با بہ اندازہ باشد کہ چند گسستی خرید و من خودم کابیتان آنها باشم و بواسطه آنها امتعه تجارتی را بفروشم ولی حالا چیزی گفته نمی توانم .

ماریا جوابی نداد و در فکری فرو رفته بود چشم هایش طوری بود کہ می خواست از لابلای تاریکی فاصله دوری را بیند و چشمانش پر هیجان و پر از اسرار بود .

بین میت اگر همه نقد پول را کہ تومی خواهی من داشته باشم چی ؟ - تو - ها - ها - ها .

ماریا اگر من داشته باشم تو چی خواهی کرد ؟ میت در حالیکه هنوز هم می خندید گفت:

تو چقدر مسخره هستی فرضا اگر تو میدانستی ها - ها - ها آیا نمیدانی کہ این خیالتو چقدر فریبنده است بلی حتما اگر تو این پول را داشته باشی همین دقیقه - همراهیت عروسی میکنم .

سعیت آیا بہ حرفت ایستاده هستی ؟ - مشکلی نخواهد بود .

آیا توان زنا ن کہ بہ اندازہ من ثروت دارند دست خواہی کشید و همراهی من - عروسی خواهی کرد ؟ - بلی من این کار را میکنم و قسم بخدا است کہ اینکار را میکنم . آیا من برایت نگفتم کہ از تو بسیار خوشم میاید .

میت قسم بخورد: خنده میت تو قف نمود زیرا او بار اول از ماریا کلماتی را کہ تا آنوقت نشنیده بود می شنید .

سما ریا ترا چی میشود ؟ - قسم بخور کہ اگر من پول داشته باشم همراه من عروسی میکنی .

میت حیرت زده پرسید: - تو پول میخواهی برایم بگویی کہ تو پول داری فکر کردم کہ تو مزاح میکنی ولی تو طوری وانمود میکنی کہ براسستی پول داری .

شاید من پول پیدا کنم . - چطور تو دختر غریبی هستی و تو کدام خوشبختی دو کت مند هم نداری . - بلی دارم . عمه پیری دارم کہ مریش و بدون اولاد میباشد و او .

سعیت بدون اینکه گفته های ماریا را باور کند پرسید: سعته ات در کجاست ؟ - او در ساری نہ اینجا نیست حال آنجا را فکند میتا مند اوہ بلی او در فکند زندگی منماید .

سعیت گفته های او را باور نہ نمود ولی چہرہ متین ماریا اورا واداشت کہ لحن اش را ملایمت سازد .

من از قسم خوردن در صورتی کہ تو پول داشته باشی و خواسته تو باشد پروا ندارم ولی ماریا بشنو حاصل گردن پول

عدهات یکوقت طو لانی را خواهد گرفت  
انتظار کشیدن برای مردن کسی خیلی خسته کن  
میباشد .

چقدر دیر میتوانی انتظار بکشی ؟  
ساده، دو یا سه سال من میتوانم برای  
این مدت انتظار بکشم زیرا من هنوز جوان  
هستم لیکن بیش از دوسه سال نمیتوانم  
منتظر باشم . بخیالم دوسال کافی است  
و درین مدت هیچ فهمیده نمیشود که چی  
واقع خواهد شد .

آیا حاضری قسم بخوری ؟

بلی من قسم میخورم در صورتی که  
تویول داشته باشی و تو میدانی که من دروغ  
نمیگویم و هم تا حال وعده ام رانه شکسته  
ام و اگر کسی بگوید که میت مردی وعده  
خلاف است او را جزا میدهم حال باید من  
روم پدر مبه انتظارم است بیا این هم وعده  
و خدا حافظ .

ماریا دستش را فشرد دستا ن میت گرم  
ولی دست های ماریا سرد بود .  
سعیت کی ترا دو باره خواهم  
دید ؟

سز مستان آینده اگر گشتی ما در کدام  
بخ در جای دور دستی بند نهاند میایم اگر  
در کدام کنج دور دنیا باشم در آنصورت  
آدمم امکان نخواهد است . ما ریا خدا  
حافظ .

میت چرخ خورده احساس کرد که  
دستا ن ماریا بدور گردنش حلقه زده  
این چیست ؟

ماریا به چشمانش خیره شد و از وی  
توقتی داشت اما سوال خست آمیز:  
ماریا: این چیست ؟ میت ماریا را واداشت  
تادستانش را از گردن میت دور سازد و با  
تجله از آنجا دور شود .

«تمام»



## جدول کلمات متقاطع

افقی :

- ۱- ... بود بدا نگونه که ازسیم سبید ، میخبا کوفته باشد به سیه دیبایی- خو شحال-۲- فا قدچیزی بودن رامیر ساند اصطلاحی است برای یکی از حرکات حروف درجغان یافته-۳- همدمی- از هنر مندان قدیم فرانسه که در فن تمثیل چند کتاب از او مانده است -۴- مرکز هند - آب فراوانی که باعث خرابی میشود - حرفی که همراهی را میر ساند -۵- یک معنی آن نهی زفاله کردن است ومعنی دیگرش آوردن ودارایی - اکنون (عربی) -۶- از طرف دیگر بمعنی خسته و مجروح می آید - روشن شده -۷- منسوب به یکی از بزرگترین کشورهای آسیا - مرکز بتنگله دیش -۸- پسوندی است که شباهت را میر ساند - از انواع لباس - بو هنتون بزرگ مصر -۹- از نامهای زنانه - نمک در هم ریخته -۱۰- اگر منظم میبود خدا حافظی کردن را بیاد می آورد - یکی از حروف الفبا - اشاره نزدیک (ببتو) -۱۱- حالتی که بعد از بیماری عارض میشود - درد کان قصابی یافت میشود .

۱۱	۱۰	۹	۸	۷	۶	۵	۴	۳	۲	۱
					۳					۱
				۳				۵		۲
		۳					۳			۳
			۳							۴
				۳						۵
		۳			۳					۶
						۳				۷
				۳				۳		۸
					۳				۳	۹
		۳								۱۰
						۳				۱۱

عمودی :

- ۱- آب به ... میروند - گو سفند میچرانند -۲- از اعضا بدن - در رنج میروید - مکدر -۳- جدمسعود سعد - از زنان مشهور دنیا -۴- حرفی که ابتدای زمانی یا مکانی رامیر ساند - یکی از ولسوالی های ولایت تخار -۵- نبرد بی فرجام - مخفف واحد پول خودمان - بیستون ستون ندارد .
- ۶- از فلا سفه معنا صرصار را دل سوزد دایه را ... -۷- عددی است که ضرب المثلی هم زآن ونصف آن ساخته اند - ماردم بریده - آرزوی بی منتجش -۸- کشوری که سابقاً سیلون نامیده میشد - حرفی نفی -۹- این هم از اعضا بدن است - جمع لازم -۱۰- معکوس شدن مثل کتف است - حمل میشود - یکی از طوایف بشری -۱۱- شاعر معروف ببتو که به بابا شهور دارد - سوسیله رسم کرد ندایره .

ترجمه انجمن امیر محمد آغا

## معمای پولیسی



در هتل (گرونی تانی) همه چیز آماده پذیرایی برای یک دعوت بزرگ بود منیجر برای آخرین بار جهت کنترل نمودن لوازم دعوت بزرگ زمین میروید و دفعتاً متوجه میشود که تقریباً نصف خوراکی های ذخیره شده وجود ندارد .

بناغلی وار ینکی پولیس ورزیده ای را که تصادفاً درین شهر وارد شده بود از موضوع مطلع میسازند ، نامبرده در همان لحظه وارد هتل میشود و باز رسمی را شروع میکند و ابتدا پیشخدمت ها و آشپز ها و تمام کارکنان هتل را مورد بازجویی قرار داد ولی نتیجه ای نگرفت . وار ینکی به تعقیب وجستجوی خوراکیها راه داد و ناگهان دروازه یکی از اطاق ها را باز نموده و داخل شد ، در داخل اطاق دو نفر که خود را قهرمان شطرنج معرفی کردند و گفتند برای مسابقه به این شهر آمده اند در پشت میز شطرنج نشسته بودند آنها به آرامی با آقای وار ینکی شروع به صحبت نمودند و ضمن صحبت گفتند چون مسابقه چند ساعت بعد شروع میشود بنا به تمرین برداخته و از اطاق خارج نشده اند وار ینکی که چیز مشکوکی بنظرش نرسیده بود از آنها معذرت خواست و در لحظه ای که میخواست بیرون شود دفعتاً متوجه چیزی شد که دلالت بر دزدی آنها میکرد ، تصویر از آنچه در اطاق وجود داشت در اینجا چاپ کرده ام ، آیا شما هم میتوانید از روی آن مدرک دزدی آنها را پیدا کنید ؟



HORSE BRAND SOCKS.

**بابوشیدن جورابهای زیبا و شیک اسب نشان نه تنها به اقتصاد خود کمک میکند بلکه با عت تقویه صنایع ملی خود هم میشود . برای یک نفر از جمله کسانی که موفق به حل معمای صفحه مسابقات میشوند بحکم قرعه یک سیت جوراب اسب نشان**

جایزه داده خواهد شد .

## جدول کلمات نیمه پنهان

- ۱- یکی از نوابغ افغانستان در رشته عرفان و تصوف .
- ۲- یکی از کشور های اروپای شرقی .
- ۳- یکی از صفحات اختصاصی همین مجله .
- ۴- عزیز و گرامی .

۱	*	ج						ن
۲		ج					ن	*
۳					ج			ن
۴	*	*		ن	ج			*
۵				ن	ج			
۶					ن	ج		
۷	*	*		ن	ج			*
۸				ن				ج
۹		*	*			ج		ن
۱۰								ج
	*	ن						

## یاد داشت !

- ۱- همکاران عزیز مجله با ارسال جدو لهایی که طرح میکنند، قبول زحمت میفرمایند، اما این جدو لهابنا بر بعضی نواقص از طبع و نشر باز میماند، بهمین سبب درین شماره از اینگونه همکاران خواهمشمنند یم به تکان ذیل توجه بفرمایند تا زحما تشان بهدر نرود .
- ۱- جدول باید در طرح خود یک نوع زیبایی داشته باشد .
- ۲- خانه های جدول بند نباشد یعنی از یک خانه مشخص را می برای رسیدن به خانه مشخص دیگر موجود باشد . در عین حال خانه های سیاه نظم و ترتیبی داشته باشد که بر زیبایی جدول بیفزاید .
- ۳- جدول به کاغذ جداگانه با قلم قوش رسم شود و صورت حل آن نیز به کاغذ جداگانه رسم شود، در ترسیم صورت حل جدول نوشتن با قلم قوش حتمی نیست .
- ۴- شرح آن به یک روی کاغذ با خط خوش تحریر گردد .
- ۵- اسم و آدرس مکمل طرح کننده در نامه و همچنان در روی پاکت واضح شود .
- ۶- در تهیه کلمات، باید خوش آهنگی و فصاحت کلمه رعایت شود و اسامی جغرافیایی حتی الامکان مربوط به افغانستان باشد .

## پاسخ سوالات شماره هفتم

۱۱	۱۰	۹	۸	۷	۶	۵	۴	۳	۲	۱
۱	۱	۱	۱	۱	۱	۱	۱	۱	۱	۱
۲	۱	۱	۱	۱	۱	۱	۱	۱	۱	۱
۳	۱	۱	۱	۱	۱	۱	۱	۱	۱	۱
۴	۱	۱	۱	۱	۱	۱	۱	۱	۱	۱
۵	۱	۱	۱	۱	۱	۱	۱	۱	۱	۱
۶	۱	۱	۱	۱	۱	۱	۱	۱	۱	۱
۷	۱	۱	۱	۱	۱	۱	۱	۱	۱	۱
۸	۱	۱	۱	۱	۱	۱	۱	۱	۱	۱
۹	۱	۱	۱	۱	۱	۱	۱	۱	۱	۱
۱۰	۱	۱	۱	۱	۱	۱	۱	۱	۱	۱
۱۱	۱	۱	۱	۱	۱	۱	۱	۱	۱	۱

- ۱- جواب آیا میشناسید :  
وی دیو جانس ویاد یوژن یونا نی است .
- ۲- پاسخ انکشاف ترا نسپورن وسیله نقلیه شماره (۳) ابتدایی ترین آنهاست و شماره یک، چهار و دو بترتیب انکشاف یافته تر اند .
- ۳- جواب تقسیم نامعین :  
در تقسیم مذکور عدد ۱۲۰۰۴۷۴ تقسیم بر عدد ۸۴۶ شده است .

حل جدول شماره (۱) شماره ۷ .

## قطعاتی از همین شماره

که عقب حلقه بزر مردان تشنه نشسته بود کوه از دیدن او چون کسبکه به دولت سر مدی رسیده باشد . خیلی مسرور شد ولی با آنها بسیار غرور و بزرگواری خاص بسا دران جوان ، باری احوال لیرسی کرد و چهار

دردت چشم دوخت و چون احساس کرد در چشمان بزرگ و روش او هر صمیمت ، علام اندیشه دیگری خوانده میشد . آمارکی خود را ابراز داشت . آنها باز هم هر یک کاسه ای نوشیده از جابر خاستند

- ۵- عاشق و معشوقی از عرب که متنو بهای شور انگیزی در و صف عشق آنان سرورده شده است .
- ۶- یکی از هنر پیشگان معروفند .
- ۷- دیوانگان .
- ۸- جدول مشهور است که عناصر در آن طبقه بندی شده و در علم کیمیا بکار می آید .
- ۹- از بزرگترین حوادث تاریخ بشریت که تا بحال دو بار صورت گرفته است و برای جلو گیری از وقوع سومین بار آن مساعی فراوانی توسط ملل متحد بکار رفته است .
- ۱۰- این هم از نوابغ افغانستان است ولی در رشته سیاست و فلسفه

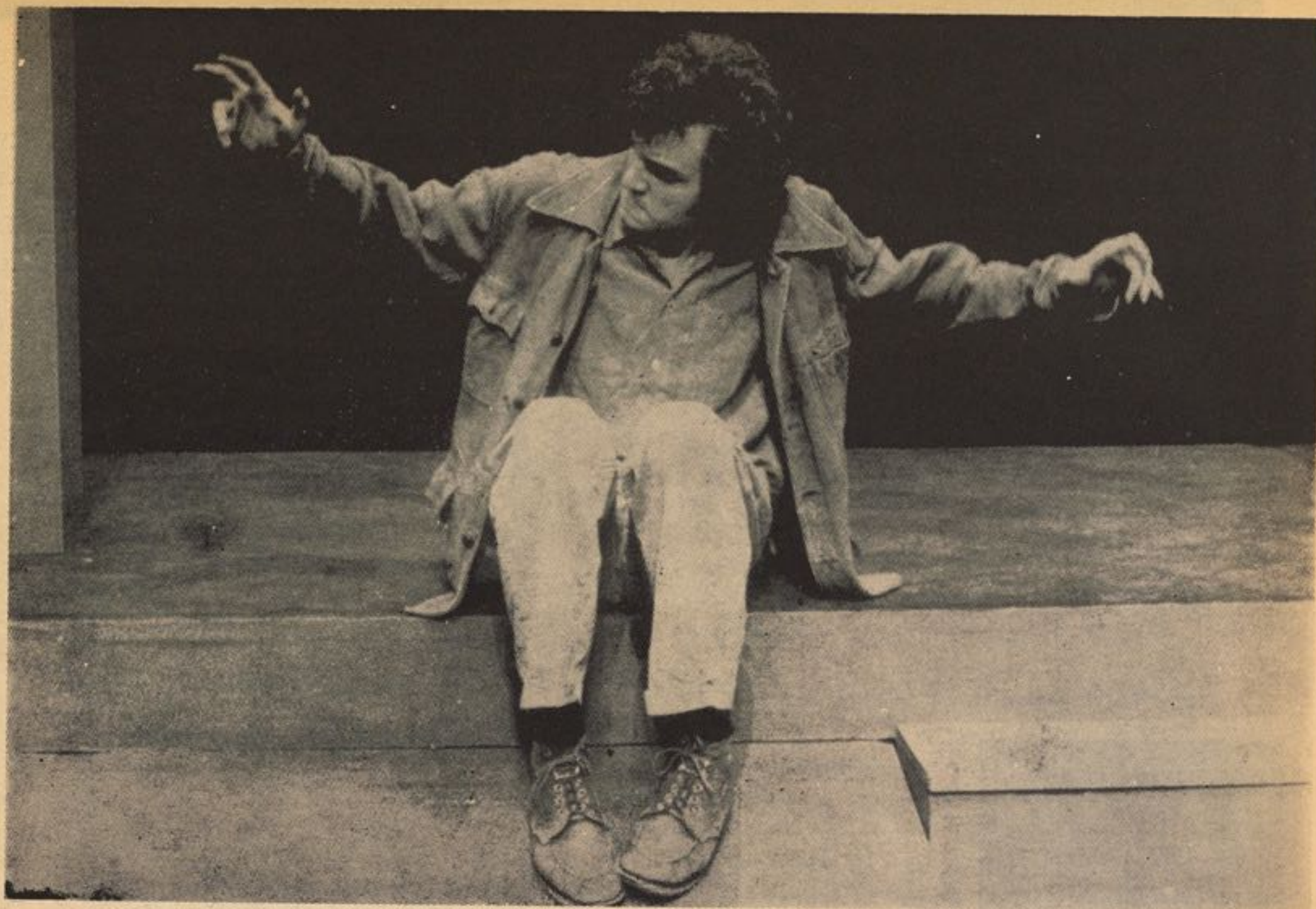


دولت در پلاستیکی بونونوفابریک

شرکت صناعتی بوت پلاستیکی وطن

برای یک تن از شرکت کنندگان در مسابقات این هفته بحکم قرعه یک سیئت بوت پلاستیکی وطن بر سر سیم جایزه تقدیم میشود بوت پلاستیکی وطن، زیبا، قشنگ و بادوام و از همه بهتر ارزان است و موجبات رضایت همه را از طفل تا کلاس اولی فراهم می آورد.

شماره ۱۴



لوهرب در هنگام اجرای نقش در یکی از نمایشنامه ها

# یک گروه ورکشاپ تئاتر امریکائی بکابل می آید



لوهرب - ویکتوریا کالبرت و مکف ایگن در یکی از صحنه ها ژوندون

تکنیک های اخیر و تمایل اجتماعی بجهانب تیاتر امریکائی برای شاگردان رشته درام در پوهنتون کابل و افغان ننداری از تاریخ ۱۰ - الی ۱۵ سرطان توسط یک تیم تیاتر پوهنتون امریکا که عنقریب بکابل می آید، ارائه میگردد .

این تیم پنج نفری تحت سرپرستی تام ایو نسر مرکب زویکتور یا کالبرت لوهو بر - و ذایان کلفتن ایگن می باشند . ایشان یک سلسله ورکشاپ های را بمنظور رهنمائی هم مسلکان شان در افغانستان و هفت مملکت دیگر شرق میانه و جنوب آسیا با مناطری از تیاتر امریکائی دایر می نمایند آنها همچنان نما یشا تسی از متن درامه های اجتماعی و کبیدی امریکا را اجراء خواهند کرد .

ورکشاپ تخنیک های اکت را طوریکه در پوهنتون های امریکسا تدریس میگردد ارائه خواهد کرد .

وذر موارد بیمار یهای نادر فراهم می سازد. ولی باید دانست که این شیوه یگانه شیوه (بکار بردن) اصول ریاضی در رشته پزشکی نیست. پیشرفت جراحی که یکی از رشته های پیشرو علم پزشکی می باشد نه فقط مربوط به ترقی تکنیک عملیات جراحی است، بلکه همچنین با امکانات و شرایطی که مثلا آنستز یولوژی (علم بی حس کردن)، رآنیما سیون (علم احیای فونکسیونهای حیاتی) و تراپی شدید و فعال دوران بعد از عمل برای جراحی فراهم می سازد مربوط می باشد.

تردیدی نیست که محتوی و خصلت عملیات جراحی نیز تغییر خواهد کرد و بیشتر جراحی های احیائی یسا نو سازی انجام خواهد شد. بدین معنا که نه فقط عضو ضایع شده را می برند و دورمی اندازند، بلکه وظیفه آن عضو را بوسیله بافته های خود ارگانیسم و اعضای مجاور، بوسیله مواد سنتتیک و بالاخره بوسیله تعویض بافته ها و اعضا احیا میکنند. مساله تعویض یا پیوند اعضای و بافته ها بدون شك در ربع آخر سده بیستم پیشرفت باز هم بیشتری خواهد کرد. هم اکنون ما در مورد بیماران خیلی سخت که هیچ شیوه معالجه ای در آنها موثر نیست به عملیات جراحی تعویض کرده، قلب،

بقیه در صفحه ۵۹



گلب سالوویف جراح مشهور شوروی

## دانش طب قرن بیستم

خیلی زیاد امکان مقایسه نشانه ها و در موارد بروز غیر عادی بیماری

سرطانی کمک می کند و امکان نفوذ به عمق مصونیت، حفظ واحیای اطلاعات در مغز انسان را فراهم می سازد. بر پایه این معلومات و ترقی شیمی داروهای مؤثر تهیه میشوند. ولی علم طبابت همیشه از تشخیص بیماری شروع میشود. شکی نیست که ترقیات علمی و فنی به دکتور آینده امکان خواهد داد که انبوه اطلاعات را در باره بیمار در اختیار داشته باشد. این اطلاعات هم مربوط به شیوه های سنتی معاینه تست و هم شامل آنالیزهای آزمایشگاهی و نتایجی است که از دستگاه ها و وسایل کاملاً مدرن گرفته میشوند. تکنیک شمار الکترونیکی می تواند در هر لحظه معلومات و نتایج بدست آمده از وضع بیمار را در جریان تکامل بیماری مورد بررسی قرار دهد و نتیجه گیری لازم بنماید.

البته این امر بهیچوجه بمعنای آن نیست که پزشک در آینده نخواهد توانست بدون دستگاه و ماشین مثلا بیماری ذات الریه، یاسکته قلبی و یا آباندا بست مزمن را تشخیص دهد. تشخیص ماشین با دقت و عینیت تظاهرات بیماری را در موارد دشوار و

دانش پزشکی در ربع آخر قرن چگونه خواهد بود به بشر چه خواهد داد؟ آیا خواهد توانست طول عمر انسان را زیاد کند و آنرا از برخی عواقب زیان بخش ترقیات علمی و فنی مصون سازد؟

گلب سالوویف، جراح مشهور شوروی، عضو وابسته آکادمی علوم پزشکی اتحاد شوروی، مدیر انستیتوی ترا نسیپلانتا سیون اعضا و بافته ها، دارنده جایزه دولتی اتحاد شوروی، میگوید:

بنظر من، عامل عمده ترقیات دانش طب عبارت از گرایشی است که بعضی از رشته های مهمه و اساسی علوم از قبیل فیزیک، کیمیا و ریاضیات بطرف بیولوژی پیدا کرده اند. با استفاده از شیوه های خاص تحقیقی علم دقیقه، می توان بسیاری از پدیده های بیالوژیکی را شناخت و توضیح داد. مواد سپیده ای، آمینو اسید ها، فرمان ها و مواد فعال بیولوژیکی کسی بدست انسان در آزمایشگاه های تهیه می شوند. تحقیقات معموله در سطح ملکولی به فهم مکانیسم هر پیری سلول و تبدیل آن به سلول



دقائق هنگام آزمایش جدید



# ازدوستان

از : عبدالوحيد - فقير زاده

## هجر جاودان

خاطر آشفته دارم ناتوان كيستم  
 آرزوئي رفته بردل در گمان كيستم  
 ديده بر گريه دارم سينه پرسوزم  
 مبتلا برداغ هجر جاودان كيستم  
 عشرت بردل ندارم بي قرارروز و شب  
 بسمل در خون طييده از سنان كيستم  
 از جنون عشق سر شامچه ميپر سي زمين  
 كز سر شب تا سحر اند رفغان كيستم  
 از هياعوي تمدن بر كنار افتاده ام  
 برك آفت ريده فصل خزان كيستم  
 آتش پر سوز در جان (وحيد) افتاده است  
 سو ختم سر تا پا به آتش بجان كيستم

فرستنده : نريمان - ن

## آنچه بزرگان جهان بوده اند

ويكتور هوگو شاعر نابغه است  
 كه در ستين بين هفت تا سي زده  
 سالگي اشعار تابناكي سروده  
 جايزه اكادمي را نصيبش ساخت  
 و در همين آوان بود كه شاتو پريان  
 او را (كورك عالي) خطاب كرد  
 نويسنده (بينوا يان) كه در عين  
 حال جاه طلب بود در آغاز فعاليت  
 هاي سياسي خويش ۱۸ سال پيش  
 تبعيد را چشيد است با استقرار  
 جمهوريت محبوب گرديد او خود نيز  
 به پايه بلند مقام ادبي خويش پسي  
 برده بود و همه گاه از او ميپر سيدند  
 كه بزرگترين شاعر معاصر فرانسه  
 كيست خودش در پاسخ مي گفت:  
 بدبختانه هوگو :



فرستنده: صفيه احساني  
 بيچاره اسب كه ناچار است هم  
 گادي انباشته از بار را بكشد و هم صاحب سوار بر بار را

از : غلام سخي راهي

## «رشته الفت»

تو از من گريزان همچو آهو بارميدنها  
 من چون سايه لوزان در پيت باسرويدنها  
 تو بيگانگان را محرم راز ننهان بودن  
 من از آشنايان رشته الفت بر يد نها  
 تو در بزم مينو شان زمستي گرم رقصيدن  
 من در خون دل بسمل صفت غرق طييدنها  
 تو با عنديبان خوش الحان همنوا گشتن  
 من جيب گريبان از غمت چون گل دريدنها  
 تو كام دل از سير «گلستان» آرزو كردن  
 من از «سايه» عمري غزلها برگزيد نها  
 تو وساقی می عشر تزجام وصل نو شيدن  
 من (راهي) سرا بدرود غمباسر كشيدنها

از سيد : اكرام (كمال)

## «سرو بوستان»

چنين روي زيبائي كه داري  
 ترا ليلي عالم ميتوان گفت  
 فروغ مشتري و كم كشان را  
 ز نور جلوهات كم ميتوان گفت  
 . . .  
 سواد زلف تو مضمون شام است  
 سحر هم از دور رخسار تو پيدا است  
 بهار تازگي در چشم نر گس  
 از اين چشمان خمار تو پيدا است  
 . . .  
 بتو اي اختر شبهاي ديچو ر  
 ز درد خود پيا مي مي فرو ستم  
 به شعرد لكش خود با صداميد  
 بر اي تو سلا مي مي فر ستم

# هزار و یک

نوشته: ن. فریاد

## «موش‌ها بی‌خبرند»

خاله گل، همینکه سوس را از بستر خواب بلند کرد هنوز آفتاب طلوع نکرده بود. در حالیکه پاهایش را به آهستگی جمع و جور میکرد باز هم از گوشه یگانه - کلکین اتاق به آسمان صاف و نیلی صبح دل انگیز از دل و جان علاقه مند گردید. خاله گل عقیده داشت که باید همه زنها در آغاز هر سال خانه تکانی کنند و از ینکه خودش از روزهای سرد زمستان نفرت داشت، آغاز هر سال را با خانه تکانی تجلیل میکرد. پیرزن در هفته های گذشته این قدر تراد خود نمیدید تا صندوق های آذوقه خانه و کلبه را بتکاند.

لالا گو شوهرش مرد مو سفید و بقال کوچک بود که اهالی او را میشناختند - احترام بزرگی او را نمیدادند. زن و شوهر از زمستان خیلی نفرت داشتند زیرا پای دردی زن و شوهر هر که ناشی از زم شدید اتاق نشیمن بود در طول سال آن متوالی آنها را به مریضی و ماتیزم مبتلا ساخته بود. چون زن و شوهر هر درد مشترک داشتند بنابر آن باهم خیلی صمیمی و دوست میبودند، هر دو از روزهای آفتابی بهار لذت میبردند و همچنان هر دو در روزهای سرد زمستان از شدت دردناکی سر میدادند.

خاله گل وقتی که دید آسمان صاف است فال نیک گرفت چون درد پاهایش نیز او را زجر نمیداد در گونه های فرو رفته و استخوانی اش لبخندی درخشید زیرا پیرزن عاشق بهار بود و بهار را عاشقانه میپرستید به خاطر شام آمد که در یک شب گوارا و مهربانی بهار ازدواج نموده و ثمر این پیوند که گاهه یاسین بود او هم در فصل بهار تولد شده بود. همه این خاطرات فراموش ناشدنی او را نیرو می بخشید تا دست بگارد شود و همه کتابت یکساله را از خانه اش بیرون بریزد و در فصل بهار با پاک و صفا بی‌روبا صحت و سلامت زندگی کند.

چنینکه خاله گل از جایش بلند میشد چشمش به بستر خواب یگانه پسرش گوگ شد و آنرا دست نخورده یافت. خاله گل عادت کرده بود که پسرش بعضی شبها به خانه نمی آمد و یاسین نیز هرگز حقیقت را به مادرش نمی گفت که شب ها کجا می رود.

درد پیرزن تکانی پیدا شد و از ینکه فرزندش به کدام مشاغل مشغول شده باشد دلواپس میگردید او با خود زمزمه کرد: یاسین حالی خرد نیست، امسال چهل ساله میشه، خودش همه چیزه از به خوبتر می فاهه.

پیرزن خود را دلنداری داد، زیرا یگانه

فرزند چهل ساله اش را هنوز داماد نکرده بود و ینکی از ارما نهایش ازدواج پسرش بود که سالها انتظار آنرا میکشید تا صاحب نواسه و عروس شود. اما گاهه یاسین که به زن و خانه علاقه مند نبود او یک قمارباز شکست خورده بود که بارها توبه کرده اما به زندگی و خانه هرگز علاقه مند نشده بود ینلی او گاهه جوان مغرور بود زیرا حالا آهسته آهسته دوره جوانی و مستی و شادابی را پشت سر میگذاشت شقیقه هایش سپید شده بود و با دوستان و علاقه مندان خود در گوشه دکانهای سما واد چای میخوردند و قصه میگفتند اما خاله گل یک عمر منتظر ازدواج پسرش بود تا صاحب کار شود و پول عروسی را تهیه کند زیرا پیرزن در زندگی مالک صد افغانی نبود.

لالا گو حالا مرد کار نبود پای دردی اش روز بروز شدت میافت و گوش چپش از چند سال به این سو صدای رانمی شنید. او میخواست پسرش کاسب شود تا زمانی که یاسین از پدرش مینتر سید و حیاییش چشمش را میگردت نزدیک بوت دوزش گردید تا بالاخره گاهه یاسین یک رویه رسان ماهر شد اما قمار مانع ادامه کارش گردید و از چند سال به اینطرف از بوت دوزی دست کشیده بود پدرش نمی توانست او را وادار به کار کند.

یاسین با دوستانش که همه بیکار ایله گرد بودند در اوایل اذصبح تا شام در دکانها و تنگی کوچه ها قمار میزدند لالا گو از دست یاسین بارها خساره منگشته بود اما چون یگانه اولادش را با وجود همه خرابکاریهایش دوست میداشت چیزی به او نمی گفت لالا گو بخاطر داشت که بارها یاسین را از چنگال قانون و پولیس نجات داده است.

دکان بقا لالا گو حالا یک دکان نبود فقط جای بود که روزش را شام میکرد و با دوستان دیگر از مو سبیدان گلر که دوستان جوانی اش بودند جای میخوردند و از یک عمر که به غفلت سپری کرده بودند السوس میخوردند.

لالا گو حال درد دکانش گل سر شوی تنباکو، روغن کنجد، ارزن و غیره اشیا کمی قیمت و خرده ریزه را می فروخت، تا قها و قفسچه ها همه خالی بود بوی روغن کنجد از چند قدم می دکان لاله به مشام می رسید اما برای پیرمرد همه چیز عادی بود او خرج خانه اش را از همین دکان بی همه چیز بیره میکرد و هرگز هم به فکر ذخیره نبود.

کفتر بازان محل خوردن کفتر

هایشان را از دو کان لالا می خریدند و بعضی اوقات خلاس کردن ویا خرید و فروش کفترها در پیش دکان لالا صورت میگرفت.

لالا گو در جوانی یک خیل کفتر داشت و از کفتر شنا سان ماهر بود بنابر آن در قسمت خلاس کردن کفترها ویا خرید و فروش از لالا نظر می گرفتند و کف لالا گو را به زمین نمی انداختند. لالا از گوشه های چشم به بال سپید و سرخ کبوترها می دید و نول و پاهای کبوترها را با دقت ملاحظه می کرد و بعدا قیمت آنرا تعیین می نمود. لالا در درون دکانش در بین یک قفس کهنه یکجوره کفتر کاسه دم سپید داشت که به عقیده او موجودیت کفترها در دکانش او را از بلای اجنه ها در امان نگه میدارد و ...

خاله گل در حالیکه احساسات جوانی او را نیرو می بخشید، شانه چوبی و یک آینه شکسته را از رف بر داشت و موهای سپیدش را در زیر میله های چوبی شانه قرار میداد و به آهستگی پایین و بالا می نمود وقتی به چهره اش نظر انداخت در گونه های فرو رفته اش برخلاف روزهای قبل کمی سرخی مشاهده کرد و او نمی دانست چرا در دلش خوشی احساس میکند اما جوانا بشرا گفت: روز بهار و قتیکه درد پاها اذیت نکند خیلی خوش هستم.

از جایش بلند شد باز هم به آسمان نیلی که از کنار تیفه های حویلی بلند تر معلوم میشد خیره شد و دو باره گلم و - صندوقهایش را زیر چشم گرفت. برای خاله گل کشید نفرش از داخل خانه و تکاندن آن کار ساده نبود. اما در وجودش این قدرت را میدید که بزودی همه کتابت یکساله را بیرون می اندازد.

وقتی که دست های ضعیف پیرزن گوشه های گلم را بسوی در اتاق می کشانیدند ناحیه گهرش دردی احساس نمود. اما پیرزن رها گردنی نبود خیلی عجله داشت متوجه شد که پاهای او به سرانگیس بیاید و مانع کارش شود دست های ضعیف پیرزن گلم را بیرون کرد و نفس را حث کشید و گرمی شدید در همه نقاط وجودش محسوس بود پیرزن گلم را رها نمود و قبل از تکاندن آن خواست حساب آذوقه خانه را تصفیه کند از در کوچک داخل بس خانه شد و به جمع وجود نمودن پرداخت وقتی به گوشه اتاق نظر انداخت خاکهای زمین را دست خورده یافت در حالیکه بسوی خاکها نزدیک می شد در دلش گفت: ای کار مو شهای بی حیا است!

وقتی نیک ملاحظه کرد دید کار مو شها نیست بلکه کار یک انسان مو ش صفت

است. دستش را داخل سوراخ نمود در داخل سوراخ چیزی شبیه یک بسته کاغذی احساس کرد. وقتی کاغذ کاغذی را بیرون کشید نزدیک بود بی هو ش شود زیرا بسته کاغذی یک بسته کاغذ نبود بلکه یک بسته کاغذ بود. بسته را در پهلوی خود برداشت و باز هم دستش را سوراخ موشها فرو نمود و یک بسته دیگر پوله را خارج کرد پیرزن از آرزو داشت تا شام بتدل های نوت را از سوراخ موشها بیرون کند. او در عمرش به این اندازه پول ندیده بود. او حتی به این فکر نبود که پول حاجتور دسوراخ موشها خواهد بود و یا مال چه کسی باشد او به پسرش می اندیشید که درجهل سالگی از بی پولی صاحب زن و اولاد نشده بود. حالا انکار او متوجه دختران محل بوده و با لاله خوره موفق شد و ینکی از نزدیکان را برای خواستگاری پسرش انتخاب کرد. دلعتا شب عروسی گاهه یاسین پیش چشمش مجسم گردید. نزدیکان او همه جمع بودند و صدای دف پیا م عروسی پسرش و آنگوش های مونسانید او میدید که عروس جوانش بسوی لبخند میزند اما صدای یاسین او را بحال آورد. (خته جان، ینی که خانه تکانی داری) گاهه داخل آذوقه خانه شد. او آمده بود تا پولهای دوستش را که چند روز قبل در خانه موشها پنهان کرده بود دوباره بسوی مسترد کند زیرا رفیق اش در میدان قمار بی پول شده بود گاهه بسته پول را از دست ما درش گرفته مادر شدیدا احساس ناراحتی کرد میخواست چیزی در مورد پوله سوال کند اما پسرش جواب او را داد مادر پول هاز سلیم است فقط سه شب بخانه ما پنهان بود) گاهه رفت اما پیرزن را اندو هگین گذاشت.

دروغوشه های شاریده چشمهای پیرزن رطوبتی نمکین در حال فرو ریختن بود. پیرزن همه چیز را از دست رفته دید. پولهها، عروسی و شب عروسی گاهه را و بالاخره خاله غرق افکارش بود. آرزوی دیرین او بر آورده نشد در حالیکه پول خرج عروسی یاسین را از آذوقه خانه پیدا کرده بود.

پیرزن در حالیکه بساط خانه را برانگند ساخته بود دیگر قدرت نداشت کالاهارا پایین و بالا کند در قسمت زانوهایش دردی شدیدی را احساس کرد، نیرو و شادابی یکساعت قبل را بگلی از دست داده بود. قطرات اشک از گونه های پیرنگ اش در زمین بی فرش، فرش میگردید و با حالت زار مشغول مالیدن پاهایش شد و اما درد پاهایش آرام شدنی نبود.

است. دستش را داخل سوراخ نمود در داخل سوراخ چیزی شبیه یک بسته کاغذی احساس کرد. وقتی کاغذ کاغذی را بیرون کشید نزدیک بود بی هو ش شود زیرا بسته کاغذی یک بسته کاغذ نبود بلکه یک بسته کاغذ بود. بسته را در پهلوی خود برداشت و باز هم دستش را سوراخ موشها فرو نمود و یک بسته دیگر پوله را خارج کرد پیرزن از آرزو داشت تا شام بتدل های نوت را از سوراخ موشها بیرون کند. او در عمرش به این اندازه پول ندیده بود. او حتی به این فکر نبود که پول حاجتور دسوراخ موشها خواهد بود و یا مال چه کسی باشد او به پسرش می اندیشید که درجهل سالگی از بی پولی صاحب زن و اولاد نشده بود. حالا انکار او متوجه دختران محل بوده و با لاله خوره موفق شد و ینکی از نزدیکان را برای خواستگاری پسرش انتخاب کرد. دلعتا شب عروسی گاهه یاسین پیش چشمش مجسم گردید. نزدیکان او همه جمع بودند و صدای دف پیا م عروسی پسرش و آنگوش های مونسانید او میدید که عروس جوانش بسوی لبخند میزند اما صدای یاسین او را بحال آورد. (خته جان، ینی که خانه تکانی داری) گاهه داخل آذوقه خانه شد. او آمده بود تا پولهای دوستش را که چند روز قبل در خانه موشها پنهان کرده بود دوباره بسوی مسترد کند زیرا رفیق اش در میدان قمار بی پول شده بود گاهه بسته پول را از دست ما درش گرفته مادر شدیدا احساس ناراحتی کرد میخواست چیزی در مورد پوله سوال کند اما پسرش جواب او را داد مادر پول هاز سلیم است فقط سه شب بخانه ما پنهان بود) گاهه رفت اما پیرزن را اندو هگین گذاشت.

# ورزش

## تورنمنت کودکان

روز جمعه ۳۱ جوزا تورنمنت کودکان به سرپرستی بناغلی محمد اکبر دلزاد مربی تیم کودکان آریانا در میدان ورزشی مکرور یان با مراسم خاصی شروع گردید.

مسابقان تورنمنت که عجالنا (۲۷) جوزا شروع شده بود. نظر به ملحوظاتی رسم گذشت آن در روز جمعه انجام یافت.

درین تورنمنت که (۱۵) تیم کودکان شرکت دارد هر کدام با لباس های مختلف و بیرقها رنگا رنگ خود میتوانستند بخوبی از هم تفریق شوند.

این کودکان که جوانان ورزشکار ورزیده آینده ما میباشد. در هنگام رسم گذشت میکوشیدند تا با شکل

منظم و درست خود را از پیشروی تماشاگران بگذرانند.

تماشاگران بزرگ رهبر انقلاب ما را قبل از رسم گذشت اطفال مر بیان تیم های مختلف بدست خود گرفته و از پیشروی تماشا چیان گذشتند و پس از آن به نوبت هم یکی پس دیگری هر تیم با بیرق های خود از پیش روی صف که تماشا چیان در دور میدان زده بودند و همچنان کسانیکه در دندانه ها قرار گرفته بودند، گذشتند که در بنوقت اطفال را تمام تماشاگران با کف زدن هابه گرمی استقبال میکردند.

پس از آنکه رسم گذشت طبق معمول خلاص شد در چمن فوتبال (میدان ورزشی مکرور یان) تمام

ورزشکاران کوچک در عقب بیرق خویشتن ایستاده شدند و بعد از قومانده از طرف آمر تورنمنت

بناغلی (اکبر دلزاد) و (محمد رفیق محمودی) شعارهای زنده باد افغانستان زنده باد مردم افغانستان و زنده باد جمهوریت را خواندند و پس از آن بعضی از نمایشات سپورتی از طرف بعضی کودکان تیم های اشتراک کننده شروع گردید که با گرمی توسط تماشا چیان و اعضای تیم های مختلف استقبال گردید. و بعد از انجام نمایشات تیم های کودکان با نظم خاص میدان را ترک کردند و بعدا مسابقه فوتبال بین دو تیم شروع شد.

این تورنمنت که بنام (تورنمنت

آریانا) است تقریباً یکماه دوام خواهد کرد، که به سیستم (دبل ناک اوت) میباشد.

این تورنمنت به منظور کشف استعداد های خوب سپورتی و تشکیل یک تیم نتیجه به میان آمده است جوایزی از طرف بر گذار کنندگان تورنمنت برای اطفال که واقعا خوب فوتبال می کنند در ختم تورنمنت داده خواهد شد که آن عبارت از کپ، توپ فوتبال، مدال، نشان های کوچک و دیگر تحایف میباشد.

عیت زوری این تورنمنت بنا غلی محمد اکبر دلزاد، رفیق محمودی،

عبدالباقی و سکران متخصص روسی، و همچنان بناغلی، عبدلجلیل حکیم (قهرمان سکی و عضو تیم فوتبال افغانستان بانک) محمد شفیع ظریفی ترینر تیم اولمپ، محمداسلم روکی، آقا گل رجبی و سکران متخصص شوری و مربی تیم کودکان تیم های که درین تورنمنت شرکت کرده اند عبارت اند از:

تیم کودکان آریانا، نیرو گارد، تاج، اتفاق کنیشکا، اولمپ، پیکار، میسوند، حریت برادران، هما... تبصره:

تورنمنت کودکان به ابتکار مربی تیم فوتبال آریانا در راه پیشرفت



# ورزش و تربیت بدنی

## در قصبات و روستاهای بلغاریا



پهلوانان روستایی برای گر فتن لقب قهرمانی دست و پنجه نرم میکنند از جمله مسابقات انجام شده سیزده- همین مسابقات ورزشی روستائی در خور تعریف بوده و نتایج بس موفقیت آمیز از آن بدست آمده که در آن زنان و مردان ورزشکار روستائی سهم داشته و توانسته اند با اخذ مدالهای مطلا و القاب قهرمانی به شهرت خود و قصبات شان پیفزایند

زنان و مردان اشتغال داشته و فعالیت های سپورتی شانرا بیش از پیش تقویه می بخشند .

نتیجه اکثر مسابقاتیکه تا کنون بعمل آمده اطمینان بخش و موفقیت آمیز بوده است . تا حال مسابقاتیکه صورت گرفته عبارت اند از کشتی گیری - باسکتبال - والیبال - پنگ - بانگ انداختن رسک - شناوری و غیره

پرورش اندام و سپورت در قصبات روستایی بلغاریا بین زنان و مردان جزئی از وظایف حیاتی با شنده گان آن کشور گر ریده و بصد ها هزار پسران و دختران از قصبات مختلفه آن ارگانهای فعال انجمن های پرورش بدنی آن سر زمین را تشکیل میدهند

و تقریباً از جمله (۱۵۰۰) میدان های سپورتی پیش بینی شده ( ۸۰۰۰ ) آن که شامل ستو دیوم های عصری میدانهای فوتبال - ولیبال - باسکتبال - سالونهای بزرگ سپورتی و ورزشی حوض های شناوری و غیره میباشد درین قصبات احداث و بکار انداخته شده است . و امروز همه وسایل و تسهیلات سپورتی و ورزشی درین (ویلاها) تشکیل و برای استفاده زنان و مردمان ورزشکار آن کشور میسر و قابل استغاره است . تشکیلات درست و مناسب ورزشی درین قصبات بیشتر در انکشاف و ترویج انواع واقسام مختلفه ورزشی برای روستائیان آنکشور افزوده است که

ترجمه از منابع بلغاری

مترجم : سید عبدالله (عنبیری)



قهرمان رسک



قدرت بازی خود را نشان میدهند، مادر حالیکه از گردا ندند گان این تورنمنت خواهش داریم ، تا اطفال خورد سال را بجای بزرگسالان بر گزینند از مر بیان و اداره کنندگان تیمها تقاضا می کنیم ، تا فتنای لوان درجه اول تیم اول و دوم خود را در تیم کودکان داخل نکنند چه در تشکیل تورنمنت بردو باخت منظور نیست و فقط بازی خوب و آشنایی کودکان در سیستم جدید می باشد و بس .

سپورت یک اقدام نیک و قابل ارزش میباشد چه تشکیل چنین تورنمنت ها در توسعه سپورت و فرا گرفتن درست سپورت در میان اطفال نقش ارزشمند و بارزی دارد . خاصتاً آشنایی اطفال در میدانهای بزرگ فوتبال ، بس پر اهمیت می نماید . ولی چیزی که درین تورنمنت قابل یاد آوری است همانا داخل کردن پسر های به سن های بزرگ ۱۸ و حتی بیست و اضافه از آن می باشد که در میان اطفال داخل شده و

# بخاطر ثروت

در شماره های گذشته خواندید :

پسری بار فیکش «جان گلوده» در بازی قطعه شرکت میکند و در این بازی پوئیش را می‌بازد «جان گلوده» که همیشه او را در هر جا که می‌کند، اینبار به آن پسر جوان سراغ دختر تروتمندی بنام «فیلمین» را که از مدت‌ها پیش است و تحت تدای می‌باشد میدهد و می‌خواهد که ر فیکش با آن دختر آشنایی حاصل کند. پسر جوان هم موافقه می‌کند که هرچه زودتر آن دختر را ببیند. یک روز دکتر به «فیلمین» مشوره میدهد که چند روزی را در کنار بحر بگذراند. و اینک دنباله داستان:



تصویبان یک خیز موفد و متیور نسیم، آرشان زوری عشقی که دستش دارم.



۱۵۵

دلالت بگوید: «من باید به او چند جملت آینه‌ری کنم»

تو به پیره را از یار بری، آبا او چی عاقل تو نموده؟

منقد حده میری؟



۱۵۶

علی بن دیوانه حده حستم  
اینرا حیرانی طور پتر من بوی



۱۵۷

حده لطیفه بیسوی جواب فرزندت نهک بیسوتن را  
آهن ی زند



۱۵۸

«بیسوی» بیچاره... آرزو غنیمت را میدانت...



۱۵۹

طیقای گدرد



عزیزم، نوری کم در آرزو بشیرت فرزندت ما بزم،  
جلی با خوب میشود.

بنظرن اشیا بنیاده است، تمام مستندین ما را ان بیس ما میاید

# ایفای یک نقش...

در یکی از شهر های فرانسه به نام پواته برگزار شد. درین شهر همه ساله مثل اینکه حال موضوع در ردیف عادت و رسوم اهالی آن در آمده باشد، اکتور ها با بهترین فلم های شان دعوت میشوند. سال گذشته در یازدهمین فستیوال فلمهای شوروی ما چهل فلم با خود بردیم. هیات هنرمندان را ژانه بالا نووا، ولاد یمیر سافونوف، نیکلای کوینکو دایرکتر عمومی (مسفلم) ن، اقامت ما را در آنجا زمانی تشکیل میداد که سوال و جواب آغاز میشد این مراسم همه روزه از ساعت شش الی هفت شام جریان داشت. در همین شب ها بود که مباحثه جالبی در مورد زن اتحاد شوروی راه افتید روی زندگی زنان، عقاید شان، مقام زن در خانواده و اجتماع سخنها گفته شد. ما راجع به خود بسی چیز ها که نگفتم، در مورد مادران خواهران راجع به پیشرفت کار و فعالیت مادر چوکات حیات خصوصی و اجتماعی خویش تبادل افکار نمودیم چه در فرانسه و چه در داخل کشور سوالات متعددی در باره اشتراک او در فلم (سپیده ها اینجا آرام است) به الینا راجع میشد و راجع به این ممکن است بسیار زیاد حرف زد. اکتورها برای تهیه این فلم مجبور بودندش ماه در مناطق گرم و سرد و در جا هاییکه آب و هوایی خوب شایند نداشته زندگی کنند پنج ماه مکمل اکتور ها مجبور بودند که موزه های شانرا ازیا نکشند و ملبس با البسه عسکری باشند. گروه هنر مندان مجبور بودند در شرایطی به کار ببر دازند که اطراف شانرا پشه خانه ها گرفته باشد و آنها را از اذیت پشه های دلدلزار در امان نگهدرد تا در حین ایفای نقش مورد نظر نیش زدن پشه ها مزاحمت ایجاد ننماید. فلم شب آغاز می یافت و نا وقت شب به گیری اکثر ساعت سه بعد از نیمه پایان می رسید و زردلد لزارها مطلقا زمانی فلمگیری شده که واقعا سرد و طاقت فرسا بوده است. این همه فعالیت ها بدا نجهت به منصیبه اجرا قرار میگرفت که آرزوی بستای نیسلا و انستو تسکی رییسور فلم بود.

آن بود تا در فلم فقط نقش ایفا نکرد بلکه هنر مندان در قالب قهرمانان زیست کنند. این خود یکی از پرنسیپ های رییسوز اسرست نباید خستگی و ماندگی را ترسیم کرد بلکه باید در برابر لیتز کمره تا سرحد مرگ باید ذله شد و از حال رفت البته بیش از همه این عمل به عهده لیزا بر یچکینا یعنی الینا در ایگو قرار گرفت. درابتدا میخواستند فلم را طوری بگیرند که در زیر لباس هنر مندان را لباس را بری ببوشانند ولی در لحظات مهم و در استنیک (غرق شدن) لیزون بیچاره رفعتا روی آب آمد و عمل غرق شدن صورت نگرفت و مجبور شدند تا صحنه رادو باره تکرار کنند و البته این عمل تکراری با موزه های چرمی و لباس عادی عسکری فلمبرداری شد. والینا بصورت واقعی (غرق شد) و سر تا پا در بین لوش ولای فرو رفت.

این مشکلات را البته گذشتا ندن پنجمه در بهترین مناطق سر سبز و شاعرانه، در کنار جھیل و در ساحل دریاها تحت الشعاع قرار داد و خستگی ها را رفع کرد. چه خورا که های لذیذی نصیب هنر مندان شد. حتی بدون اینکه از منطقه دور شوند به سطل ها سمارق جمع آوری میکردند و دیکچه پزانی میکردند. خوش و مسرور میز بستند و بدور آتشی که میافر و ختند و سرودند و می سرانیدند و بدین ترتیب خستگی کار روزانه دلد لزار، و تپه های خستی ... را فراموش میکردند.

در زمان فلمبرداری پنج اکتورس، پنج هروئین با هم انش گرفتند و به واقعیت با هم دوست شدند و این دوستی اکنون هم ادامه دارد. البته اینکه یکی در شهر گور کی و دیگری در کیف سوئی و چهار می در مسکو و پنجمی در لتینگراد زندگی میکنند باعث دوری و جدایی آنها نشد و برخه ای در دوستی شان نمی اندازد دوستی آنها در بهترین کاکتیف هنری و فضای زحمان طاقت فرسای ننگذاری شده است. و از همین لحاظ هم است که دوستی مستحکم و قوی خواهد بود.

# وقصه آخرین تانگو

«پاول» و «ژین» چیز مشترکی با هم ندارند. هیچ چیزی آندو را به هم پیوند نمیدهد. در حالی که «ژین» چیزی برای گفتن ندارد، «پاول» تسلط کاملی را بر او برقرار میسازد. (تام) دوست «ژین» زیاد به خودش سر گرم است «تام» به نظر «ژین» مردی کاملا عادیست. عشقی او برای «ژین» عشقی سطحی معلوم میشود (تام) نمیتواند در یا بد که دخترک عشقی را نیاز دارد به معنای کامل کلمه. درینحال اگر چه دخترک از تسلط «پاول» نفرت دارد، ولی این مرد به نظرش مرد ایدیال میاید تسلط «پاول» مستبدانه است. دخترک در بند او دست و پا میزند. «پاول» مردیست خود پرست. و این اوست که در باره چگونگی انکشاف روابط شان تصمیم میگیرد. در همان آغاز کار مقرراتی وضع میکند: بر اساس این مقررات لازم نیست که نام گذشته زندگانی همی همی گرا بداند.

پاول دخترک را برای مقاصد خودش مطلوب مییابد دخترک به نوبت خودش خواهان این وضع است زیرا فکر میکند که رابطه شان زود گذر است. ذهن جوان دخترک در نمییابد که پاول به خاطر خود کشی زنش سخت غصه مند شده و خودش را به انزوا کشانیده است. او علاقه یی به جهان خارج ندارد.

(پرتو لوجی) در همان آغاز تصویر نهایی رابطه آندو را به دست میدهد پیش از آنکه با آن شکل وحشیانه همبستر شوند. تیلفون زنگ میزند. «ژین» میپرسد (جواب بدهم یا نه) او از تسلط و خود خواهی «پاول» میترسد. ولی با اینهمه به سوی او کشا نیده میشود آرامش تام) با خشونت «پاول» متضاد است.

دخترک عاشق «پاول» میشود. وقتی در حمام دخترک به عشق خودش اعتراف میکند، «پاول» به او اخطار میدهد که اگر پندا شته است مردی را یافته که با او مصون خواهد بود، سخت اشتباه میکند زیرا مرد به زودی شروع خواهد کرد که او را تنها برای لذت خودش استعمال کند درین صورت دخترک کاری نخواهد داشت جز اینکه در انتظار مرگ بماند. تفاوت سن و وضعیت سنگدلانه مشخص میشود.

سر انجام وقتی «ژین» به بیهودگی رابطه شان پی میبرد، «پاول» استادگی میکند. «ژین» به او میگوید که همه چیز به پایان رسیده است، ولی «پاول» جواب میدهد که وقتی چیزی به پایان برسد از سر شروع میشود او همواره برای یک آغاز تازه آمادگی دارد.

«پاول» که خودش را حالا از بند خود خواهی واندیشه های آزار دهنده رها ساخته است، احساس میکند که بسوی دخترک کشا نیده میشود. اکنون دیگر نامها و گذشته ها به میان میاید.

اما برای «ژین» دیگر همه چیز کافیست. در پایان فلم، در صحنه رقص «تانگو»، این دو موجود که هر دو مست هستند، احساسا شانرا بهمدیگر تشریح میکنند. دخترک چندین بار به «پاول» یادآور میشود که همه چیز به پایان رسیده است، ولی «پاول» دست بردار نیست و سیل احساساتش را به سوی دخترک سر از یو میسازد. رفتار لبریز از هیجان شان در اثنای رقص به نظر میرسد که آخرین مظهر خشم شان در زندگیست «پاول» باحرکات مضحکی مجلس را مسخره میکند. دخترک تاب تحمل ندارد. و پا به فرار میگذارد «پاول» دیوانه وار به دنبالش میرود.

دخترک به خانه میاید و در حالتی خشم و بیخودی با تفنگ پدرش (پاول) را از پا در میآورد. درینحال میگوید:

(وقتی پدرم تیر اندازی را بهم میاموخت، این تفنگ چقدر سنگین بود)

درین هنگام «پاول» در برابر چشم های حیرت زده دخترک به جلو میاید و ساجشش به میله ها میچسبید و میمیرد. تماشاگر «ژین» را در حالی ترك میکند که جمله هایی را برای گفتن به پولیس تمرین میکند:

(من نمیدانم او کیست. او مرا در خیابان دنبال کرد. خواست به من تجاوز کند. او مردی دیوانه است. من نمیشناختمش.)

# حضرت زید

گردید هر دو برای حمایت خود جماعت - خویش را خواندند و در اثر آن هنگامه - کلان بر باشد این خبر به کلان شو نده منافقین عبدالله بن ابی رسید و نا مبرده رفت که اگر این مهاجرین را در سر خود جای و پناه نمدادیم چگونه با ما مقابله می گردند چون شما به معاونت آنها می پردازید بنابراین بدور رسول خدا گرد می آید. هر گاه از حمایت آنها دست بردارید بدوا آنها از خرج و نفقه به تنگ آمده - منفرق و پراکنده میشوند و تمام جمعیت آنها در هم و بر هم میگردد نا مبرده اینرا هم عسلا و ه کرد که چون ازین سفر بر گشته به مدینه برسیم کسی نی که درین سیر زور و اقتدار دارند باید دلیل ها و خوار ها را بدر کنند یعنی ما مردمان معزز و عزتمند مسلمانان دلیل را خار ج خواهیم کرد.

زید بن ارقم «رض» که از ذکاوت فطری برخوردار بود این سخنان را شنید و به حضور پیغمبر (ص) نقل کرد آنحضرت (ص) عبدالله بن ابی و غیره را پیش خود خواسته تحقیق نمود آنها قسم ها خوردند که زید بن ارقم (رض) بنا بر دشمنی که

همراه ما دارد دروغ گفته است . بعضی هازید (رض) را مورد ظن و - تشنیع قرار دادند که ازین امر همواره منفعل و نادم بود بنا بر این چند آیت از سوره منافقین به برایت و صداقت زید «رض» نازل شد پیغمبر «ص» به زید گفت که خداوند ترا راستگو ثابت کرد .

بعد از آنکه سن زید (رض) به کبارت میرسید در جهاد و مبارزه دیگری که عبارت از مبارزه با جبهل و بی سواد است آغاز کرد و به تدریس فقه و روایات از پیغمبر خدا (ص) اشتغال ورزید چنانچه از حضرت علی (رض) و بسیاری اصحاب حدیث را روایت نموده علاوه بر آن و جماعه دیگری ده ها حدیث رسول خدا (ص) را از وی روایت کرده اند .

بدین سال زید می زید بن ارقم (رض) ادامه یافت و از جهاد و سعی در راه خدا با آنکه در هفده غزای رسول خدا (ص) اشتراک ورزیده دست بر دار نشد و از - تمامی تاکتیک ها و موقف جنگی اطلاع داشته چینه های ضعیف دشمن را بخوبی درک میکرد و در شمشیر اربابی و نیزه زدن مهارت بسزای داشت .

زمانیکه در اواخر عمرش بینایی چشم را از دست داد باز هم از سعی و تلاش در کسب تعالیم دینی خود را کناره نکرد و عقیده داشت که باید از سعی و کوشش در راه خدا و مصلحت امت هیچگاه دریغ نکند .

بدین منوال زندگانی حضرت زید بن ارقم (رض) امیخته با سعی در خیر و بهبود جامعه بنیایان رسید تا اینکه در سال ۶۶ و یا ۶۸ زمان زمانه مداری عبدا لملک بن مروان در کوفه چشم از جهان پوشید . انالله و انا الیه راجعون

# نقش های افسانه گوی

های قاره اروپا بشمار میاید که حیثیت آن در ساحه بین المللی قایم شده میتواند .

مقامات ایتالیا به صبغه تقدیر از هنر فنا پذیری (هنری مور) گفته اند که نمایشگاه (هنری) پر منظره ترین پر خاطره ترین نمایشگاه می است که تا کنون در ایتالیا برپا شده است که این امر وابسته بخدمات ارزنده (هنری) میباشد .

مقامات ایتالیا برای یک چنین منظور بیست میلیون دالر را مصرف می کردند باز هم ممکن نبود کاری باین خو بسی صورت میگرفت .

(هنری مور) در آثاری که برای این نمایشگاه بوجود آورده گزینش هایی

دارد که در آن عمیقانه سنت ها و روایات مردم ایتالیا را با فرم تاریخی میتوان ملاحظه کرد زیرا او خوش تمایل نا گسستنی بی با صیل بودن و تاریخی بودن آثار خود دارد ولی در پهلوی آن سخت کوشش نموده که رنگ یکتا وخت شش صد ساله اخیر هنر های دستی مردم ایتالیا را عوض نماید .

(هنری مور) در سال ۱۹۲۵ با استغاره از یک بورس تحصیلی از این محل دیدن نمود او عصاره های زایل ناشدنی هنر هنرمندان قرن گذشته را در انحنای آرامش بخش گنبد های ساختمان آنجا ملاحظه کرد و در همین فرصت یک نیروی تحریک کننده در سرا سر وجود او دمیدن گرفت و بعد ها با



این مجسمه مرد مجبوس جنگی نام دارد

استیذان مقامات مر بوط دست بکار زد بطوریکه کار او حیثیت و صلابت آن بنا را چندین برابر ساخت .

(هنری مور) عقیده دارد که باید هنر مندان همواره برای کارهای هنری خود مفهوم و حیثیت متداوم جستجو کند تا آثارش در فعالیت های مداوم گیتی مدتها عمر کند و بدست فراموشی نرود . لذا او با همین یک طرز تلقی و تفکر در حالیکه بیست و هفت سال از عمرش میگذشت برای اجرای یک کار مشکل خودش را آماده ساخت . در آغاز کار چند اثر (دو متیکو رو سلینی) را با همان ظرافت و کیفیت و لطف هنری اش از

نوی روی مرمر کار کرد و متعاقب بکار اکمال مجسمه مکز یکی که ساخته (شاک مول) بوده و آنرا در موزیم انگلستان دیده بود پرداخت .

نقادان ، ایتالیا در مورد کار های هنری اینمورد پرمایه تبصره های مثبت داشته و مجسمه های او را بهترین نمونه کار در مجسمه سازی خوانده و ابراز نظر کرد هاند که هنری مور با اساس هدف های ثابت و مشخص با استفاده از نیروی خلاقه و بدیع آفرین خود با پیروی از شیوه (سور- رالیزم) آثاری بوجود آورده که نقیصه در آن جستجو نمیشود .

یکی از نقادان در معروفترین مجله هنری ایتالیا باین شرح مطلبی نوشته است :

(هنری مور) با ازانه این طرز کار خود در دیگر هنر مندان و آثاری که واکنش در برابر ایجاد و زاییدن هنر دارند تلقی و تحرکی خلق میکنند که بهیچ وجه آثار او در ساحه آرزو های که دارندند مایوس نمیکند ولی در نفس خود این آثار تقریظی دارد باین افاده که وقتی کلیه آثار هنری دقیقه بررسی شود بدون تردید در آن ها بز جستگی ، انسجام ، استحکام بلند نظرانه بی ملاحظه میشود که در هر حال تر اوشس کلتور بیگانه و نا آشنای آن محسوس نمیشود که این امر حقیقتا یک خصوصیت و مزیت ایست که جلال و عظمت ، ارزش و موقعت هنری را تثبیت و تأیید میکند .



### توزیع زمین های دولتی

دولت نوین جمهوری علاوه از توزیع زمین های دولتی در مناطق که زمین توزیع گردیده است .. مکاتب ابتدایی، مراکز صحتی و مارکیت ها برای فراهم آوردن تسهیلات بیشتر برای مردم ، اعمار مینماید . بسیاری از مرد میکه برایشان زمین داده شده است ناقلین بوده و زمانیکه درین مناطق سکونت اختیار مینمایند احتیاج به شفا خانه مکتب مارکیت و غیره دارند که این احتیاج دهاقین از طرف دولت جمهوری در نظر گرفته شده است .

این اولین بار نیست که دولت جمهوری ما برای یکنعداد دهاقین مستحق زمین توزیع مینماید بلکه چندی قبل يك ساحه وسیع از زمین های دولتی در ننگرهار به دهاقین توزیع شد ، توزیع زمین های دولتی در مناطق مختلف کشور با در نظر داشت شرایط آب و خاک و حاصل که از زمین برداشته میشود برای ازار عان توزیع میگردد . بدین معنی در جائیکه زمین بلندآبه باشد زمین بیشتری از نظر کمی برای دهاقین داده شده و در محلاتیکه زمین دارای کیفیت بهتر است زمین کمتر برای فی خانوار دهقان داده میشود . روی این ملحوظ توزیع زمین های دولتی روی اصل مساوات استوار است . از طرف دیگر زمین های دولتی در ولایات مختلف کشور فقط برای مردم مسکون آن ولایت داده نشده بلکه برای بسیاری از دهاقین ولایات دیگر نیز زمین داده میشود . که درینصورت بین مردم ولایات مختلف تفاهم بیشتری صورت گرفته در ایجاز وحدت و استحکام ملی کمک شایان و بسزای مینماید

### دعینک دمسو کان

دغه کان دمسو داستخرا جو لو او تشیتولو لپاره چی دجر کنیدلو تونل وهلو او برمه کاریو کار په بیره روان دی او دچیو لوژی سروی او د تخمکو دطبقو دنقشو تدو یسهم په سستما تیک پول پیل شویدی . دلوگر دعینک دمسو کان چی دکابل له بنار څخه ۵۲ کیلو متره موقعیت لری سر بیره پردی چی دمسو د فیصدی له مخی اقتصادی ارزښت لری دیو شمیر هغو لرغونو آثارو له کبله چی دتونل وهلو په وخت کی لاس ته راغلی دی د همدی سیمی دپخوانیو مدنیتونو دشته والی اسناد او مدارک څرگند وی .

دعینک دمسو له کان څخه لاس ته راغلی لرغونی آثار به د لری غون پیژندو نکو لپاره نوی او په زړه پوری موضوع وی او ددی سیمی دپخوانیو مدنیتونو د معلو مولواو روښانه کولو په هکله به دیو لړ څیړنو او پلټنو چانس ورپه برخه کړی .

دلوگر دعینک دمسو کان به نه یوازی داستخرا جیدو په صورت کی د اقتصاد په پیاوړی کیدو کی ارزش ناک نقش ولوبوی بلکه همدا اوس هم یو شمیر وز گاره کسان په دغه کالنه کی په کار لویدلی دی .

مور پداسی حال کی چی دعینک دمسو کان دهیواد د اقتصادی بنسټ د غښتلی کیدو په هکله گټور بولو ، یقین لرو چی دهیواد نور کانو نه به استخرا جیدو په صورت کسی دهیواد اقتصادی ښه لاپسی غښتلی او پیا وړی کړی .

### کریستوف کلمب د تاریخ ..

ښی مراسم په ځای کوی او کلمبوس په هماغه مجلس کېښی ددغی ټاپو نوم (سان سالوا دور) یا (سپینخلی نجات پښونکی) پدی .

(آر مستر انک اسپری) د(کر-ستیف کلمب) دکتاب لیکونکی وایی (په دغه ټاپو کېښی انسانان اوسیدل بومیانو دونو دڅانگو او پاڼو له شا څخه په دوی باندی نیزی غور زولی ددوی څیری داسپا نویانو په نسبت تیاری ، بدنواڼه یی لوڅ او کپنه یی وحشیانه وه . ماکو کان ساحل ته د ورتک دپاره چمتو شول ، یو شمیر مانو گانو په وسلو سمبال شول ، کلمبوس هم خپله توره په ملاوڅپوله دکاستل بیرغ یی په کین لاس کېښی تینک نیولی و او د(رود ریگواسکووو) اول(الفردو) اونوروسره یوځای ساحل ته لاړ دمارتین وروڼه هم په وروستی ماکو کېښی ساحل ته لاړل ، دوی یو سپین بیرغ اوشین صلیب در لودل کلمبوس کله چه ساحل ته گام کېښود په زانگو کیناست ، ځمکه یی ښکله کړه اونورو هم دده پیروی وکړه .

وروسته په پښو ودرید ، دمارتین په اوږو باندی یی لاس کېښود او په تینکه لپچه یی وویل . (له لوی څښتن څخه ددغی ټولی مهربانی په وجه شکر کوم ، ښه نه پوهیږم چه دا کوم ځای دی . مگر بالاخره لویدیځ ته په خوځیدو سره ، وچی ته ور-سیدو اودا زما دتیر وختو دکړاونو اوانا کامیو دزغم مکافات دی.) نورو هم په شور او زوږ سره دده خبره تائیده کړه . کلمبوس دکاستیل بیرغ دریگونو دپاسه ودر او اونورو د هغه په شان خوا باندی خوښی وکړه . کلمبوس خپله توره په هوا وښوروله او ویی ویل . (دازمونږ نجات پښونکی خاوره ده ، هغه شان سالوا دوربولو) (سا مویل الیوت مور یسن) د کلمبوس دژوند دکتاب یوبل لیکو-نکی د بومیانو دنیزی غور څولو جر-

یان تکذیبوی او وایی . (دټاپو اوسیدونکی دلویو پیر یو د لیدلو په وجه ویریدل او په څنگلونو کېښی پټ شول . مگر څینی یی د پلټنی دحس له امله ورو ورو نژدی شول او کله چه خپل همجنس انسا نان یی په عجیبو جامو کېښی ولیدل ، یی له کوم ډار څخه نژدی شول او د سولی او گډ ژوند په نښه یی سو - غاتونه ور وړاندی کړل ، کلمبوس س په دوی گران چه هندته رسیدلی دی ، دټاپو اوسیدونکی یی هندی وبلل اوله هغه وروسته دامریکی اصلی اوسیدونکی په ټوله اروپا کېښی په هندی نامتو شو .)

مور یسن په بل ځای کېښی لیکي . (هغه بومیان چه دکلمبوس سره مخامخ شول ، د(تایتو) دقبیلې یوه ریښه وه چه (آراواک) په ژبه یی خبری کولی دتایتو خلک دغلو ، پټاپو او نورو غذایی ریښو دکړانی سره آشنا یی درلوده او په سپینسې او بدلو او نسا جیو او خاورینو لوښو جوړ ولسو پوهیدل .)

(آر مستر انک اسپری) ددغی ټاپو د بومیانو شمیر یوزر تنه اټکل کوی . د(امریکی دپیدا یښت) کتاب په دغه باره کېښی داسی وایی . (خلک یی چه مسو ته ورته تور رنگ لری ، که ښخی دی او که نارینه ، لوڅ لغی ژر د کالی په نامه کوم شی ددوی سره نه لیدل کیده ، ونه یی منځنی ، څیره یی گردی او ښکلی او ویښتان یی تور او په اوږو باندی لویدلی ؤ . نارینه یی د ښځو په شان زړه نادر لوده او بداتونه یی دهغو رنگونو په وجه ځلیدل چه ور باندی مو ښلی دکورنیو څاروو څخه څه پکښی نه لیدل کیده ، کلمبوس په دوی باندی لورینه وکړه او د سوغات په نامه یی ښښی او رانگه مری ورته ور کړی . (نور بیا )

بقیه صفحه ۲۷

### زیبارویان

هر کدام از خود جای دارد . هم چنان جوانان باید لباسی را بپوشند که با زندگی شان سازگار باشد . بقول خودش : - فو زیه را در خرد سالی وقتی به کو دکستان میرفته از بسکه چاق و درشت اندام بوده ، (کلول) صدا میکر دند وهنوز هم ، در خانه او را گاهی به همان نام صدا میکنند . اما ما با صرار خورش این نامش را نو شتیم ، زیرا شما یس دیگران به این نام صدا کنند خوب ... اگر شما فوزیه را در راه یا بین طیاره دیدید ، هوشش که این نامش را بداند

### (بلزاک) چهره جاویدان

درین حال کمتر میخواهید و خودش را با ساردین و مسکه زنده نگه داشت. (بلزاک) به تظاهر سخت علاقه داشت. به خاطر همین تظاهر بود که گاری انگلیسی خودش را بنفش رنگ کرده بود. این گادی علامه اشرافی داشت که (بلزاک) مثل کلمه دو مستحق آن نبود.

از اینها گذشته، (بلزاک) کلکسیونری از چوبهای دست قیمتی و جواهر نشان داشت. لبای سپای گرانبها و دستکشهای زیبا با بو تلهای فراوان شامپین همیشه در خانه او بکثرت یافت میشد. در پهلوی اینها قصه های دل انگیز (بلزاک) جلوه گری میکرد.

او عادت داشت به دوستان خودش بگوید:

(رم مخصوص مرا بچشید. این رم در بو تلهای مخصوص یک هزار

سال زیر بحر مانده است.)  
یا قصه میکرد که جای او از مزرعه مخصوصی از چین میاید و درین مزرعه دختران جوان برگهای چای را پیش از دمیدن سپیده می چینند باری او در باره جزئیات اسب سپیدی سخن میگفت که به یکی از دوستانش هدیه کرده بود. این دوستش در مجلس حاضر بود. هم خودش و هم دوستش میفهمیدند که اصلا چنین اسبی وجود نداشته است ولی ناگهان (بلزاک) ازین مرد حیرت زده پرسید که حال اسب چطور است.  
(بلزاک) در آخر عمر به موجودی

(بلزاک) پیش از آنکه دیده فرو ویک سالگی مرد. بندد، زمزمه کرد: (تنها بیانشون مرا نجات داد. میتیواند.)  
(و بیانشون) نام یکی از آدمهای اوست که طیب است. در واقع، جهان عینی و جهان ساخته خودش با هم آمیخته بود.

تشییع جنازه (بلزاک) با مراسم رسمی صورت نگرفت، ولی تمام ادبها و نو پسندگان بزرگ در آن شرکت کرده بودند کشیش بر سر گور او به (ویکتور هیوگو) گفت:

(وی مرد برجسته یی بود.)  
- برجسته.  
- آیا کلمه برجسته برای مردی که (کمیدی انسانی) را با دو هزار آدم پدید آورده است، کافیست.  
(هیوگو) در پاسخ کشیش گفت (نی، او یک نابغه بود.)

### وقصه آخرین تانگو...

(پاول) براستی هم برای اونا شناس است.

(ژین) (پاول) را از روی بزدلی نمیکشد. برای این میکشد که احتیاج به فرار دارد. وی در مییابد که اگر (پاول) وجود داشته باشد، هرگز با او مثل یک زن معامله نخواهد شد. مثل آنست که دخترک پیش او گرو باشد. (پاول) به هر زنگی که بخواهد وی را استعمال میکنند.

دخترک به توجه صمیمانه یک مرد نیاز مند است. او به کسی ضرورت دارد که در کنارش احساس کند یک انسان مستقل است نه ضمیمه وجود یک مرد دیگر. در واقع این تخیلات دخترک است که سر انجام وی را به قتل و امید ارد.

(بر تو لوجی) پاول را چهره یی میدارند که در تاریکی قرار دارد. «ژین» او را پیدا میکند. (پاول) در جهان خود ساخته یی زندگی دارد. جهانی که اثرات بیرون خیلی کم در آن نمودار است. تنهایی غنیمت است و تنها حال ارزش درد. (پاول) درین حال میخواهد

حداکثر لذت را از دخترک بر دارد. زیرا از مرگ هر ا سان است. بیقراری (ژین) در همان صحنه اول که گوداگره اپارتمان میگردد، نمودار است. بعد از صحنه عشق بازی برهنه در اپارتمان به جستجو میپردازد. تا افقهای تازه یی را پیدا کند.

«تام» سخت با ساختن فلسفی مصروف است که میخواهد به «ژین» نقش او آن را بدهد. درین میان وی برای «ژین» مردی معمولی و پیش پا افتاده معلوم میشود. در نتیجه، بین او و دخترک سدی بر پا میگردد. دخترک در دام تضادها گیر میماند. در واقع، «پاول»، «ژین» و «تام» هر سه اسیر پندارهای فرهنگ خودشان هستند.

«تو نگو» ی (پاول) احساس مرگ را بر میانگیزد رقص بیانگر دوره ییست که به پایان رسیده است. همین نکته هسته فلم را میسازد. رسانیدن احساس پایان.

(داستان) «پاول» به پایان رسیده است، ولی «تانگو» هنوز ادامه دارد.

### دانش طب قرن بیستم

جگر، لوزا لمعه یاریه متوسل می شویم. ولی دو مساله هست که پیشرفت این شیوه عملیات تعویضی را دچار اشکال می سازد. اول آنکه هنوز کلیه مکا نیسم های پر وز و اکنش دوگانگی بافته ها برای ما معلوم نیست و هنوز ما ازاره ماهرانه مصنوعیت را بلد نیستیم و دوم آنکه برای همگانی شدن جراحی تعویض اعضا وجود ذخیره اعضا و بافته های ارگانیسیم ضرورت دارد.

امروز برای جلوگیری از دوگانگی و نا سازگاری بافته ها در کار باید انجام شود: یکی تعیین گروه بافته های شخص بیمار که احتیاج به تعویض عضو دارد (نظیر تعیین گروه خون) بوسیله سرم های مخصوص و بعد انتخابات موافقترین دنور مسائل نگهداری، تعداد و حفظ اعضای ارگانیسیم برای تعویض یا پیوند دارای جنبه های علمی، و همچنین اخلاقی می باشد.

منا سفانه در نتیجه افزایش پیحد نقلیات تعداد سو ا ن ح مربوط به این کار زیاد میشود و انتظار کاهش این سوانح را در دهساله های نزدیک آینده نمیتوان داشت. بموجب ارقام منتشره از طرف موسسه جهانی قیمت هر سال ۲۵۰ هزار نفر

از ترافیک در جاده ها تلف میشوند اگر شعور اجتماعی، با اتکاء به موافقیتهای علم طب بتواند این موضوع را قبول کند که اعضای جدا گانه اشخاص تلف شده باید به موجودیت خود در ارگانیسیم شخص دیگری ادامه دهند که او را از مرگ پرهانند، و اگر بتوان شیوه حفظ و نگهداری اعضا را که تا دهها دقیقه بعد از یستادن قلب، یعنی بعد از مرگ انسان، هنوز دارای قابلیت زندگی میباشند پیدا کرد، آنوقت مسئله (بانک اعضا) حل خواهد شد. در باره ازین برون عدم توافق بافته ها باید گفت که همین امروز با شیوه های ایمو نود پرسینون اعضا بافته های بیگانه میتوانند تا چند سال در ارگانیسیم انسان دیگر کار کنند.

از میان ۱۵ هزار بیمار که روی آنها جراحی پیوند کرده انجام شده است، صد ها نفر امروز با عضو بیگانه زندگی میکنند. دهها نفر از آنها بیش از ده سال است که عمل جراحی مز بوز را انجام داده اند.

چهار بیمار با قلب پیوند شده بیش از پنج سال و با جگر پیوندی بیش از ۴۵ سال است که زندگی می کنند

بقیه از صفحه ۶۰

### علیشیر نوایی

بدقت سراپای او را و زاننداز کرده از وضع ظاهرش بی برد که برده است . پیر مرد آنها را با چسب زبانی بداخل رهنمایی کرده ، خود به سمتی دیگر رفت و ناپدید شد و لحظه ای بعد از آنظر فترصدای باز شدن دروازه شنیده شد و صدای آنرو به گوش رسید .

بفر مائید .

چون توغان بیک از عقب راهیست خود بداخل اطاق گام نهاد ، چشمش به شخصی افتاد که در صدر خانه بالای توشکی دبل چهار زانو نشسته بود . او مرذی میانه سال بود و در چشمانش فروغ محیلانه ای میدرخشید و از سرا پایش علایم کبر و غرور و عصبانیت و خود سری خوانده میشد وی مجدالدین محمد پسر غیاث الدین پیر احمد خوافی بود که در زمان سلطنت شاهرخ به عهده های مهمی اشتغال داشت . مجدالدین در دوره ابو سعید میرزا از جمله عمال پائین رتبه ای بشمار میرفت که در دیوان به کار میپرداختند ، اما اکنون بحیث مشاور محمدسلطان (میرزای کیچیک) خواهر زاده حسین بایقراه کار میکند توغان بیک السلام گو یان پا او مصافحه کرد و بعد از آنکه توقلی میرگن نشست ، دامن پوستین خود را جمع کرده ، زانو زد . مجدالدین شمعدان مسین را از نزد خود دور ساخته ، بدقت گامی به پوستین و گاهی به چشمان توغان بیک نگاه کرد . توقلی میرگن جوان ، با پیکر تنومند و قامت رسا ، مطیع چون گوسفند و با وضعی متواضعانه نشسته بود ، اما توغان بیک با پوستین کلفت مانند تمثال مجسم غرور و هیکل قوت و صلابت بنظر میرسید مجدالدین نگاه معنی داری به توقلی میرگن نموده ، عمدا بزبان عادی گفت (میرگن (۵) خوبست ، حرفی را که دیشب برایت گفتم ، بدقت و اعتماد شنیده آویزه گوش ساخته بودی آیا این جوان را بتمام معنی میشناسی ظاهرا به آدم کار آگاه میماند چه میتوان کرد ، جاره ای جز پذیرفتن نداریم )

توقلی میرگن تازه باذکر پرخی (۵) میرگن بمعنی صیاد ، شکاری (۶) کلمه احترامی که برای اشخاص محترم و طلاب پیشقدم گفته میشود (م) .

صفحات توغان بیک به ستایش آغاز کرده بود که توغان بیک با نگاهی تند و خشمگین ، سخن او را قطع کرد . چون طرز برخورد و سخنان مجدالدین سخت پروری کار کرده بود چهره ای عبوس گرفت و بخورد پچید . مجدالدین مثل اینکه بموضوع پی برده باشد ، بلا درنگ روش و آراز خودرا تغییر داده به سخن آغاز کرد

برادر ، برای ما خدمت کن ، هرگز از مابدی نخواهی دید .

توغان بیک با جدیت پرسید : چه کاری بتوانم انجام دهم ؟

قه ، قه ، قه ... مجدالدین خندید و ریش انبوه سیاهش توام با آن تکان خورد برادر پتو کارهائی خوا هم سبرد که شایسته شان جوانان باشند مطمئن باش . اگر بختت یا ری کند ، حتما بمقامی بلند خواهی رسید .

توقلی میرگن خود را به صحبت داخل کرد .

میدانم ، اسپه تندرو بسان میخ زیر پا خواهی داشت . لباس خوب دربر خواهی کردم خوان نعمت همیشه پیشرویت گسترده خواهد بود ... مگر چنین نیست جناب ؟

مجدالدین تبسم کنان با حرکت سر تصدیق کرد . توغان بیک قامت خود را راست نموده خود را سبک ساخت و بعد از آنکه تا باز گشت فردا اجازه گرفت ، یکجا با دوست خود حرکت کرد .

#### فصل دوم

همینکه سلطان امراد بخاطر د رس گرفتن وارد حجره استاد خود ، مولانا فصیح الدین گردید ، دچار تعجب شد استاد چنین ابریشمی آبی رنگ در بر نموده بود و میگو شید دستار را به نحو دلخواهی به سر ببیچد . چهره گشاده و پر از مهر ، ریش سفید ، متناسب و تمام پیکر پر صلابت او ، همیشه حاکی از شتاب و خشنودی او بودند . سلطا نمراد تصور کرد که استاد عازم یکی از مقامات عالی خواهد بود او بعد از آنکه از بستن دستار فراغت یافت ، دستان خودرا آهسته روی چین حریر کش کرد و تبسم کنان متوجه چه سلطا نمراد شد :

مخدوم (۶) امروز برای شما تعطیل

### دانش طب قرن ...

نتایج این عملیات جراحی بخصوص پیوند کلیه ما را مطمئن می سازد به اینکه قادریم مساله عدم توافق بافته ها را حل کنیم . ووظیفه سالهای نزدیک عبارت از آنست که شیوه های مزبوررا بیشتر تحت اداره در آورده و کاری کرد که زیان آنها کمتر و اطمینان بخشش آن بیشتر شود .

در بحث کلی پیشرفت دانش طب میتوان با اطمینان کامل گفت که دستاورد های آن مساله افزایش طول عمر متوسط انسان را امکان پذیر خواهد ساخت . با کمک وسایل پرو فیلاکتیک (پیشگیری) سازماندهی صحیح کار زندگی و استراحت میتوان در صد ابتلای به بیمار یهای قلب و عروق وشرابین را پایین آورد .

در دهساله های آینده گروه معمای علل پیدایش و مکار تبسم های تکامل برخی اشکال غده های سر طانی بدست خواهد آمد . این دستاورد

است . جناب علیشیر نوایی از طرف حضرت سلطان ، به وظیفه مهر داری مفتخر گردیده اند ، چون جناب شان هنگام کودکی مدتی چند در حلقه تدریس ما نشسته بودند ، لذا اکنون وظیفه خود میدانیم ، این عهد رفیع را برای شان تبریک عرض کنیم

با اینکه سلطا نمراد از دوستی دیرین علیشیر نوایی با سلطان اطلاع داشت ، اما تصور نکرده بود اینقدر زود باین وظیفه عالی ارتقا یابد . او بیایه عالی این شخص در شعر و ادب از روی آنعده اشعارش که دست بدست میگردید دید پی برده و پیر امون درجه دانش و فضائل انسانیش مخصوصا طی روزهای اخیر از زبان همگان سخنان جالب و بس شگفت انگیزی شنیده بود . لذا جز ارتقای او بمقام عالی دولتی ، از صمیم قلب او را خرمساخت ساخت

توام با آن آرزوی دیدار شاعر که دیروزبا شنیدن خبر باز گشت علی شیر به هرات در دلش پدید آمده بود بر سراسر وجودش مستولی گردید .

بقیه صفحه ۴۳

### مردی بانقاب بقه

برداری عجیبی است . ماد موازل بنت پدر شما يك عكاس و فیلیمبر دار اماتور خوب است . بدین معنا که حال يك عكاس حرفه ای شده است و اگر این خبر حقیقت باشد که اجازه عکسبرداری از باغ وحش را حاصل داشته است در آنصورت او در قطار اول عکاسان طبیعت ما در خواهد آمد .

آنها به دنبال سلینسکی وارد يك سالون کلان شد ندکه چوکی ها را در صحن آن پهلوی هم بصورت قطار قرار داده بودند ایشان رو به روی يك پرده سفید نشستند . سلینسکی توضیح داد: این سالون تیاتر ماهست ، مار موزال بنت آیا شما آگاهی دارید که پدرتان در صدر آن نبر آمده تا برای سینما فیلم برداری کند . زیرا صحنه ای از فیلم تهیه کردگی پدرتان بنحو بسیار جالبی بازی شده است . به روی قوتی فیلم نوشته شده (ماهی فورل در تالاب) با مطلبی مشابها این . اما در جریان چرخش فیلم نه از ماهی فورل خبری هست و نه از تالاب آتری .

صدای دکه سوپج شنیده شد و فضای سالون در تاریکی فرو رفت متعقبا به روی پرده تصویری ظاهر شد که در قسمت جلوی صحنه تصویر يك زمین خاکی رنگ وریگی پدیدار گشت . دهن تاریک و سوراخی نیز معلوم شد که يك حیوان عجیب بوز و قسمت جلوی کله اش را از آن بیرون کشیده بود .

بقیه در صفحه ۶۳

است شما میدانید که پس از رفتن مادام کراشینسکو مایک چیزی را از دست داده ایم مادام کراشینسکو یک موجود عجیب و فوق العاده بود.

کارلا و براس آهسته از آنجا دور شدند و در حالی بودند که از حرف زدن خوش شان نمی آمد و لپه‌آرام و بیصدا در کنار هم راه می‌رفتند تا اینکه پس از لختی کارلا شروع به حرف زدن کرد. براس من از خود می‌پرسم که آیا مادام کراشینسکو واقعا وقت را می‌فروخت؟

همه مرد می‌که نزد او مراجعه می‌کردند به این موضوع باور داشتند.

گوش کن چه می‌گویم وقتی برای بار اول نزد مادام کراشینسکو آمدم او یک مطلب بسیار عجیب را بمن تذکر داد. مادام کراشینسکو یک ساعت را به گردش آویخته بود و وقتی من از او پرسیدم که سنگهای کار شده به دور ساعت اش آیا بر لیان اصل می‌باشد می‌فهمی او در جوابم چه گفت؟

گفت که اگر من بخوام آنها بر لیان اصل باشند بدون شک آنها بر لیان اصل خواهند بود من در آنروز معنای حرفهايش را نفهمیدم. براس یقین دارم که ما داریم کراشینسکو به مشتری های خود امیدواری می‌فروخت.

براس متفکرانه به سیما ی کارلا دیده پاسخ داد او یک مرتبه بمن گفته بود که اگر واقعا تصمیم به نوشتن رومان می‌داشتیم بدون تردید از عهد نوشتن آن بدر می‌شدیم. او چندین بار بمن گفته بود که استعداد و توانایی خود را بشناس و پس از شناخت حدود قدرت خود به کار بپرداز.

اما باو صف اینهمه او آنقدر مشتری داشت که مراجعه کرده از نزدش وقت می‌خریدند آنها امید و اعتماد دیگری را به رنگ های مختلف از مادام کراشینسکو بدست می‌آوردند من به صورت صحیح نمیدانم که...

دربین کارتن ساعت سوئیس و آهسته شروع کرد به نواختن زنگ و سه ضربه پیهم از درون کارتن شنیده شد. پایان

## یک دختر وقت آبی...

اما حال او در کجاست؟ ما عتبا چه شده؟

یک مرد که در چو کات دروازه وارد ایستاده بود وقتی آنها را دید نزدیک آمده پرسید: شما بدنبال مادام کراشینسکو می‌گردید؟ براس پاسخ داد: بلی.

آنمرد گفت مادام کراشینسکو یک هفته پیش اینجا را ترک کرده است. نمی‌فهمید که به کجا رفته؟

منی او بمن گفت که وقت زیاد از عمرش را در نیویارک سپری کرده است ما داریم کراشینسکو زن بسیار مسخره‌ی بود. شما منظور مرا درک می‌کنید؟ او پس

همسایه‌ها و کسانی که در چوارمغازه اش بودند کمتر صحبت می‌کرد او همیشه در میان ساعت‌ها روی آرام چو کی اش نشسته و کتاب می‌خواند علاوه این ساعت که در دست شماست این آخ چه میدانم که نام این ساعت چیست این ساعت مضحکی که شما در دست تان دارید؟

این یک ساعت سوئیس است و متعلق به مادام کراشینسکو میباشد.

آه، ما پس شما همان هایی هستید که بغاظر شما مادام کراشینسکو از من خواهش نمود وقتی به مغازه مراجعه کردید برایتان بگویم که مادام کراشینسکو ساعت‌ها به حیث تحفه عروسی شما بخشیده است شما از تصمیم قلب از دواج سعادتمندانه بهره‌روی تان تبریک گفته است.

کارلا و براس حیرت زده بصورت یکدیگر دیدند و براس تمجیح کنان از لطف آن مرد تشکر کرد آنمرد در جواب گفت: نی‌چای تشکر نیست. درین خیابان یک چیزی کمبود

رسیدند. آنها جرات نداشتند که بدخل کارتن نظر بیندا زدن و ببینند که آیا ساعت خراب شده یا عقربه هایش عقب گرد کرده است.

کارلا در همین لحظه با فریاد بلند براس را مخاطب ساخت: ببین دیگر همه چیز تمام شد ساعتها ساعتها دیگر و چو ندانند. حتی لوحه مسی نام مادام کراشینسکو نیز سر جایش نیست. کارلا پس از گفتن این جملات به اطرافش نظر انداخت.

آندو به مغازه نزدیک شده با دست خاکها را از روی شیشه کلکین مغازه پاک کردند صورت شانرا به شیشه چسبانده داخل مغازه را دیدند در مغازه هیچ چیزی نظر آنها نیامد غیر از آن میز چوبی یک فنر که اتفاقا از یک الهامی کنده شده بود چیزی در مغازه وجود نداشت.

براس با بیحوصله گی اظهار داشت: آخر او همیشه اینجا می‌بود.

کارلا در جوابش گفت: تقصیر از ما نیست. ما محض ۱۵ دقیقه دیرتر از وعده رسیده ایم عقربه ساعت میتواند حرف ۱۵ دقیقه عقب گرد کند.

کارلا پس از اظهار این مطلب سر - کارتن را باز کرده ساعت را از آن بیرون آورد و پرسید ساعت چته است؟

۱۵ دقیقه به مانده است. ۱۵ دقیقه کم! اما عقربه های این ساعت هنوز به پیش در حرکت است اوه براس- هنوز به پیش حرکت میکند. براس همسرش را بغل زده در پیاده‌رو یک‌چرخ خش داد و اظهار کرد: او دروغ گفته است. مادام کراشینسکو به ما روغ گفته.

مرتبا به ساعتی تقریب می‌کرد که باید در آنجا توقف مینمود. روز سه شنبه شام در ساعت ۸ و نیم باید ساعت کاشی به مادام کراشینسکو بر گردانده میشد. سه شنبه شام کارلا و براس هر دود ساعت هفت و نیم مقابل دروازه منزل منتظر یک تکسی ایستاده بودند. ساعت کاشی را با احتیاط تمام بسته بند کرده در کارتن جا داده بودند.

پارتن می‌بارید و تکسی هاپر از سواری می‌گذشتند.

کارلا گفت: براس ما وقت زیاد نداریم بهتر است که توسط مترو برویم. آن یکی خالی است براس بعد از ادای این جمله فریاد زد و اشپلاق کرد را ننده متوجه اشاره براس شده در گوشه خیابان توقف کرد براس آدرس مادام کراشینسکو را به او داد. کارلا و براس پهلوی هم در سیت عقبی نشستند و موتر بحرکت در آمد.

ترافیک مزدحم راه را مسدود ساخته بود کارلا با ناراحتی که داشت اظهار کرد: امکان دارد که ما ناوقت به آنجا برسیم و آنگاه چه خواهد شد؟ عقربه ساعت عقب گرد خواهد کرد و همه چیز واژگون خواهد شد.

براس هم عصبی مینمود. کف دست

هایش عرق کرد. رویشرا بطرف راننده برگردانده گفت: اگر شما ما را درست‌سر ساعت معین به مغازه مادام کراشینسکو برسانید ۵۰ دلار دیگر غیر از کرایه شما می‌بخشم ما میخواهیم در ساعت هشت و نیم تمام آنجا باشیم.

راننده در جواب براس صدای بلند گفت: خیلی خوب قبول دارم.

راننده پس از دادن اطمینان به براس به سرعت موتر از زوده از میان موترها به روی سرک های مرطوب به اثر بارندگی به تندی برق عبور مینمود. موتر از کیفیت

النیو شتابان گذشته از گولایی های - خیابان هاو کارتنها با صدای وحشتناکی دور میزد در خیابان مادام یسن جلو یک چراغ سرخ اشاره ترا فیکسی تکسی مسی بایستت توقف کند و راننده چاره جز بزرگ زد نداشت.

کارلا فریاد زد: عجله کنید. منتظر سبز شدن چراغ اشاره نشوید بروید زودتر معطل نشوید.

راننده برسر خشم آمد رویش را بر گرداند و اظهار داشت: خانم بسیار ناژنین اینجا یک چهار راه است من هنوز از زندگی به سیر نیامده ام.

چراغ سبز شد و موتر به راه خود ادامه داد در سر چهار راه دگر مجددا چراغ - سرخ شد.

براس گفت: مایه این صورت نمسی توانیم بموقع برسیم. مایه این آهستگی قادر نخواهیم بود خودرا به مقصد برسانیم. اینکاش وقت تر...

یک بر خورد از عقب موتر تکسی را مقداری بجلو راندار چهار راه گردانید یک موتر باربری از پشت سر نتوانسته بود.

بموقع بزرگ بزند و لپه‌ها از عقب با تکسی تصادم کرد. راننده تکسی به اثر ایسن پیشامد سخت بر افروخته شده داد زد: لعنت خدا بسرت مگر کور هستی و چشم حمایت جایی دانی بیند. باید چشمپايت را باز بگیری و بعد از آن موتر برانی. راننده تکسی پس از اظهار این کلمات با نهایت عصبانیت و خشم از موتر خود فرود آمد.

در ساعت ۱۵ کم کارلا و براس به مقابل مغازه ساعت فروشی مادام کراشینسکو

## یک نامه از چند نامه

است. جوانان باید برای تحصیل تمام زمانیکه زنده اند در تیش تحصیل علوم باشند. همه تحصیل یافته ها دو وظیفه اساسی در برابر اجتماع خود دارند که مفاد فردی آنها نیز در آن مرص است. در قدم اول باید در رشته ای که تحصیل نموده اند که حرفه آنها را در اجتماع تعیین نموده در اجرای وظایف حرفه‌ای خود پیش شناخت تقس وظیفه و مراعات نمودن سلسله مراتب را اساس فعالیت خود قرار داده و با یک

صدقت هرچه تمام خودرا به خدمت هم نوعان خود آماده کنند. و این قوه بالذات سرشت انسان یعنی مخلوق اجتماعی و معقول است و باید جوانان با پیروی از سرشت ذاتی خود خدمت اجتماع را از جمله فرشیات زندگی بشمارند.

در قدم دوم تنویر افکارها معوضوما جامعه ماکه بیشتر افراد آن از نیروی عظیم سواد بی بهره و افکار آنها از روشنی های علمی و عملی امروز در چنین عصر -

در همه جا که لازم باشد از گنجینه های علمی و اخلاقی که آنها خود از اجتماع کسب نموده و قوه های فکری خودرا انکشاف داده اند باید مردم خودرا تا ید قدرت خویش را همنا می کنند. و تنویر افکار مردم که نیک بختی و سعادت را در اجتماع

بار می آورد مردم را قدر تان میدهند تا موضوعات را درست فکر و قضاوت کنند و راهی را دنبال خواهند کرد که انجام آن خیر است. خودشید انور فارغ التحصیل لیسه حبیبیه



**مسؤول مدیر:**  
نجیب الله رحیق

**معاون روستا باختری**  
دفتر تیلیفون: ۲۶۸۴۹

**کود تیلیفون:** ۳۲۷۹۸

**مرہتم علی محمد عثمان زاده**  
**پته: انصاری واپ**  
**داشترالابیه**

**په باندنیو هیوادو کبسی ۱۲۴۱۲۴**  
**دیوی گنبی بیه ۱۳ افغانی**  
**په کابل کبسی ۱۵۰۰ افغانی**

**تیلیفون: مدیریت توزیع و شکایات**  
۲۶۸۵۴

# مردی با وسایل ساده فاتح دو اقیانوس بزرگ گردید.



مارس هودینا

مشور همیکردند که عاقبت ازدواج  
ما چه خواهد بود همه معتقد بودند که  
به زود ترین فرصت بیوه می شوم

وگرد یتیمی به چهره فرزندان مر  
خواهد نشست اما وقتیکه مس  
نزدیک دیدم که او چگونه با پر  
چوب کشتی ساده برای خود می  
در آن وقت که آینده من چه میش  
برای من کاملاً بی تفاوت بود.  
مارس تنها کسی نیست که در  
مسافرت میکرد بلکه سه تن  
رفقاییش نیز او را در مسافرت  
ساله اش مشابعت میکردند خصوص  
او درین است که در دو مسافر  
دیگر خود که پنج سال طول کش  
تنها بود و کسی دیگری درین مساف  
های بحری با خود نداشت.

وقتیکه مارس هودینا از ای  
مسافرت خود دو باره مراجعت نم  
کتابی در مورد مسافرت های بح  
خود خواهد نوشت.

تند و هیجانی حرف می زد و برای من  
ثابت بود که او مانند مردان دیگر  
نمیتواند در خانه آرام بگیرد والدین  
و دوستان من قبل از ازدواج با من

پیشخدمت ۴۶ ساله مارس هودینا  
از مونتر یال کانادا مرد بخصوص  
شگرف دنیا است، مردیکه بواسطه  
تخته چوبهای ساده بحر اتلانتيك  
و یسفيك را عبور کرد و فاتح این دو  
اقیانوس بزرگ خوانده شد وی  
بعد از دو سال مسافرت مدت کوتاهی  
را در شرق استراليا بندر شهر بالینا  
انتظار مکتوب همسرش را کشید.  
وقتیکه مکتوب همسرش را بدست  
آورد در ابتدای آن بجملات عاشقانه  
و دوستانه تحریر یافته بود اما در  
اخیر مکتوب همسرش به صراحت  
تذکر داده بود که: اگر به زودترین  
فرصت مذاکره تلفونی با من برقرار  
نکنی و از این مسافرت خسته کن  
بحری دست نکشی رشته های نازک  
و صمیمی ازدواج را بدست خود قطع  
خواهی کرد در صورت تخلف در  
موقع مراجعت برایت معلوم خواهد  
شد که من تصمیم خود را عملی را  
خواهم کرد.

مارس به زودترین فرصت تلگراف  
عنوانی همسرش فرستاد در تلگراف  
توشته بود (مکتوب اخطار آمیز شما  
را گرفتم مطمئن باش که در کوتاه  
ترین مدت همدیگر را ملاقات خواهیم  
کرد زیرا آرزوهای من تمام شده و  
زیاد تر از این در بحر مسافرت نمی  
کنیم. همسر عزیز اما باید تو این  
حقیقت مسلم را درک نمائی که شوهر  
تو یک مرد است، مردیکه ما چرا و  
حوارث بحری را دوست دارد.)

خانم مارس میگوید وقتیکه شوهرم  
در سال ۱۹۵۶ اتلانتيك را عبور کرد  
در طول سه هفته ما از او اطلاعی  
نداشتیم. مخابره تلفونی بین ما  
قطع گردیده بود در آن وقت هراس  
توأم با اندوه خاندان ما را محاصره  
کرده بود فکر میکردیم زندگی او در  
کام مرگ فرو رفته است وقتی دو  
باره نزد ما بر گشت سعادت نصیب  
ما گردید این سومین باریست که او  
اتلانتيك را عبور می کند.

مارس هودینا وقتی به عنوان  
پیشخدمت در يك رستوران کار می  
کرد به فکر ساختن تخته چوبهای  
ساده افتاد و بوسیله آن سینه خروشان  
ایحار را درید او دو دختر داشت



## معدن جرقدوق

ساحه قره کن آماده میگردد و توسط نل ها به جرقدوق رسانده میشود . برق مورد ضرورت پروژه با استفاده از گاز تولید میگردد و همچنان ترانسمیشن لین جهت انتقال برق نیز مدنظر گرفته شده است . برای بهره برداری بهتر از ذخایر گاز در موقعیکه فشار طبقات پائین میافتد از پنج عدد کامپرسور استفاده خواهد گردید . وی افزود : با میان آمدن این پروژه به پیمان سه سالانه دو میلیارد متر مکعب گاز ترش در سال استخراج و پروسس خواهد گردید .

کار پروژه سازی این تشبث در سال جاری صورت میگیرد . و قرار است در طول سه سال کار ساختمانی آن مکمل و مورد بهره برداری قرار گیرد . بناغلی زمان در مورد این که آیا از ذخیره مذکور در داخل مملکت استفاده گردیده است یا خیر ؟ میتواند . و سالانه بطور اوسط چنین افزود : در حال حاضر برای تولید برق در فابریکه برق حرارتی

## روزنه بسوی تاریکی ها

هنوز مردد هستم ، هنوز قدمی بطرف آقای «ص» برداشته ام که آقای «ص» تلوع تلوع خوران بمن نزدیک میشود و پوزش طلبانه می-خندد و میگوید :  
- لیلیا ! تو از من رنجیدی؟ هان؟ راست بگو ... اگر اینطور است ... هکک حرفش را می برد .  
- لیلیا ! بر گرد . من ... تو بایده اینجا باشی ... محسن خان بمن قول داده است .  
( ناتمام )

## قدردانی



بدینو سیله از حسن اجر آت و پیش آمد نیک بناغلی نجیب الله معاون آ مریت توزیع تذکره ناحیه چار و جمال مینه به نیکی یاد کرده مو فقیهت مزید شانرا در راه خدمت بوطن از خدووند (ج) خواها نیم .  
( از طرف اهالی جمال مینه )

## مردی بانقاب بقیه

آقای سلینسکی تو ضیح داد : ببینید ، این يك دله خفك است . تا این لحظه فلمبرداری بسیار گویا و واضح است . مانمیدانیم که پدر شما بعد ازین چه هدفی را تعقیب کرده است ؟ تمام زویه و جهت کمره تغییر می خورد . درائتای که سلینسکی حرف میزد ، کمره قدری بطرف راست لغزیده ، دور بین از غار خفك دور ماند . این عمل طوری صورت می پذیرد ، مثل آنکه بشدت دور بین کمره بسمت دیگر بر گردانیده میشود و حال دو مرد جلو کمره پیدا شدند غالباً در مرد و لگرد بودند . یکی ازان در نشست ، سر و کله اش را روی کف دستها یش قرار داده بود . و آن دیگر که در پهلویش نشست به او يك گیلای مشروب از بوتل ریخته تعارف میکند .

الك با هیجان زیاد آهسته اظهار داشت : این لیبو برادری است . ازدیدن او در همین لحظه آن دگرهم صورتش ر بطرف دور بین کمره بر گرداند . ایلا فریادی کشید : او رای است . دیک می بینی او رای است ! هیچ جای تر دید نبود . بلی آن مرد دو می جز رای کسی نبود . آنها دیدند که چگونگی برادری گیلای مشروب را برای پو شنیدن به او عرضه کرد . آنها دیدند که او با بی میلی فراوان گیلای را از دست برادری گرفته سر کشید . متعاقباً به روی پرده دیدند که رای چگونه فازه کشان دستهایش را باز کرد و آهنگ خوابیدن نمود . کسی که خوابیده بود رویش را به طرف بر گرداند و لیبو برادری خم شده بوتل مشروب را در جیب ر فیک خوب آلود گذاشت . دیک ایلا و الك واضحاً انعکاس شیشه بوتل را به روی پرده مشا هده کردند .

الك گفت : بوتل را دید ؟ اما دفعتاً شخصی که خم شده بود رویش را بطرف دور بین کمره بر گرداند و تصویر او به وسط پرده افتاد . يك نفر در باقد مهای آهسته طرف لیبو برادری نزدیک آمد . صورت مرد سوومی به روی پرده نیامد و کسی

( باقی دارد )

عکس روی جلد از کاتیا پسکالو را برنده جایزه گلابدر مهرگان فلم جهانی وارنا

دولتی مطبعه



مودو فیشن

77

**Get more e-books from [www.ketabton.com](http://www.ketabton.com)  
Ketabton.com: The Digital Library**